



تبرستان

www.tabarrestan.info

# توانمندی زنان

## نقدی بر رویکردهای رایج توسعه

نایلا کبیر  
ویویان وی  
فریداشهید  
و دیگران

مترجمان

فاطمه صلاقی  
اعظم خاتم  
اکرم خاتم  
هما مداح  
فاطمه محمدی

گردآوری و تدوین  
اعظم خاتم



تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



تبرستان  
www.tabrizpost.ir

# توانمندی زنان

## نقدی بر رویکردهای رایج توسعه

نایلا کبیر  
ویویان وی  
فریدا شهید  
و دیگران

مترجمان  
فاطمه صادقی  
اعظم خاتم  
اکرم خاتم  
همامداح  
فاطمه محمدی

گردآوری و تدوین  
اعظم خاتم

عنوان و پدیدآور: توانمندی زنان: نقدی بر رویکردهای رایج توسعه  
نایلا کبیر، ویویان وی، فریدا شهید و دیگران: تنظیم و تدوین اعظم خاتم.  
مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۸۸.  
مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص: جدول، نمودار.  
شابک: ۹۷۸-۹۶۲-۳۳۹-۲۱۶-۴  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.  
یادداشت: ل.

یادداشت: گروه مترجمان فاطمه صادقی، اعظم خاتم، اکرم خاتم، هما مداح، فاطمه محمدی.  
یادداشت: نویسندگان نایلا کبیر، ویویان وی، فریدا شهید و دیگران.  
یادداشت: کتابنامه

موضوع: زنان در توسعه -- مقاله‌ها و خطابه‌ها  
شناسه افزوده: کبیر، نایلا، ۱۹۵۰-م.

شناسه افزوده: Kabeer, Naila

شناسه افزوده: وی، ویویان

شناسه افزوده: Wee, Vivienne

شناسه افزوده: شهید، فریدا

شناسه افزوده: Shaheed, Farida

شناسه افزوده: صادقی، گیوی، فاطمه، ۱۳۳۹-م. مترجم

شناسه افزوده: خاتم، اعظم، ۱۳۳۰

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸۹/ت-۱۲۴۰ HQ

رده‌بندی دیویی: ۴۲/۲۰۵

شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۱۸۳۶۴۵۵

تبرستان  
www.tabarestan.info

www.agahpub.ir  
info@agahpub.ir



نایلا کبیر، ویویان وی، فریدا شهید و دیگران ترجمه: فاطمه صادقی و دیگران/گردآوری و تدوین: اعظم خاتم  
توانمندی زنان: نقدی بر رویکردهای رایج توسعه

ویراستار: رامین کریمیان

چاپ یکم: تابستان ۱۳۸۹، آماده‌سازی، حروف‌نگاری: دفتر نشر آگه

لیتوگرافی: طیف‌نگار چاپ: نقش‌جهان صحافی: دیدآور

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

طراحی و اجرا: علی حسین‌خانی

همه حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

۵,۰۰۰ تومان

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

- ۷ پیش‌گفتار: قدرتمندی: نقد رویکردهای رایج توسعه و زنان
- ۱۱ تأملی در سنجش قدرتمندشدن زنان: منابع، عاملیت، دستاوردها  
نوشته نایلا کبیر، ترجمه فاطمه صادقی
- ۱۱ ۱. مفهوم‌پردازی قدرتمند شدن
- ۲۸ ۲. سنجش قدرتمند شدن: مشکل معنا
- ۵۴ ۳. سنجش قدرتمند شدن: مسئله ارزش‌ها
- ۶۷ نتیجه‌گیری
- ۷۱ منابع
- ۷۷ قدرتمند شدن زنان در جوامع مسلمان: جنسیت، فقر و دموکراتیزه شدن از درون  
نوشته ویویان وی و فریدا شهید ترجمه اعظم خانم
- ۷۷ ۱. پرسش‌های نظری
- ۹۰ ۲. به کارگرفتن پرسش‌های نظری در فهم موضوع قدرتمند شدن در عمل
- ۹۷ ۳. رویکرد تحلیلی و روش‌شناسانه
- ۱۰۸ نتیجه‌گیری نهایی
- ۱۰۸ منابع
- ۱۱۱ جنسیت و توانمندی: مضامین، رویکردها و تأثیرات سیاستی آن  
نوشته زو اوکسال و سالی بیدن ترجمه اکرم خانم
- ۱۱۱ ۱. تعاریف توانمندی
- ۱۲۰ ۲. رویکردهای توانمندسازی در سیاست‌گذاری و عمل

- ۱۳۶ ۳. شاخص‌های توانمندی
- ۱۴۳ ۴. معانی ضمنی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی
- ۱۴۷ پیوست ۱. توانمندسازی زنان و برنامه توسعه سازمان ملل
- ۱۴۸ پیوست ۲. جریان‌سازی جنسیتی یونیسف: چارچوب توانمندسازی زنان
- ۱۴۹ پیوست ۳. شاخص‌های توانمندی آژانس توسعه بین‌المللی کانادا
- ۱۵۱ سنجش توانمندی زنان به عنوان یک متغیر در توسعه بین‌المللی  
 نوشته آنجوما لوتره، کارول بوندر، سیدنی رولاند شولر ترجمه محمدعلی حاج‌فاطمه محمدی
- ۱۵۱ مقدمه
- ۱۵۴ ۱. مفهوم‌پردازی توانمندسازی زنان
- ۱۶۷ ۲. سنجش توانمندی زنان
- ۱۸۷ ۳. شواهدی از مطالعات تجربی
- ۲۰۸ ۴. نتایج و توصیه‌ها
- پیوست ۱. ابعاد «توانمندی» که از سوی نویسندگان منتخب پیشنهاد شده‌اند
- ۲۱۴
- ۲۱۵ پیوست ۲. مطالعاتی که «توانمندی» در آن‌ها نتیجه مطلوب است
- پیوست ۳. مطالعات تجربی که در آن «توانمند شدن» سایر نتایج مطلوب را تحت تأثیر قرار می‌دهد
- ۲۱۸
- ۲۲۳ پیوست: نگاهی به شاخص‌های توانمندی  
 نوشته اعظم خاتم
- ۲۲۳ ۱. شاخص‌های توانمندی در طرح «جنسیت در اهداف توسعه»
- ۲۲۶ ۲. نگاهی به شاخص‌های قدرتمندی CIDA
- ۲۲۹ واژه‌نامه

پیش‌گفتار  
قدرتمندی: نقد رویکردهای رایج توسعه و زنان

مجموعه مقالات این کتاب به بررسی ارزش‌های نظری و عملی مفهوم قدرتمندی (که در فارسی بیشتر با واژه توانمندسازی شناخته شده است) برای تحلیل روندهای تغییر نابرابری‌ها و تبعیض‌های موجود به‌ویژه در زندگی زنان می‌پردازد. مفهوم قدرتمندی طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی در مباحث فمینیستی پیرامون قدرت و جنسیت سر برآورد و هدف آن ارائه چارچوبی برای تحلیل فرایندهای تغییر ساختارهای قدرت جنسیتی توسط زنان بود. این کوشش نظری در وهله اول پاسخی بود به کمبودهای موجود در نظریه‌های فمینیستی درباره قدرت و جنسیت که متأثر از اندیشه‌های میشل فوکو، نقش عاملیت انسانی و عوامل تغییردهنده مناسبات قدرت موجود از جمله قدرت جنسیتی را نادیده می‌گذاشت.

قدرتمندی طی دو دهه گذشته توسط دو گروه از طرفداران و منتقدان توسعه برای سنجش وضعیت زنان و تغییر و تحولات موقعیت آن‌ها به کار گرفته شده است. نهادهای بین‌المللی نظیر بانک جهانی این مفهوم را برای پر کردن خلأهای نظری پس از شکست جدی سیاست‌های توسعه در دهه ۱۹۸۰ سودمند یافتند و از آن پس به‌طور مستمر در هزاران سند و بیانیه ملی و بین‌المللی آن را به عنوان ابزاری برای سنجش اثرات سیاست‌های



توسعه بر وضعیت گروه‌های محروم و مورد تبعیض از جمله زنان به کار گرفتند. کنفرانس جهانی زنان در پکن از این تحول استقبال کرد و بیانیه پکن از این چارچوب برای ارزیابی وضعیت زنان در کشورهای مختلف و مقایسه آن‌ها با یکدیگر سود برد. این محبوبیت عمومی، سیاست قدرتمندی را به ابزار تدوین سیاست‌های از بالا مبدل کرد که البته با خالی شدن این گفتار از موضوع قدرت و پیچیدگی‌های ساختارها و روابط مبتنی بر قدرت جنسیتی و ادعای اولیه آن در زمینه توجه به عاملیت انسان‌ها ملزوم بود. از این جاست که واژه توانمندی که اشاره‌ای به مفهوم قدرت ندارد و مفهوم قدرتمندی را با دسترسی به منابع توسعه (آموزش، اشتغال و قدرت سیاسی و...) مترادف می‌سازد برازنده سیاست‌های از بالا می‌نماید.

امروزه واکاوی و نقد مستمر این مفهوم، آن‌گونه که در ادبیات توسعه به کار گرفته شده، خود ادبیات قابل توجهی در زمینه تحلیل موقعیت زنان و عاملیت آن‌ها در تغییر ساختار و مناسبات قدرت اجتماعی یافته است. فمینیست‌ها با نقد مفهوم توانمندی در ادبیات توسعه، بار دیگر چارچوب «قدرتمندی» را برای تحلیل وضعیت زنان مفهوم‌پردازی می‌کنند.

دکتر ویویان وی و فریدا شهید از نظریه‌پردازان این مفهوم، در مقاله خود فرایندهای همزمان تولید قدرت و بی‌قدرتی را تحلیل می‌کنند. آن‌ها به کارگیری مفهومی چندپاره از قدرت (قدرتمندی اقتصادی، سیاسی، آموزشی و بهداشتی و غیره) و بی‌توجهی به رابطه متقابل موجود میان مناسبات قدرت بین فردی با ساختارهای میانی و کلان قدرت (از جمله مناسبات قدرت طبقاتی، قومی و سیاسی و...) را مورد نقد قرار می‌دهند. نایلا کبیر<sup>۱</sup> از نظریه «انتخاب»<sup>۲</sup> و گزینش‌های استراتژیک برای تعریف مفهوم توانمندی سود می‌جوید. او نیز علی‌رغم نگرش پراگماتیستی،

تقلیل مفهوم عاملیت به تصمیم‌گیری فردی و کنش‌های رؤیت‌پذیر را مورد نقد قرار می‌دهد و توجه را به انگیزه‌ها و معنای درونی قدرت و طیف گسترده کنش‌های هدمندی چون چانه‌زنی، مذاکره، مقاومت و اعتراض و نیز فرایندهای پیچیده‌تر شناخت جلب می‌کند. گزارش زوا و کسال و سالی بیدن از مؤسسه سیدا حاوی تعاریف و کاربردهای مفهوم در طرح‌های توسعه است ضمن آن‌که نگرش انتقادی به این کاربردها نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. مقاله دکتر مالوئا و دیگران نیز از میان اسناد بانک جهانی انتخاب شده است. در عین حال باید اعتراف کنیم که این مجادله بحث تازه‌ای نیست و تا حدی مجادلات قدیمی درباره مفهوم قدرت را به میان می‌کشد. بحث درباره قدرتمندی، این خاصیت را دارد که فراتر از استفاده‌های ابزاری به بحث نظری تمام‌عیاری مبدل شود که تمرکز آن به جای تغییرات فردی بر اثرگذاری عاملان اجتماعی و ساختارهای موجد نابرابری باشد.

همان‌طور که انتظار می‌رود در ایران این اصطلاح کمتر در ارتباط با زنان و بیشتر در حوزه فقرزدایی به کار رفته است. تهیه طرح‌های توانمندسازی سکونتگاه‌های غیررسمی از جمله موارد کاربرد این مفهوم در برنامه‌ریزی شهری ایران در دهه اخیر بوده است. سند برنامه چهارم توسعه نیز از این مفهوم در حوزه فقرزدایی سود جست اما در مورد زنان از واژه «عدالت جنسیتی» استفاده کرد. اولین گزارش اهداف توسعه در ایران از مفهوم «قدرت‌یابی زنان» به عنوان یکی از اهداف توسعه یاد می‌کند. این سوای فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی است که طی چند سال گذشته طرح‌هایی تحت عنوان توانمندسازی به اجرا گذاشته‌اند.

در این‌جا از خانم دکتر هما هودفر که دیدگاه‌های انتقادی موجود در این زمینه و منابع لازم برای ترجمه را به ما معرفی کرده‌اند و خانم مهسا شکرلو که از سازمان محققان مستقل زنان برای ترجمه این مقالات حمایت کرده‌اند تشکر می‌کنیم. خانم سودخواه و به‌ویژه آقای رامین

کریمیان با بازخوانی و ویرایش ترجمه‌ها دقت، یکدستی و روانی متن را موجب شده‌اند. در این کتاب واژه قدرتمندی، قدرتمند شدن و توانمندی و توانمندسازی به تناسب و بسته به معنای مورد نظر نویسندگان در برابر واژه empowerment به کار رفته است.

اعظم خاتم

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

تأملی در سنجش قدرتمند شدن زنان  
منابع، عاملیت، دستاوردها

تیزستان  
www.tabarestan.info

نوشته نایلا کبیر

ترجمه فاطمه صادقی

۱. مفهوم پردازی قدرتمند شدن

مقدمه

حمایت از زنان اگر بر اموری مبتنی باشد که هم اهداف فمینیستی و هم اولویت‌های توسعه رسمی آن را ضروری می‌داند، تفکر توسعه‌ای غالب را بیشتر به زیر سؤال می‌برد تا حمایتی که بر اساس دلایل و موجبات گفتمانی از این اهداف سخن گوید. منطق حاکم بر این گفته نیز کاملاً روشن است. وقتی که منابع محدوداند و سیاست‌گذاران باید از میان مطالبات رقیب یکی را برگزینند (رضوی، ۱۹۹۷)، جانبداری از اهداف فمینیستی در چارچوب گفتمان درونی آن، سیاست‌گذاران را از قلمروی آشنای مفهومی‌شان، یعنی رفاه، فقر، و کارآمدی خارج کرده و به قلمروی ناآشنا برای آن‌ها، یعنی قلمرو قدرت و بی‌عدالتی اجتماعی می‌برد. منطق سیاسی‌ای نیز در کار است. کسانی که از چنین حمایتی بیشترین بهره را می‌برند، یعنی زنان، خاصه زنان خانوارهای فقیرتر، نفوذ اندکی بر طراحان برنامه‌ها در نهادهای اصلی سیاست‌گذاری دارند.

در نتیجه، تا زمانی که از قدرت‌یابی زنان همچون هدفی در خود و برای خود سخن گفته شود، در محافل سیاست‌گذاری همچون بازی با «حاصل جمع صفر»، یعنی دارای برندگان به جهت سیاسی ضعیف و بازندگان قدرتمند، تلقی خواهد شد. در مقابل، آشکال ابزارانگارانۀ حمایت که دفاع از برابری جنسیتی زنان را با براهین مبتنی بر مجموعه وسیعی از تأثیرات فزاینده مطلوب ترکیب می‌کنند، این امکان را فراهم می‌کنند که سیاست‌گذاران به اهداف آشنا و تثبیت شده دست یابند، هرچند با وسایلی ناشناخته. اقتناع‌کنندگی دعاوی که از این دست که قدرتمند شدن زنان بازده سیاستی مهمی در حوزه رفتار باروری و گذار جمعیتی، رفاه کودکان و مرگ و میر نوزادان، رشد اقتصادی و کاهش فقر دارد، موجب پیدا شدن حامیانی از قدرت‌یابی زنان در حوزه توسعه بین‌المللی شده است که پیش از این باورنکردنی می‌نمود؛ از جمله بانک جهانی، دفتر نمایندگی سازمان ملل و گروه OECD-DAC.

البته موفقیت آشکال ابزارانگارانۀ حمایت هزینه‌هایی هم در بردارد. مثلاً مستلزم ترجمه بینش‌های فمینیستی به گفتار تکنیکی سیاست‌گذارانه است، فرایندی که در آن برخی از لبه‌های در اصل سیاسی فمینیسم قربانی می‌شود. کمی‌سازی یک وجه از این فرایند ترجمه است. البته سنجش و اندازه‌گیری، امری رایج در حوزه سیاست‌گذاری است که بازتاب دغدغۀای موجه برای محاسبه هزینه / فایده دعاوی رقیب بر سر منابع کمیاب در حوزه سیاست‌گذاری است. و با توجه به این‌که همین ایده توانمندیابی زنان برای بسیاری از سیاست‌گذاران نمونه‌اعلای ورود ناخواسته مفاهیم متفاوتی به جهان عینی و عملی سیاست‌گذاری توسعه‌ای است، به نظر می‌رسد که کمی‌سازی قدرتمند شدن، این مفهوم را بر بسترهای محکم و به لحاظ عینی قابل اتکا قرار می‌دهد. در نتیجه مطالعات عدیده‌ای وجود دارند که در تلاش‌اند تا قدرتمند شدن را اندازه‌گیری کنند، برخی درصدداند تا امکان مقایسه میان مکان‌ها یا

زمان‌های مختلف را تسهیل کنند و برخی دیگر در پی آن‌اند که تأثیر مداخلات خاص در قدرتمند شدن زنان را نشان دهند و برخی دیگر درصدد اثبات پیامدهای قدرتمند شدن زنان برای اهداف سیاست‌گذاری مطلوب‌اند. با این حال، همه‌گان نمی‌پذیرند که بتوان به تعریفی روشن از قدرتمند شدن رسید چه رسد به آن‌که بتوان آن را اندازه‌گیری کرد. برای بسیاری از فمینیست‌ها، ارزش این مفهوم دقیقاً در «ابنهام» آن است. همان‌طور که باتلیوالا<sup>۱</sup> (۱۹۹۳). به نقل از یک فعال در تلاش‌های غیردولتی گفته است: «من واژه توانمند شدن را دوست دارم چون تاکنون کسی آن را به روشنی تعریف نکرده است؛ لذا به ما فضایی برای تنفس می‌دهد تا پیش از آن‌که مجبور باشیم معنای دقیق آن را مشخص کنیم آن را به صورت عملی پیاده کنیم. من تا زمانی که مطمئن باشم این اصطلاح کاری را که ما می‌کنیم توضیح نمی‌دهد کماکان آن را به کار خواهم برد.» این مقاله به ارزیابی انتقادی معیارها و ضابطه‌های گوناگون توانمند شدن می‌پردازد که در مجموعه متون و نوشته‌های در حال تکوین این حوزه آمده‌اند. مقاله از این ارزیابی بهره می‌برد تا به تأمل درباره پیامدهای ضمنی تلاش برای سنجش آن‌چه به آسانی قابل اندازه‌گیری نیست و جایگزین کردن استدلال‌های درونی معطوف به اهداف فمینیستی به جای اهداف ابزارگرایانه پردازد. البته، و با توجه به ماهیت مناقشه‌برانگیز این مفهوم، بسیار اهمیت دارد که چگونگی به کار گرفته شدن این مفهوم در این مقاله حتی‌المقدور روشن شود، زیرا این ایضاح روشن خواهد کرد که کوشش‌های مختلف برای سنجش و اندازه‌گیری چگونه مورد داوری و ارزیابی قرار گرفته‌اند. این کاری است که در ادامه بدان پرداخته‌ام. من معیارها و موازین گوناگون قدرتمند شدن زنان، یعنی حدی را که آنان در نظر دارند برای نیل به مقصودشان تا به سرحد آن پیش روند، ارزش‌هایی را که در خود

دارند، و تناسب این ارزش‌ها با مفهوم قدرتمند شدن را بررسی خواهیم کرد.

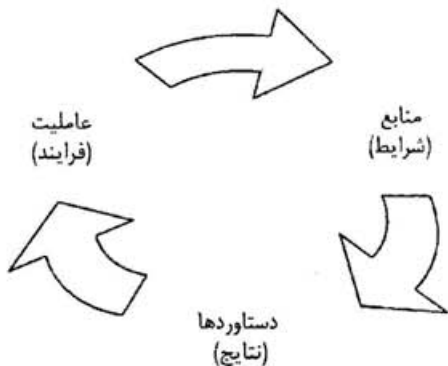
مفهوم پردازی قدرتمند شدن: منابع، عاملیت، و دستاورد

یکی از راه‌های اندیشیدن به مفهوم قدرت اندیشیدن به آن به معنای توانایی انتخاب کردن است؛ بنابراین، بی‌قدرت شدن به معنای انکار برخورداری از حق / توان انتخاب است. [۱] فهم من از مفهوم (ایده) قدرتمند شدن آن است که این مفهوم به تکلیف‌گریز ناپذیر با وضعیت بی‌قدرت شدن مرتبط است و به فرایندهایی اشاره دارد که به واسطه آن‌ها کسانی که توانایی انتخاب کردن از آن‌ها سلب شده است، از این توانایی برخوردار شوند. به تعبیر دیگر، قدرتمند شدن مستلزم از سر گذراندن یک فرایند تغییر است. کسانی که انتخاب‌های متعددی در زندگی می‌کنند ممکن است بسیار قدرتمند باشند، اما در این معنا که من آن را به کار می‌برم قدرتمند شده نخواهند بود، زیرا که پیش از آن هرگز بی‌قدرت نبوده‌اند.

البته برای آن‌که مفهوم انتخاب با تحلیل قدرت ارتباط یابد باید ویژگی‌هایی داشته باشد. نخست، خود واژه انتخاب خواه‌ناخواه حاکی از وجود گزینه‌هایی دیگر است؛ یعنی توانایی انتخاب چیزی دیگر. میان فقر و بی‌قدرتی ارتباطی منطقی برقرار است زیرا ناکارا بودن وسایل تحققی نیازهای اساسی فرد، اغلب امکان انتخاب گزینه‌های سودمند را نیز منتفی می‌سازد. اما حتی هنگامی که ضرورت‌های بقا غالب نیستند، باز هم این مشکل وجود دارد که همه انتخاب‌ها به یکسان با تعریف قدرت ربط نمی‌یابند. برخی انتخاب‌ها به جهت پیامدهایی که در زندگی آدم‌ها دارند، در قیاس با دیگر انتخاب‌ها، از اهمیت بیشتری برخوردارند. از این‌رو، باید میان انتخاب‌های مرتبه اول و انتخاب‌های مرتبه دوم تمایز قائل شویم که انتخاب‌های اصلی و سرنوشت‌ساز زندگی، مثل نحوه تأمین معیشت و امرار معاش، مکان زندگی، تصمیم در مورد ازدواج کردن یا نکردن، با چه کسی ازدواج کردن، بچه داشتن یا نداشتن، چه تعداد بچه داشتن، آزادی

جابه‌جا شدن و گزینش دوستان، از جمله انتخاب‌هایی محسوب می‌شوند که در مرتبه اول قرار می‌گیرند و در انتخاب نحوه زندگی آدم‌ها بسیار اساسی‌اند. انتخاب‌های اصلی به شکل‌گیری سایر انتخاب‌ها، یعنی انتخاب‌های مرتبه دوم و کم‌اهمیت‌تر کمک می‌کنند که ممکن است برای کیفیت زندگی فرد مهم باشند اما عناصر تعیین‌کننده آن را تشکیل نمی‌دهند.

بنابراین، قدرتمند شدن به گسترش توانایی افراد برای اتخاذ تصمیمات کلان و راه‌بردی (استراتژیک) زندگی در زمینه‌ای بازمی‌گردد که پیش‌تر این توانایی از آن‌ها دریغ شده بود. به تغییر در توان انتخاب کردن می‌توان از حیث تغییراتی نیز اندیشید که در سه بُعد مرتبط با یکدیگر پدید می‌آیند و انتخاب کردن را ممکن می‌سازند: منابع، که شرایطی را به وجود می‌آورند که تحت آن انتخاب امکان‌پذیر می‌شود؛ عاملیت که در مرکز فرایندی قرار دارد که به واسطه آن انتخاب صورت می‌گیرد؛ و دستاوردها که عبارتند از نتایج انتخاب‌ها. این ابعاد، متقابلاً به یکدیگر وابسته‌اند، زیرا تغییر در هر یک از آن‌ها بر سایرین اثر می‌گذارد و از آن‌ها اثر می‌پذیرد و یا موجب پدید آمدن تغییر در آن‌ها می‌شود. بنابراین، دستاوردهای یک لحظه به خصوص به تقویت منابع یا عاملیت و به همین قیاس به توانایی انتخاب کردن در زمانی دیگر منجر می‌شود.





منابع ممکن است مادی، اجتماعی یا انسانی باشند. به عبارت دیگر تنها به منابع اقتصادی مرسوم همچون زمین، تجهیزات، سرمایه کاری و غیره بلکه به منابع گوناگون انسانی و اجتماعی بازمی‌گردند که در خدمت افزایش توانایی انتخاب کردن قرار می‌گیرند. منابع انسانی در فرد متجسم‌اند و دربرگیرنده دانش او، مهارت‌هایش، خلاقیت‌اش، تخیل‌اش و جز این‌هاست. از سوی دیگر، منابع اجتماعی متشکل از داعیه‌ها، تعهدات، و انتظاراتی‌اند که ذاتی مناسبات، شبکه‌ها و ارتباطاتی‌اند که در عرصه‌های گوناگون زندگی وجود دارند و افراد را قادر می‌کنند که موقعیت و فرصت‌های زندگی خود را بیش از آنچه به واسطه تلاش‌های فردی آن‌ها به تنهایی ممکن می‌شود، بهبود بخشند.

منابع از طریق نهادها و فرایندهای گوناگون توزیع می‌شوند و دسترسی به آن‌ها را قواعد، هنجارها، و رویه‌هایی که در قلمروهای نهادی شده گوناگون متداول‌اند (برای مثال هنجارهای خانوادگی، مناسبات استاد-شاگردی/وکیل-موکلی/حامی-حمایت‌شونده، قراردادهای دستمزد غیررسمی، معاملات قراردادی رسمی، امتیازهایی که بخش عمومی در اختیار افراد قرار می‌دهد) تعیین می‌کنند. این قواعد، هنجارها و رویه‌ها برخی از کنش‌گران را قادر می‌سازند که اصول توزیع و مبادله در آن عرصه را برای دیگران تعیین کنند. در نتیجه، گرایش غالب این است که توزیع منابع «تخصیصی» و توزیع «منابع اقتدار بخش» (گیدنز، ۱۹۷۹)، یعنی توانایی تعیین اولویت‌ها و پیش بردن داعیه‌ها، یک‌جا و به دست عده‌ای خاص صورت پذیرد. سرپرستان خانوارها، رؤسای قبایل، رؤسای کارخانجات و شرکت‌ها، مدیران سازمان‌ها، نخبگان یک اجتماع، به برکت برخوردار بودن از موقعیت‌شان در آن نهادها، از اقتدار تصمیم‌گیری در زمینه‌های نهادی ویژه‌ای برخوردارند.

جایی که مسئله قدرتمند شدن مطرح است، دوره زمانی دسترسی افراد به منابع به اندازه خود منابع از اهمیت برخوردار است. دسترسی

ممکن است به آشکال کاملاً حمایت‌خواهانه روابط وابستگی یا شرایط کاملاً استثمارگرانه کار مشروط و مقید باشد یا از طرّقی حاصل شود که شأن و مفهوم ارزش فردی را حفظ می‌کنند. قدرتمند شدن مستلزم تغییر در دوره زمانی است که در آن منابع حاصل می‌شوند و به همان میزان نیازمند افزایش در دسترسی به منابع.

بعد دوم از قدرت با عاملیت مرتبط است، یعنی توانایی تعریف اهداف فردی و عمل کردن بر اساس آنها. عاملیت چیزی بیش از کنش‌های رؤیت‌پذیر است؛ دربرگیرنده معنا، انگیزه و هدفی است که افراد به فعالیت‌شان می‌دهند. معنایی که برای عاملیت‌شان، یا «قدرت درونی» قائل‌اند. در حالی که عاملیت، به ویژه در جریان غالب در ادبیات اقتصادی، به منزله «تصمیم‌گیری فردی» به کار گرفته می‌شود، در واقع دربرگیرنده طیف گسترده‌تری از کنش‌های هدفمند شامل چانه‌زنی، مذاکره، خدعه و نیرنگ، دخل و تصرف و تقلب، براندازی، مقاومت و اعتراض و نیز فرایندهای پیچیده‌تر شناختی بازاندیشانه و تحلیلی است. عاملیت همچنین دربرگیرنده بازاندیشی و کنش جمعی و فردی هم هست.

عاملیت در رابطه با قدرت هم معنای مثبت دارد و هم معنای منفی. [۲] در معنای مثبت «قدرت برای» به توانایی افراد برای تعریف و تعیین انتخاب‌های زندگی خود و تعقیب اهداف خود حتی به هنگام رویارویی با مخالفت دیگران بازمی‌گردد. عاملیت می‌تواند در معنای بیشتر منفی «قدرت بر» نیز اعمال شود، به عبارت دیگر، توانایی یک کنشگر یا مجموعه‌ای از کنشگران برای بلااثر کردن عاملیت دیگران، برای مثال از طریق به کار بردن خشونت، قهر، و تهدید. البته، قدرت در غیاب هرگونه عامل مؤثر آشکاری نیز قابلیت اعمال شدن دارد. هنجارها و قواعد حاکم بر رفتار اجتماعی میل به دست یافتن به نتایجی دارند که بدون حضور هرگونه عاملیت آشکار بازتولید شوند. وقتی که این نتایج به انتخاب‌های اصلی زندگی، که پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد، مربوط باشند، دال بر اعمال قدرت به

منزله «عدم تصمیم‌گیری» اند (لوکس<sup>۱</sup>، ۱۹۷۴). برای مثال بر اساس هنجارهای ازدواج در جنوب آسیا، والدین از اقتدار انتخاب همسر برای فرزندان‌شان برخوردارند اما این اقتدار به منزله شکلی از قدرت به کار گرفته نمی‌شود مگر آن‌که با چنین اقتداری مخالفت ورزیده شود و زیر سؤال برود.

منابع و عاملیت به همراه یکدیگر چیزی را به وجود می‌آورند که آمارتیا سین از آن به عنوان قابلیت‌ها یاد می‌کند، امکان بالقوه‌ای که افراد برای زندگی‌ای که می‌خواهند داشته باشند از آن برخوردارند، امکان دست‌یابی به راه‌های ارزشمند «بودن و عمل کردن». سین ایده «کارکردها»<sup>۲</sup> را برای اشاره به راه‌های ممکن «بودن و عمل کردن» که انسان‌ها در زمینه‌های خاص آن‌ها را ارزشمند قلمداد می‌کنند و «دستاوردهای کارکردی» را برای اشاره به روش‌های خاص بودن و عمل کردن که توسط افراد مختلف محقق می‌شود، مورد استفاده قرار می‌دهد. این دستاوردهای محقق شده، یا ناکامی در تحقق آن‌ها، بعد سوم قدرت را تشکیل می‌دهند. واضح است در جایی که ناکامی در دست‌یابی به روش‌های ارزشمند دانسته شده «بودن و عمل کردن» را بتوان به کاهلی، بی‌کفایتی، یا دیگر دلایلی که خاص یک فرداند، نسبت داد، موضوع قدرت منتفی است. اما زمانی که ناکامی حاکی از ناهمگونی نهفته در پس توزیع قابلیت‌ها باشد، می‌تواند مظهر بی‌قدرت شدن باشد.

#### انتخاب مشروط<sup>۳</sup>: تفاوت در مقابل نابرابری

اما در اندازه‌گیری و سنجش قدرتمند شدن دغدغه‌ای در مورد «دستاوردها»<sup>۴</sup> وجود دارد که توجه را معطوف به اصلاح و تعدیل بیشتر فهم‌مان از انتخاب می‌کند. تا جایی که به مسئله قدرتمند شدن مربوط است، ما بیش از آن‌که به تفاوت‌هایی که در انتخاب‌های افراد مختلف

1. Lukes 2. functionings 3. qualifying 4. achievements

وجود دارد توجه کنیم به نابرابری‌های ممکن در توانایی‌ها و امکانات افراد در انتخاب‌هایشان توجه می‌کنیم. ناهمگونی دستاوردهای کارکردی را نمی‌توان به خودی خود دال بر نابرابری قلمداد کرد، زیرا بسیار غیرمحمتمل است که همه اعضای یک جامعه معین برای انواع راه‌های ممکن «بودن و عمل کردن» ارزش یکسان قائل باشند. از این رو جایی که تفاوت‌های جنسیتی در دستاوردهای کارکردی وجود داشته باشد، باید بین تفاوت‌هایی که حاکی از تنوع ترجیحات و اولویت‌ها هستند و تفاوت‌هایی که تجسم انکار [حق] انتخاب [کردن] اند تفویض بگذاریم [۳].

یکی از طرق فائق آمدن بر مشکل اهداف سنجش تمرکز بر کارکردهای معینی است که همه‌گان در آن مشترک‌اند، یعنی کارکردهایی که، صرف‌نظر از بستر تحقق‌شان، به نیازهای اساسی برای ادامه حیات و زندگی بهتر مربوط می‌شوند. برای مثال، عموماً در این مورد توافق وجود دارد که تغذیه مناسب، بهداشت و تندرستی، سرپناه مناسب، پوشاک کافی و آب پاکیزه کارکردهای اولیه‌ای را تشکیل می‌دهند که برای همگان ارزشمند است. چنانچه در این دستاوردهای کارکردی بسیار اساسی تفاوت جنسیتی نظام‌مند وجود داشته باشد، نشانه نابرابری در توانایی‌ها و امکانات زیربنایی است نه تفاوت در ترجیحات. برای مثال، سن (۱۹۹۰) این استراتژی را برگزیده است. البته تمرکز بر به دست آوردن نیازهای اساسی تنها به یک جنبه از مشکل می‌پردازد ولی مشکلات دیگری را پدید می‌آورد.

نابرابری در کارکردهای اساسی عموماً در وضعیت‌هایی رخ می‌دهد که کمبود شدید وجود دارد. محدود کردن تحلیل نابرابری جنسیتی تنها به این دستاوردها می‌تواند منجر به بیان این نظر شود که بی‌قدرت شدن زنان عمدتاً ناشی از فقر است. این فرض به دو دلیل گمراه‌کننده است. از یک سو آشکالی از محرومیت‌ها و آسیب‌پذیری‌های جنسیتی را که بیشتر مختص بخش‌هایی از جامعه است که از وضعیت بهتری برخوردارند،

نادیده می‌گذارد. رفاه کلی یک جامعه ممکن است به کاهش نابرابری‌ها در رفاه پایه منجر شود، اما سایر محدودیت‌های اجتماعی در توانایی زنان برای گزینش کردن را تشدید می‌کند (رضوی، ۱۹۹۲). از سوی دیگر، آن ابعادی از محرومیت جنسیتی در میان فقیرترها را که به شکل ناکامی در کارکردهای اساسی بروز نمی‌یابند، نادیده می‌گذارد. برای مثال، تفاوت‌ها و جدایی جنسیتی بارزی که در امید زندگی و تغذیه کودکان، یعنی دو شاخص بسیار رایج سنجش تبعیض جنسیتی در برخورداری از رفاه پایه تبلور می‌یابد، در کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا به اندازه آسیای جنوبی عمومیت ندارند. معمولاً علت را به مشارکت اقتصادی بیشتر زنان در جوامع آفریقایی جنوب صحرا در مقایسه با آسیای جنوبی و قواعد و هنجارهای فرهنگی‌ای که در به رسمیت شناختن کمک آن‌ها تکامل یافته‌تر است، نسبت می‌دهند. اما همه این‌ها نافی این احتمال نیست که محرومیت جنسیتی در این زمینه‌ها به اشکال دیگری ظاهر شود. برای مثال شافر (۱۹۹۸) در گینه شواهد اندکی دال بر محرومیت درآمدی یا مصرفی میان خانوارهای دارای سرپرست مرد یا زن یافته است. اما در مطالعه او هم مردان و هم زنان بار سنگین‌تر کاری زنان و همچنین تسلط مردانه در حوزه خصوصی و تصمیم‌گیری عمومی را به عنوان مظاهر نابرابری جنسیتی در جامعه خود پذیرفته‌اند.

طریق دیگر رفع مشکل می‌تواند فرا رفتن از دغدغه دستاوردهای اساسی مرتبط با ادامه حیات و توجه بیشتر به دستاوردهای کارکردی معینی باشد که در اغلب جاها ارزش اجتماعی تلقی می‌شوند. UNDP این استراتژی را در شاخص غیرتفکیکی «توسعه انسانی» و نیز شاخص تفکیک شده «توانمندی جنسیتی» اش پذیرفته است. این معیارهای تفکیک شده نقش مؤثری در امکان بررسی تفاوت‌های فرامتطقه‌ای و فرازمانی دستاوردها ایفا کرده و توجه را به اختلافات مسئله‌ساز معطوف می‌کند. در حالی که دلایل محکمی برای سوق دادن سنجش دستاوردها به

فراسوی صرف کارکردهای اساسی همچون امید به زندگی و وضع تغذیه، به دستاوردهای پیچیده‌تری چون آموزش و نمایندگی سیاسی وجود دارد، باید توجه داشته باشیم که چنین سنجش‌هایی، صرف‌نظر از نقایص تجربی‌شان، مستلزم عبور از معیارهایی است که زنان بر اساس آن‌ها دست به انتخاب می‌زنند یا حتی ارزش‌های اجتماعی که در آن‌ها به سر می‌برند به سوی تعریفی از «دست‌آورد» است که نمایانگر ارزش‌های کسانی است که سنجش را انجام می‌دهند. در بخش‌های بعدی به مشکلاتی که این ارزش‌های بیرونی می‌توانند در تحلیل قدرتمند شدن زنان به وجود آورند، بازخواهیم گشت.

#### انتخاب مشروط: «انتخاب انتخاب نکردن»

به کار گرفتن دستاوردها در سنجش قدرتمند شدن توجه را به مشکل دومی در تفسیر معطوف می‌کند که ناشی از محوریت دادن به انتخاب در تعاریف مان از قدرت است. مادام که آنچه برگزیده می‌شود در رفاه کسانی که آن را انتخاب کرده‌اند مؤثر واقع شود نوعی باور شهودی به برابر دانستن قدرت و انتخاب وجود خواهد داشت. در جاهایی که شواهدی دال بر وجود نابرابری‌های جنسیتی آشکار در دستاوردهای اساسی رفاهی بیابیم برابر دانستن انتخاب و قدرت به‌طور قابل قبولی دال بر آن خواهد بود که چنین نابرابری‌هایی نشانه عملکرد قدرت‌اند: خواه به صورت نبود امکان انتخاب از سوی زنانی باشد که گروه زیر سلطه را تشکیل می‌دهند یا به صورت تبعیض عملی از سوی مردان به عنوان گروه مسلط. البته به مراتب دشوارتر خواهد بود که آن آشکالی از نابرابری را که به نظر می‌رسد خود زنان در انتخاب‌شان دخیل‌اند در معادله قدرت و انتخاب به حساب آورد. این مشکل در ادبیات مربوط به مسائل جنسیتی و رفاهی به شکل رفتارهایی از جانب زنان بروز کرده که حاکی از آن است که آن‌ها در ضمیر خود موقعیت اجتماعی‌شان را به منزله اشخاصی با



ارزش پایین تر پذیرفته‌اند. چنین رفتارهایی می‌تواند پیامدهای نامساعدی در خوب زیستن آن‌ها و دیگر اعضای مؤنث خانواده در پی داشته باشد. پذیرش ثانوی بودن در حق دسترسی به منابع معیشتی خانوار، تسلیم شدن به خشونت همسر، و آمادگی برای حاملگی‌های مکرر به قیمت به خطر افتادن سلامتی و جان تا میل خود یا شوهرشان به داشتن فرزند پسر برآورده شود، مثال‌هایی از رفتارهای زنان است که سلامت و خوب زیستن خود آن‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد. برای مثال شایان ذکر است که در تحقیق شافر در غرب آفریقا، که پیش‌تر ذکر آن رفت، هم زنان و هم مردان وجود نابرابری‌ها در حیطة کار بیشتر برای زنان و سلطه مردان در تصمیم‌گیری را پذیرفته‌اند اما هیچ یک از این نابرابری‌ها را ناعادلانه ندانسته‌اند.

به‌علاوه تبعیت زنان از هنجارها و رویه‌های اجتماعی با ترجیح زادن و داشتن فرزند پسر، قائل شدن تبعیض در مورد دختران در تغذیه آن‌ها و مراقبت‌های بهداشتی اولیه تا حد به خطر انداختن زندگی دختر بچه‌ها، حمایت از تشویق ختنه زنان، اعمال اقتدار سرکوبگرانه مادر شوهرها بر عروس، معضلی که اغلب در آسیای جنوبی وجود دارد، نمونه‌هایی از رفتارهایی‌اند که در آن‌ها زنان در ضمیرشان جایگاه فرودست‌تر خود در اجتماع را پذیرفته‌اند و ایشان را به اعمال تبعیض علیه دیگر زنان در اجتماع سوق می‌دهد.

شاید بشود گفت که این رفتارها هم برآمده از نوعی «انتخاب» است، اما این‌ها انتخاب‌هایی هستند که از موقعیت فرودست زنان نشأت می‌گیرند و آن را تقویت می‌کنند. این انتخاب‌ها به ما یادآور می‌شوند که مناسبات قدرت نه تنها به واسطه عاملیت و انتخاب، بلکه به واسطه نوع انتخابی هم که افراد می‌کنند آشکار می‌شود. مفهوم قدرت مفهومی مناقشه‌انگیز است زیرا این امکان را فراهم می‌کند که قدرت و سلطه هم از طریق رضایت و تبانی و هم از طریق اجبار و منازعه اعمال شود. در این جا

واژگان مرتبط با مفهوم آگاهی کاذب، که دال بر نیاز به تمایز گذاردن میان آگاهی کاذب و آگاهی راستین، و توهم و واقعیت، است، ما را به توصیف چندان مناسبی نمی‌رساند. آگاهی‌ای که ما از آن سخن می‌گوییم آن قدرها هم «کاذب» نیست، زیرا این‌که آدم‌ها چه درک و دریافتی از نیازها و منافع‌شان دارند با توجه به سرگذشت‌های فردی و واقعیت‌های روزمره و نیز با توجه به زمینه مادی و اجتماعی تجارب‌شان که موقعیتی بهتر برای بازاندیشی در دیدگاه‌های خودشان فراهم می‌آورد شکل می‌گیرد. در هر موقعیتی برخی نیازها و منافع بدیهی‌اند و از کردارهای عادی در زندگی روزمره پدید می‌آیند و به همان اندازه از نظر جنسیتی متفاوت‌اند که مسئولیت‌ها و امور عادی زندگی روزمره. اما نیازها و منافع دیگری هم وجود دارند که عاری از این سرشت بدیهی‌اند زیرا از سطح «عمیق‌تر» واقعیت سرچشمه می‌گیرند که در زندگی روزمره آشکار نیست زیرا بر قواعد پذیرفته شده، هنجارها و سنت‌هایی حک شده که زندگی روزمره با آن‌ها جلو می‌رود.

یکی از طرق مفهوم‌پردازی این واقعیت عمیق‌تر را باید در مفهومی که بوردیو از دوکسا<sup>۱</sup> افاده می‌کند یافت؛ یعنی آن جنبه‌هایی از سنت و فرهنگ که چنان پذیرفته شده‌اند که طبیعی شده‌اند. دوکسا به سنت‌ها و باورهایی اشاره دارد که فراتر از گفتار و استدلال، «بحث‌ناشده، بی‌نام و بدون استدلال و مذاقه پذیرفته شده‌اند» (بوردیو، ۱۹۷۷). مفهوم دوکسا در این‌جا از آن رو مفید است که توجه ما را از دوگانگی میان آگاهی کاذب و راستین به دلمشغولی به سطوح متفاوت واقعیت و منافع عملی و استراتژیکی معطوف می‌کند که آن واقعیات منجر به پر و بال گرفتن‌شان می‌شوند. بوردیو بر این باور است که مادام که ارزیابی‌های ذهنی کنش‌گران اجتماعی عمدتاً با امکانات سازمان‌یافته عینی در دسترس برای



آن‌ها سازگار باشد، جهانِ دوکسا دست‌نخورده باقی می‌ماند. گذار از «دوکسا» به گفتار<sup>۱</sup>، یعنی یک آگاهی انتقادی‌تر، تنها زمانی ممکن است که روش‌های بدیلی «بودن و عمل کردن» به صورت امکانات مادی و فرهنگی در دسترس باشند، به گونه‌ای که گزاره‌های «متعارف شده» فرهنگ شروع کنند به از دست دادن ویژگی «طبیعی شده» شان و اختیاری بودن مبنایی نظام اجتماعی حاضر را آشکار کنند.

بنابراین، برای پیدایش آگاهی انتقادی، یعنی فرایندی که به واسطه آن افراد از موقعیت پذیرش بی‌چون و چرای نظم اجتماعی به دیدگاهی انتقادی در مورد آن دست یابند، دسترس‌پذیر بودن گزینه‌ها در سطح گفتاری، یعنی دست‌کم توانایی تخیل به امکان انتخاب متفاوت، بسیار ضروری است. واضح است که این مطلب برای بحث پیشین ما درباره دستاوردهای کارکردی به عنوان جنبه‌ای از قدرتمند شدن هم بسیار مفید است. همان‌گونه که خاطر نشان کردم، این امکان که قدرت، نه تنها از طریق محدودیت‌هایی که در توانایی افراد برای انتخاب کردن ایجاد می‌کند، بلکه از طریق ترجیحات و ارزش‌هایشان و از این‌رو گزینش‌هایی که می‌کنند اعمال شود، ظاهراً مشکلی جدی فراروی فرض اصلی این مقاله در مورد برابر دانستن قدرت و انتخاب قرار می‌دهد. اما می‌شود این معادله را با قائل شدن قید و شرط‌های بیشتری برای مفهوم «انتخاب» و بسط مفهوم جایگزین‌ها، به نحوی که در برگیرنده جایگزین‌های گفتاری<sup>۲</sup> نیز باشد، همچنان برقرار نگاه داشت. به عبارت دیگر، در ارزیابی این‌که آیا یک دستاورد گویای انتخاب معنادار است یا خیر باید از خود پرسیم که آیا سایر گزینش‌ها نه تنها از لحاظ مادی ممکن بودند بلکه آیا اساساً درکی از ممکن بودن آن‌ها وجود داشته است یا خیر [۴].

### قدرتمند شدن: ابعاد، سطوح و فرایندهای تحول

خلاصه کنیم، در این مقاله، توانایی انتخاب کردن، نسبت به مفهوم قدرت، مفهومی که چارچوب تحلیلی این مقاله را تعیین می‌کند، مرکزیت یافته است. البته برای آن‌که انتخاب جایی در خور در این تحلیل پیدا کند شروطی برایش قائل شدیم. شروط و الزاماتی که برای شرایط انتخاب کردن برشمردیم گویای آن است که باید بین انتخاب‌هایی که به منظور انتخاب بدیل‌های واقعی صورت می‌گیرند و گزینش‌هایی که بازتاب فقدان انتخاب یا دربردارنده هزینه‌های سنگین تعدد، تفاوت قائل شد. شروط و الزاماتی که به پیامدهای انتخاب مربوط می‌شود بازتاب نیاز به تفاوت قائل شدن میان انتخاب‌های استراتژیک زندگی، یعنی آن‌هایی که نمایانگر روش‌های ارزشمند «بودن و عمل کردن» اند و سایر گزینش‌های اجباری است که در پی گزینش‌های مرتبه اول می‌آیند. پیامدهای انتخاب را همچنین می‌توان از منظر اهمیت متحول‌کننده بودن‌شان هم ارزیابی کرد؛ یعنی به میزانی که انتخاب‌های صورت گرفته امکان و توان مقابله با و سست کردن اساس نابرابری‌های اجتماعی را دارند و به میزانی که صرفاً بیانگر و بازتولیدکننده این نابرابری‌ها هستند. انتخاب‌هایی که در یک اجتماع بیانگر نابرابری‌های بنیادینی باشند که حقوق دیگران را نقض کرده یا به طور نظام‌مند فرد را بی‌ارزش می‌کنند، با مفهوم «قدرتمند شدن»، به مفهومی که در این مقاله مطرح است، همخوانی ندارند.

این شروط نمودار تلاش ما برای وارد کردن ابعاد ساختاری انتخاب در این تحلیل است. ساختارها از طریق قواعد، هنجارها و رویه‌های نهادهای گوناگون برای تعیین منابع، عاملیت، و امکان حصول دستاورد برای گروه‌های مختلف افراد در یک جامعه عمل می‌کنند: معیار «جایگزین‌ها» (آیا می‌شد چیز دیگری را انتخاب کرد؟) این محدودیت‌های گسترده‌تر را مشخص می‌سازند. با این‌همه، کنش‌ها و گزینش‌های افراد و گروه‌ها به نوبه خود می‌تواند بر محدودیت‌های

ساختاری تأثیر گذاشته، و آنها را تقویت، اصلاح یا متحول کند: معیار «پیامدها» توجه را به این امکانات معطوف می‌کند. چنین مفهوم‌پردازی‌ای در مورد قدرتمند شدن امکان تحول در برخی از سطوح مختلف ممکن را به ما یادآوری می‌کند (نمودار ۲).

نمودار ۲. سطوح قدرتمند شدن نبرستان

سطوح عمیق‌تر:	مناسبات ساختاری طبقه/کاست / جنسیت
سطح میانی:	قواعد و منابع نهادی
سطوح بی‌واسطه:	منابع فردی، عاملیت و دستاوردها

این مفهوم‌پردازی می‌تواند تحول در سطوح فردی و گروهی، درک آنها از فردیت و هویت، نحوه ادراک آنها از منافع‌شان و ظرفیت آنها برای عمل کردن را منعکس کند. قدرتمند شدن از این نوع می‌تواند در سطح میانی، در قواعد و مناسباتی که در عرصه‌های شخصی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زندگی رایج است، حادث شود. و می‌تواند در ساختارهای عمیق‌تر و پنهانی که توزیع منابع و قدرت را در جامعه شکل می‌دهند و در طول زمان آن را بازتولید می‌کنند، واقع شود. اما برای آن‌که هر یک از این تغییرات به فرایندهای معنادار و پایدار قدرتمند شدن تبدیل شوند، باید در نهایت هم سطوح فردی و هم ساختاری را دربرگیرد. نهاد حقوق در چارچوب قانونی جامعه بی‌معناست مگر آن‌که این حقوق بر گستره امکاناتی که در دسترس همه افراد یک جامعه است، تأثیر واقعی داشته باشد. به همین ترتیب، تغییر در منابعی که افراد از آن بهره می‌برند، اما ساختارهای نابرابری و تبعیض را دست‌نخورده می‌گذارد، ممکن است منجر به بهبود رفاه اقتصادی آنها شود، اما ضرورتاً آنها را قدرتمند نمی‌کند.

در ادامه این مقاله، گزیده‌ای از مطالعاتی را مرور خواهم کرد که تلاش

می‌کنند قدرت‌یابی زنان را عمدتاً بر مبنای ادبیات اقتصادی، جمعیتی و جنسیتی در مطالعات توسعه بسنجند، چنان‌که خواهیم دید، برخی تفاوت‌های مهم در چگونگی پرداختن این مطالعات به مفهوم قدرتمند شدن وجود دارد. این مطالعات از این نظر که بر چه ابعادی از قدرتمند شدن تمرکز می‌کنند و نیز در این‌که قدرت را ویژگی افراد یا خاصیت ساختارها تلقی کنند با یکدیگر متفاوت‌اند. همچنین از این نظر که چه مفهومی از تحولات اجتماعی اراده می‌کنند با هم متفاوت‌اند.

در بعضی از تحقیقات این‌طور فرض می‌شود که تغییر و تحول در یک بُعد یا سطح منجر به تغییر و تحول در سایر سطوح نیز می‌شود یا می‌تواند نشانه تغییر و تحول باشد، لذا این تحقیقات خود را به شاخص‌های آن تحول محدود می‌کنند. «معیار قدرتمند شدن جنسیتی» UNDP که بر نمایندگی سیاسی زنان یا درصد حضور زنان در مناصب مدیریتی تمرکز دارد، نمونه‌ای از این رهیافت است. در این تحقیقات فرض بر آن قرار داده شده که چنین شاخص‌هایی، ولو به‌طور غیرمستقیم، نکات مهمی را درباره توانایی زنان برای اتخاذ تصمیمات استراتژیک در سایر جنبه‌های زندگی‌شان بیان می‌کنند. سایر تحقیقات، منطبق خطی علت-معلولی را برای الگوسازی روابط میان تحولات در ابعاد یا سطوح گوناگون قدرتمند شدن برگزیده‌اند. این دسته از تحقیقات متمایل به این‌اند که خود را به تحولات در سطح فردی، برای مثال میان تحولاتی که در دسترسی زنان به فرصت‌های کسب درآمد حاصل می‌شود و قدرت تصمیم‌گیری آن‌ها در خانوار محدود کنند. اگرچه معدوی هم درصد برآمده‌اند که الگویی از تأثیرات این تحولات را در سطح ساختاری بر انتخاب‌های فردی نیز به دست دهند. [۵] آنچه به‌شکلی قابل فهم در ادبیات اندازه‌گیری قدرتمند شدن حضور ندارد، نمونه‌هایی از الگوی تدریجی‌تر تحول اجتماعی است که مورد توافق بسیاری از فمینیست‌هاست و در این نقل قول از باتلیوالا نمودار می‌شود.

... انتخاب از روی بصیرت در یک چارچوب در حال گسترش اطلاعاتی، دانشی و تحلیلی... فرایندی است که باید زنان را قادر به کشف امکانات جدید، گزینه‌های جدید... و منبع فزاینده انتخاب‌ها کند... تا مستقلاً برای ایجاد تحولات در شرایط مادی هستی، زندگی‌های شخصی و رفتارشان در حوزه عمومی تلاش کنند... فرایند مقابله با مناسبات قدرت موجود، و به دست آوردن اختیار نظارت و هدایت بیشتر بر منابع قدرت... (باتلیوالا، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴).

تدریجی دانستن تغییر و تحول اجتماعی به معنی درک آن به صورت فرایندی ناتمام است و بر پیش‌بینی ناپذیر بودن عاملیت انسانی و تنوع شرایطی مبتنی است که در آن این عاملیت یک‌جا و به دست عده‌ای خاص صورت پذیرد «یک‌جا و به دست عده‌ای خاص صورت پذیرد» اعمال می‌شود؛ حال آن‌که عناصر اصلی و خاص ساختار و عاملیت را دارای ظرفیت تسهیل‌کننده‌گی<sup>۱</sup> می‌داند، تلاش نمی‌کند پیشاپیش تعیین کند که این ظرفیت چگونه در عمل ایفای نقش می‌کند. در نتیجه، در این الگو، قدرتمند شدن تغییری اجتماعی تلقی می‌شود که نمی‌توان به سهولت با داده‌های کمی بدان رسید.

## ۲. سنجش قدرتمند شدن: مشکل معنا

سنجش «منابع»

در نظر اول ممکن است «منبع» قابل اندازه‌گیری‌ترین بُعد از ابعاد قدرتمند شدن به نظر برسد. اما، بررسی انتقادی تلاش‌های معطوف به اندازه‌گیری حاکی از آن است که این مهم از آن‌چه به نظر می‌رسد سخت‌تر است،

حتی اگر منابع به معنای محدود مادی آن‌ها، آن‌چنان‌که عموماً تمایل به آن است، تعریف شوند. در ادبیات قدرتمندسازی میل زیادی به کلی حرف زدن از «دسترسی به منابع» وجود دارد، گویی نشان دادن رابطه میان زنان و منابع خود به خود انتخاب‌هایی که ممکن‌اند را مشخص می‌کند. اما در واقعیت، منابع با یک واسطه از انتخاب فاصله دارند و ملاک انتخاب ممکن‌اند نه انتخاب واقعی/تحقق یافته. این‌که تغییر و تحول در منابع موجود برای زنان چگونه به تغییر و تحول در انتخاب‌هایی که می‌توانند بکنند بدل خواهد شد، تا حدودی به سایر جنبه‌هایی وابسته است که انتخاب‌ها تحت آن شرایط انجام می‌گیرد. اجازه دهید، برای نمونه، «دسترسی» زنان به زمین را در نظر بگیریم.

در نظام مذکور، دسترسی غالباً با قائل شدن تمایز میان انواع مختلف حق بر زمین، و با این فرض که زنان در مناطقی که از حقوق بیشتری بر زمین برخوردارند از استقلال بیشتری نیز برخوردارند، فهم می‌شود (برای مثال نک. دایسون<sup>۱</sup> و مور<sup>۲</sup>، ۱۹۸۳؛ بوزراپ<sup>۳</sup>، ۱۹۷۰) با این حال، مطالعاتی که از معیارهای دسترسی زنان به زمین به عنوان شاخص قدرتمند شدن استفاده می‌کنند به ندرت به مسیرهایی می‌اندیشند که این دسترسی به عاملیت و دستاورد می‌انجامد، چه رسد به این‌که درصد فهم محققانه این مسیرها باشند. برای مثال، شایان ذکر است که در سرزمین‌های شمالی شبه قاره هند، در مقایسه با جنوب این شبه قاره، اغلب رابطه‌ای علی میان اصول نَسب بردن از تبار پدر و ارث بردن، و سطوح پایین‌تری از استقلال زن در سرزمین‌های شمالی شبه قاره هند، فی‌المثل در مقایسه با جنوب، برقرار می‌شود. اما قواعد ارث زمین به هیچ رو در این ناحیه همسان نیست. در میان هندوها، املاک مُشاع خانواده چارچوبی است که رویه‌های ارث‌بری، البته با تفاسیر مختلفی که محل به

محل با یکدیگر فرق دارد، در درون آن شکل می‌گیرد. املاک مشاع خانواده در نظام مالکیت مشترک عموماً به تصرف مردان، معمولاً پدران و پسران، درمی‌آید تا زنان را کاملاً حذف کند (موخوپدیای<sup>۱</sup>، ۱۹۹۸). از سوی دیگر، در میان مسلمانان، زنان همواره از حق ارث بر املاک و ارث فردی بهره برده‌اند. بنابراین، زنان و مردان مسلمان از حق مالکیت فردی مطلق اما نابرابر بهره‌مند بوده‌اند: مردان دو برابر زنان سهم می‌برند. قانون هندو پس از استقلال هند اصلاح شد و به زن و مرد حقوق برابر در ارث اعطا کرد؛ اما اصول ارث اسلامی پس از استقلال هند دست‌نخورده باقی ماند.

اما به رغم اختلافات موجود در موقعیت‌های عرفی و قانونی زنان در هر دو این جماعت‌ها، در ادبیات و تحقیقاتی که در این زمینه وجود دارد، هم زنان مسلمان و هم زنان هندو، در واقع فاقد حق مالکیت قلمداد می‌شوند. در مورد زنان هندو هنجارها و عرف‌های قدیمی قدرتمند باقی مانده‌اند و آگاروال<sup>۲</sup> (۱۹۹۴) شواهدی ارائه می‌کند حاکی از دشواری‌هایی که آنان در زمینه اعمال حاکمیت قانون بر رویه‌های عرفی در مورد ارث زمین با آن مواجه بودند. از سوی دیگر زنان مسلمان، عموماً ترجیح می‌دهند یا به این ترجیح تشویق می‌شوند که از حقوق خود بر دارایی پدری به نفع برادرانشان صرف‌نظر کنند، در نتیجه آن‌ها نیز در واقع فاقد مالکیت‌اند. لذا معیار مهم دسترسی زنان به زمین که در متون تحقیقی راجع به هندوستان جایگاه بارزی دارند بیشتر حقی است که به صورت عملی (دو فاکتو) به رسمیت شناخته شده تا به صورت قانونی (دو ژور) و بر مبنای این معیار تفاوت ناچیزی میان جامعه هندو و مسلمان وجود دارد. با این حال این گفته به هیچ‌رو دال بر آن نیست که مالکیت عملی (دو فاکتو) همه آن‌چه را که محتاج دانستن درباره حوزة بالقوة انتخاب هستیم

در اختیار ما قرار دهد. برای مثال، اشاره شده که گرچه زنان مسلمان از حق خود بر زمین به نفع برادرانشان صرف نظر می کنند (و ممکن است که تحت فشارهای فوق العاده چنین کنند) با این استدلال که اگر واگذاری این حق باعث برهم خوردن زندگی خود آنان با همسرانشان شود، راه را برای مطالبه حق خود از برادرانشان در آینده باز می گذارند. نظر به این که در اسلام برادران وظیفه دارند از خواهران خود مراقبت کنند، صرف نظر کردن از حقوق زمین توسط خواهران به نفع برادران مبنای مادی یک تعهد اخلاقی را فراهم می کند. ممکن است ضرورت چنین معاوضه ای حاکی از وضعیت فرودست زنان در اجتماع باشد، اما در واقع، حقوق زنان بر زمین که در اصل توسط اجتماع به رسمیت شناخته شده است، منبعی برای چانه زنی در موقعیتی که در آن از منابع محدودی برخوردارند، در اختیارشان قرار می دهد. به علاوه، چنان چه وضع تغییر کند، می توانند حق خود بر این منبع را مطالبه کنند. من در مناطق روستایی بنگلادش شواهدی یافتیم دال بر این که زنان خواستار اعاده حقوق ارث خوداند، گرچه برخی اوقات تحت فشار شوهران شان (کبیر، ۱۹۹۴). و رضوی به شواهدی از روستاهای ایران اشاره می کند دال بر اراده محکم تر زنان در مطالبه حق مالکیت شان در دادگاه، به منظور فائق آمدن بر مشکل از دست دادن فرصت اشتغال شان (رضوی، ۱۹۹۲). این ها امکانات بالقوه ای است که در اجتماعاتی که این حقوق توسط قوانین سنتی و عرفی به رسمیت شناخته نمی شود، به سهولت در دسترس زنان قرار ندارد، حتی اگر، همچون هند، این حقوق از طریق تصویب قوانین تأمین شده باشد. داس گوپتا<sup>۱</sup> (۱۹۸۷) به زمینه مطالعاتی اش در نظام خویشاوندی جات<sup>۲</sup> در پنجاب، که اصولاً مسئله مالکیت زنان بر زمین مطرح نیست، چنین اشاره می کند: «اگر زن بر حشش بر ارث برابر از زمین بر اساس قانون مدنی



پافشاری کند، به احتمال بسیار زیاد کشته خواهد شد.

بنابراین، یک درس روش‌شناختی از این بحث می‌توان گرفت و آن این‌که اگر قرار است بُعد منبع به عنوان ملاک و معیار قدرتمند شدن به کار گرفته شود، توانایی زنان برای بدل شدن به عاملیت انسانی و کسب دستاوردهای ارزشمند، باید به طرُق‌ی روشن‌تر از آنچه معمولاً شاخص‌های «دسترسی» صرف انجام می‌دهند، تعریف شود. یکی از محدودیت‌های ملاک‌های عملی (دوفاکتوی) حق زمین‌که در این‌جا مورد بحث‌اند آن است که فرایندهای مختلفی را که مالکیت یا سلب مالکیت عملی (دوفاکتو) به واسطهٔ آن‌ها تحقق می‌یابد، نادیده می‌گیرند و از این‌رو قادر به درک تفاوت‌های ممکن در انتخاب‌های زنان با تفاوت‌هایی که در مقام قانونی (دو ژور) وضع شده‌اند نیستند. به‌علاوه، قدرت ساختارهای حقوق مبتنی بر عُرف‌ها و رسوم نسبت به حقوق قانونی جدیدالتأسیسی که در این مطالعات به آن‌ها اشاره می‌شود، مسئلهٔ فرایندهای تغییر اجتماعی را پیش می‌آورد که در ادبیات قدرتمند شدن هنوز پاسخ رضایت‌بخشی به آن داده نشده است: چگونه تلاش‌ها برای تغییر ساختارهای عمیقاً استحکام‌یافته، در این‌جا توان‌آزمایی قانون در مقابل قواعدی که از طریق رسوم عرفی و مذهب مشروعیت یافته‌اند، به تحولاتی در عاملیت انسانی [تأثیر عامل انسانی] انتخاب منجر می‌شوند؟ بسیاری از تحلیل‌گران این نیاز را پذیرفته‌اند که برای این‌که بفهمیم «منابع» چگونه به تحقق انتخاب می‌انجامند، فراتر رفتن از شاخص‌های «دسترسی» صرف ضرورت دارد و این شناسایی باعث ایجاد تنوع در مفاهیمی شده که عموماً، از طریق وارد کردن برخی جنبه‌های عاملیت در معیارهای سنجش، در صدد پل زدن و برداشتن فاصلهٔ میان استحقاق صوری و واقعی و منابع‌اند. یکی از این مفاهیم رابط که مکرراً مورد استفاده قرار می‌گیرد «کنترل» است که معمولاً به واسطهٔ برخوردار بودن از حق اظهار نظر در مورد منبع مورد بحث به تحقق می‌پیوندد. البته با آن‌که

تمرکز بر مفهوم «کنترل» گامی مهم در ایضاح مفهومی است، پاسخ به این پرسش را که چه چیز باید سنجیده و اندازه‌گیری شود ضرورتاً آسان‌تر نمی‌کند. در عوض، آنچه ما در این ادبیات یافتیم، تمایل به استفاده از مفاهیمی چون دسترسی، مالکیت داشتن، استحقاق، و کنترل به جای یکدیگر است، به گونه‌ای که خلط قابل توجهی در این مورد پدید آمده که «کنترل» واقعاً به چه معناست.

برای مثال ستار و قازی<sup>۱</sup> (۱۹۹۷) «دسترسی» و «کنترل» را با اختیار و حق اظهار نظر داشتن در تصمیماتی که به منابع خاص در خانوار مربوط می‌شوند، معادل دانسته‌اند. ملاک آن‌ها در مورد داشتن «دسترسی به منابع» بر این اساس است که آیا زنان حق و اختیاری در مخارج خانوار، پول برای مخارج منزل و آزادی خرید لباس، جواهرات، و هدایا برای خویشاوندانشان دارند یا خیر، در حالی که «نظارت داشتن بر منابع و هدایت آن‌ها» این‌گونه سنجیده می‌شود که درآمد خانوار در دست کیست و چه کسی اختیار تصمیم‌گیری در مورد مخارج خانواده را دارد. در تحلیل ججیبهوی<sup>۲</sup> (۱۹۹۷) مفاهیم «دسترسی» و «کنترل» و «تصمیم‌گیری» همگی در ارتباط با منابع مورد استفاده قرار گرفته‌اند، که «کنترل» گاهی به دارایی و گاهی به تصمیم‌گیری اشاره دارد. کیشور<sup>۳</sup>. قدرتمند شدن را به منزله کنترل داشتن زنان بر جنبه‌های اصلی زندگی خودشان «تعریف می‌کند، اما تلاش او برای سنجش این «کنترل» میان تصمیم‌گیری در ارتباط با دخل یا در ارتباط با خرج در نوسان است؛ تعریف کنترل به مثابه اتکا بر خود (آیا زنان می‌توانند بدون حمایت شوهر از خود نگهداری کنند)؛ کنترل به منزله تصمیم‌گیری (چه کسی از اختیار نهایی در تصمیم‌گیری درباره موضوعات گوناگون برخوردار است)؛ و کنترل به منزله انتخاب (انتخاب همسر یا مورد مشورت واقع شدن در گزینش شریک زندگی) تعریف می‌شود.

با وجود این، به رغم روشن نبودن یا نداشتن اجماع دربارهٔ این که «کنترل» دقیقاً به چه معناست و چگونه می‌تواند سنجیده و اندازه‌گیری شود، تمرکز بر کنترل در رابطه با بُعد منبع در قدرتمند شدن از سوی تحلیلگران حاکی از پذیرش این موضوع است که «دسترسی» به منابع تنها وقتی به قدرتمند شدن می‌انجامد که زنان به گونه‌ای مشخص توانایی عمل کردن بر اساس این منابع، یا به دلیل وجود آن منابع، را داشته باشند. بنابراین، یک معیار برای ارزیابی اعتبار سنجش مبتنی بر منبع به‌عنوان شاخص قدرتمند شدن، اعتبار فرض‌های تلویحی با تصریحی دربارهٔ انواع تأثیرگذاری‌ها یا حقی است که زنان، به‌عنوان برآیند «دسترسی»‌شان به منبع مورد بحث، قادر به اعمال آن‌اند.

#### سنجش «عاملیت»

در نوشته‌ها و متون مطالعات توسعه‌ای راه‌های گوناگونی برای سنجش عاملیت زنان وجود دارد که هم آشکال منفی عاملیت زنان، مثل خشونت مردانه، را در برمی‌گیرد و هم آشکال مثبت آن مثل ورود زنان به قلمرو عمومی در مناطقی که انزوای زنان هنجار است [۶]. اما من بحث‌ام در مورد معیارهای عاملیت در رابطه با قدرتمند شدن زنان را به آن شکلی محدود خواهم کرد که به گسترده‌ترین صورت در متون موجود در این زمینه به کار رفته است، یعنی عاملیت [تأثیر عامل انسانی] در «تصمیم‌گیری». معیار و ملاک‌های این عاملیت [تأثیرگذاری] معمولاً مبتنی‌اند بر پاسخ به پرسش‌هایی که از زنان دربارهٔ نقش‌شان در ارتباط با تصمیمات خاص پرسیده می‌شود، همراه با پاسخ‌هایی که گاه در یک شاخص منفرد ترکیب شده و گاه به صورت جداگانه ارائه می‌شود. نمونه‌هایی از این‌گونه تصمیمات که نوعاً در سنجش‌ها و اندازه‌گیری‌ها و کشورهایی که این تحقیقات در آن‌ها صورت گرفته در زیر خلاصه شده‌اند:

تصمیمات نمونه‌وار در شاخص‌های تصمیم‌گیری

مصر: بودجه خانوار، پختن غذا، مهمانان، تحصیل فرزندان، بهداشت فرزندان، استفاده از روش‌های تنظیم خانواده (کیشور، ۱۹۹۷).

هند: خرید مواد غذایی، خرید لوازم خانه، خرید جواهرات کوچک، اقدامات ضروری در هنگام بیمار شدن کودک، تربیت فرزند، تصمیم‌گیری در مورد آموزش فرزندان و انتخاب نوع مدرسه (ججیبهوی، ۱۹۹۷).

نیجریه: خرید مایحتاج خانه، کار کردن زن، نحوه خرج کردن درآمد شوهر، تعداد فرزندان، خرید و فروش زمین، پذیرش تنظیم خانواده، فرستادن فرزندان به مدرسه، وقت ازدواج پسران و دختران، بردن فرزندان به دکتر و تربیت آن‌ها. (ماکینوا، کریتز و گوراک<sup>۱</sup>، ۱۹۹۷).

زیمبابوه: کار کردن زن در بیرون از منزل، خریدهای اصلی، تعداد فرزندان (بکر<sup>۲</sup>، ۱۹۷۷).

نیپال: نوع مواد غذایی برای خریدن، تصمیم‌گیری زنان برای کار در بیرون از منزل، معامله‌های بازاری اصلی، تعداد فرزندان (مورگان و نیرولا<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵).

ایران: نوع و کیفیت مواد غذایی؛ نحوه مشارکت، کار و فروش در محصولات کشاورزی (رضوی<sup>۴</sup>، ۱۹۹۲).

پاکستان: خرید مواد غذایی، تعداد فرزندان، فرستادن فرزندان به مدرسه، ازدواج فرزندان، خریدهای اصلی خانه، کار کردن زنان بیرون از خانه، خرید و فروش دام و چهارپایان، مخارج خانه، خرید لباس، جواهر و هدایا برای خویشاوندان زن (ستار و قاضی، ۱۹۹۷).

بنگلادش: توانایی خرید جزئی مواد مصرفی، توانایی خرید کلی مواد مصرفی، تعمیر خانه، پرورش احشام در خانه، خرید قسطی زمین<sup>۵</sup>،

1. Gurak and Kritz, Makinwa      2. Becker      3. Morgan and Niraula  
4. Razavi      5. leasing in of Lands

خرید دارایی‌های اصلی (هاشمی و دیگران<sup>۱</sup>، ۱۹۹۶).

بنگلادش: آموزش فرزندان، دیدار دوستان و خویشاوندان، خرید مایحتاج خانه، امور مربوط به مراقبت بهداشتی (کیلند و دیگران<sup>۲</sup>، ۱۹۹۴).

حتی بررسی مقدماتی این تصمیمات گوناگون حاکی از آن است که همه آن‌ها به عنوان شاخص‌های قدرتمند شدن زنان به یک اندازه قانع‌کننده نیستند زیرا اهمیت تأثیرات بعدی آن‌ها در زندگی زنان یکسان نیست. معدود فرهنگ‌هایی وجود دارند که توزیع شدیداً دوگانه قدرت را به شکلی اعمال می‌کنند که مردان همه تصمیمات را بگیرند و زنان هیچ یک را. ما عموماً سلسله‌مراتبی از مسئولیت‌های تصمیم‌گیری را می‌یابیم که خانواده و جامعه آن‌ها را می‌پذیرند، به این ترتیب که برخی حوزه‌های کلیدی تصمیم‌گیری را برای مردان در توانایی‌شان به عنوان رئیس خانه حفظ می‌کند حال آن‌که باقی را به توانایی زنان به عنوان مادر، همسر، دختر و غیره وامی‌گذارند. برای مثال، شواهدی از جنوب آسیا حاکی از آن است که در خانواده خرید مواد غذایی و دیگر اقلام مصرفی خانوار و تصمیم‌گیری در رابطه با بهداشت فرزندان ظاهراً در حیطه تصمیم‌گیری زنان است در حالی که تصمیمات مربوط به آموزش و ازدواج فرزندان و معامله دارایی‌های اصلی در بازار و وظیفه‌ای آشکارا مردانه‌تر است.

در کارستار و قازی این مورد به روشنی نشان داده شده است (۱۹۹۷). آن‌ها بر اساس داده‌هایی از پاکستان دریافتند که تنها حوزه تصمیم‌گیری که زنان در آن هم مشارکت دارند (۷۱٪) و هم نقش مهمی در تصمیم‌گیری دارند (۵۱٪) در مورد خرید مواد غذایی است. آن‌ها در تصمیم‌گیری در مورد تعداد فرزندان (به ترتیب ۶۵٪ و ۱۶٪)، فرستادن فرزندان به مدرسه (۵۳٪ و ۱۷٪)، و ازدواج فرزندان (۵۲٪ و ۸٪) مشارکت دارند اما

نقش اصلی را بر عهده ندارند. در تصمیمات مربوط به خریدهای اصلی خانه (۱۷٪ و ۵٪) و معامله چهارپایان (۲۱٪ و ۵٪) در سطوحی پایین تر مشارکت دارند و احتمالاً حتی کمتر از آن نقش اصلی را بر عهده دارند. بنابراین تصمیمات اقتصادی اصلی عمدتاً برای مردان محفوظ است حال آنکه زنان در تصمیمات اقتصادی کم اهمیت نقش مهم تری بر عهده دارند. اما در تصمیم گیری در مورد تعداد فرزندان و به مدرسه فرستادن آنها مشارکت می کنند، اما نقش اصلی را بر عهده ندارند و زمانی که پای ازدواج فرزندان در میان است، حتی نقش کمتری بر عهده دارند.

از لحاظ روش شناختی، چنین تمایزاتی حاکی از نیاز به دقت بیشتر در برگزیدن و کمی کردن تصمیماتی است که به عنوان شاخص های قدرتمند شدن در نظر گرفته می شوند، البته با توجه به اهمیت تأثیرات بعدی مقولات متفاوت مؤثر در تصمیم گیری یا مراحل مختلف در فرآیند تصمیم گیری است. ارائه شواهدی دال بر این که زنان تنها در تصمیم گیری هایی نقش داشته اند که تأثیر چندانی نداشته یا با اشاره به نقش ها و مسئولیت هایی که به واسطه تقسیم جنسیتی از پیش موجود به زنان محول شده است، چیز زیادی درباره قدرت انتخاب آنان به ما نمی گوید، بلکه باید شواهدی از تصمیم های مرتبط با انتخاب های تعیین کننده در زندگی یا انتخاب هایی که در گذشته از آنان دریغ شده است به دست آورده شود. همچنین می توانیم میان «نقاط کنترل» مهم و گوناگون در خود فرایند تصمیم گیری تمایز بگذاریم، که چنین کنترلی از نظر اهمیت بعدی نتایج تأثیرگذار بر این نقاط گوناگون تعریف می شود (بِنِریا و رالدن<sup>۱</sup>، ۱۹۸۷) برای مثال، (پال<sup>۲</sup>، ۱۹۸۹) میان نقش «کنترلی» یا خط مشی گزارانه، در تصمیم گیری در مورد تخصیص منبع، و نقش «مدیریتی»، یعنی تصمیماتی که لازم الاجرا هستند، تمایز می گذارد. این

تمایز ممکن است یافته «پیمایش سال ۱۹۹۲ دربارهٔ مردان در مصر» (به نقل از علی<sup>۱</sup>، ۱۹۹۶) را توضیح دهد که مردان در تصمیم‌گیری برای استفاده از داروهای ضد حاملگی، یعنی تصمیم‌گیری خط‌مشی‌گذارانه، نقش مسلط را دارند، اما گزینش نوع دارو عمدتاً بر عهدهٔ زنان است (گرچه پژوهش کیفی علی حاکی از مداخلهٔ مردان در گزینش نوع داروهای ضد حاملگی نیز هست).

اما نهایتاً باید به یاد داشت که دیدگاه‌های آماری در مورد تصمیم‌گیری برای چه هستند: راه‌حل‌های ساده برای واقعیت‌های پیچیده. ممکن است نظر اجمالی ساده‌ای به فرایندهای تصمیم‌گیری بیندازند اما در مورد مذاکرات ظریفی که میان زنان و مردان در زندگی‌های خصوصی‌شان اتفاق می‌افتند، چیز زیادی نمی‌گویند. در نتیجه، ممکن است نقش مؤثر غیررسمی‌ای را که زنان اغلب در تصمیم‌گیری بر عهده دارند، دست‌کم بگیرند. این موضوع را می‌توان با مقایسهٔ برداشت زیلبرشمیت<sup>۲</sup> (۱۹۹۲) از تصمیم‌گیری رسمی و غیررسمی در میان کیسی‌ها<sup>۳</sup> در کنیا نشان داد. برداشت صوری که زنان از تصمیم‌گیری ارائه می‌دهند آن است که بیشتر قدرت از آن مردان است: گفته می‌شود که شوهران «رؤسای» خانوار و «مالک» آن‌ها هستند، چنان‌که زنان ممکن است پس از لحظه‌ای درنگ بیفزایند: «آن‌ها می‌توانند ما را درست مثل گله خریداری کنند.» اما برداشت آن‌ها از تصمیم‌گیری واقعی تصویر متفاوتی ارائه می‌کند:

زنان تأکید می‌کنند که باید در همهٔ امور با مردان مشورت کرد و باید این تصور را داشته باشند که آن‌ها هستند که در مورد اقدامات گوناگون تصمیم می‌گیرند. اما در واقع، بسیاری از زنان این تصمیمات را خود می‌گیرند. رویهٔ عمومی آن‌ها این است که از تقابل آشکار اجتناب کنند اما راه خودشان را بروند... بدون شک

بسیاری از زنان اغلب بر همسران‌شان نفوذ دارند و خودشان مستقلاً تصمیم می‌گیرند. برای مثال، چون زمین متعلق به مردان است، انتظار می‌رود که او تصمیم بگیرد که چه محصولی کجا باید کاشته شود. اما اگر، زن مخالف او باشد به ندرت به او نه می‌گوید، اما صرفاً آن‌چه را که فکر می‌کند بهتر است، می‌کارد. اگر مرد دریابد که زن از تصمیم او پیروی نکرده زن عذرخواهی می‌کند اما توضیح می‌دهد که چون این دانه‌ها جوانه نزدند باید دوباره به شیوه‌ای دیگر و در جایی متفاوت کاشته شوند. (ص. ۲۴۸).

ناتوانایی رویکرد آماری صرف در درک این جنبه غیررسمی تنها منجر به ناکامی سنجش نمی‌شود، بلکه اثرات نامستقیمی بر مفاهیم خواهد داشت. مجموعه تحقیقات مهمی که در کشورهای آسیای جنوبی صورت گرفته حاکی از آن‌اند که تجدید مذاکره بر سر مناسبات قدرت، به‌ویژه در خانواده، اغلب دقیقاً دربارهٔ تحولات در تصمیم‌گیری غیرصوری است که در آن زنان آشکال خصوصی قدرتمند شدن را انتخاب می‌کنند اما تصور عمومی از تصمیم‌گیری سستی و احترام او دست‌نخورده باقی می‌ماند و با وجود این، نفوذ پشت پردهٔ زنان در فرآیند تصمیم‌گیری را افزایش می‌دهد (چن<sup>۱</sup>، ۱۹۸۳؛ کیر، ۲۰۰۰؛ باسو<sup>۲</sup>، ۱۹۹۶). اتخاذ چنین روش‌هایی حاکی از رعایت میزان معینی از احتیاط از جانب زنان و امتیاز مدبرانهٔ آن‌ها در موقعیت‌هایی است که ممکن است بر اثر بروز بی‌نظمی و اختلال در مناسبات اجتماعی همان اندازه‌ای که باید به دست بیاورند از دست بدهند.



سنجش «دستورد»

همچون دیگر ابعاد قدرتمند شدن، نکته مهم روش شناختی ای که در رابطه با شاخص‌های دستاورد باید مطرح شود، باز هم لزوم وضوح تحلیلی در انتخاب آن چیزی است که باید سنجیده و اندازه‌گیری شود. پیش‌تر به نیاز به تمایز برقرار کردن میان دستاوردهای مبتنی بر تفاوت جنسیتی که دال بر تفاوت‌های ارزشی و ترجیحی اند و آن دستاوردهایی که توجه را معطوف به نابرابری‌ها در توانایی انتخاب می‌کند اشاره کردم. بررسی برخی از مطالعاتی که در برگیرنده شاخص‌های دستاوردی در تحلیل از قدرتمند شدن زنانند به کنار گذاشتن سایر معیارها برای گزینش چنین شاخص‌هایی کمک می‌کند.

کیشور (۱۹۹۷) داده‌های ملی مصر را در بررسی تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم معیارهای قدرتمند شدن زنان بر دو دستاورد کارکردی ارزشمند به کار گرفته است: نرخ زنده ماندن کودکان و اکسیناسیون آن‌ها. این دستاوردها بر اساس مفهوم پردازی او از توانمندی در معنای «کنترل» گزینش شده‌اند که او آن را توانایی «دسترسی به اطلاعات، تصمیم‌گیری، و عمل کردن مطابق منافع خود یا کسانی که به آن‌ها وابستگی دارد» تعریف می‌کند (ص. ۱). چون زنان مسئولیت اصلی بهداشت کودکان را بر عهده دارند فرض او آن بوده که توانمندی آن‌ها با دستاوردهای مثبت از نظر بهداشت و زنده ماندن کودکان در پیوند است. تحلیل او بر سه مقوله شاخص‌های مرکب برای سنجش قدرتمندی استوار است: «شواهد مستقیم دال بر قدرتمند شدن»؛ «منابع قدرتمند شدن»؛ و «زمینه‌سازی برای قدرتمند شدن». من این‌ها را در زیر به همراه متغیرهایی که بیشترین وزن را در هر شاخص دارند، خلاصه کرده‌ام.

۱. شواهد مستقیم دال بر قدرتمند شدن

– خوار شمردن زنان: گزارش‌های مبنی بر خشونت خانگی، پرداخت مهریه در هنگام ازدواج

- رهایی زنان: باور به تحصیل دختران، آزادی رفت و آمد
- گزارش‌های مبنی بر تقسیم نقش‌ها و مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، نقش‌های جنسیتی برابری طلب، تصمیم‌گیری برابری طلب
- برابری در ازدواج: گزارش‌های مبنی بر وجود زمینه‌های کمتر برای طلاق موجه زن از سوی مرد؛ گزارش شدن زمینه‌های برابر برای طلاق توسط زن یا مرد
- استقلال مادی: در حال حاضر زن اختیار نحوه خرج کردن درآمدها را دارد؛ درآمد زن به منزله درآمد مشترک خانوار
- ۲. منابع قدرتمند شدن
  - مشارکت در بخش مدرن: شاخص املاک تحت مالکیت؛ تحصیل زن
  - دوره‌ای از زندگی که صرف اشتغال شود: اشتغال پیش از ازدواج؛ داشتن اختیار درآمدهای پیش از ازدواج
  - ۳. شاخص‌های زمینه‌ساز
    - ساختار خانوادگی قابل استفاده برای قدرتمند شدن: زندگی نکردن با خانواده شوهر در گذشته و حال
    - امتیاز ناشی از ازدواج: تفاوت سنی کم میان زوج‌ها، انتخاب شوهر
    - ازدواج سنتی: تفاوت تحصیلی زیاد با شوهر، عدم گزینش شوهر
  - نتایج تحلیل چندمتغیری حکایت از آن دارد که شاخص‌های غیرمستقیم زمینه‌ساز در قدرتمند شدن زنان نسبت به معیارهای مستقیم تأثیرات به مراتب بیشتری در تعیین ارزش متغیرهای دستاورد این محقق دارد. دو توضیح ممکن و متقابلاً سازگار برای این یافته وجود دارد. نخست آن‌که شاخص‌های مستقیم توانمندی کشور در واقع در درک از قدرتمند شدن موفقیت ویژه‌ای نداشته‌اند. این گفته با توجه به اطلاعات فراوان تحقیق درباره نگرش‌ها و مناسبات در ازدواج که تا حد زیادی بار ارزشی دارند، برای مثال ادله‌ای که بر اساس آن‌ها زنان معتقدند که شوهر برای طلاق زن خود محق بوده؛ آیا زن و شوهر برای طلاق گرفتن بر اساس همین دلایل

محق بوده‌اند؛ و این که آیا زنان می‌توانند در صورت نداشتن توافق با شوهران خود آن را ابراز کنند، کاملاً صحت دارد. همچنین ثابت شد که سایر شاخص‌های مستقیم واقعی‌تر (برای مثال «استقلال اقتصادی» و «آزادی رفت و آمد») بی‌اهمیت‌اند.

توضیح ممکن دیگر آن بود که دستاوردهای مورد بحث در واقع بستگی به این ندارد که آیا زنان مستقیماً «قدرتمند شده‌اند» یا خیر، بلکه به سایر عوامل بستگی دارد که با متغیرهای «منبع» و «زمینه‌ساز» بهتر درک می‌شوند. «ساختار شکنی» بیشتر یافته‌های کشور حاکی از آن است که مرگ و میر کودک در خانوارهایی که زنان در گذشته و اکنون با خانواده شوهر به سر می‌برند یا می‌برند و نیز در خانوارهایی که فاصله سنی زن و شوهر و سطوح تحصیلی آن‌ها به مراتب تفاوت بیشتری داشته است، بالاتر بوده است. مرگ و میر کودک زمانی که مادر پیش از ازدواج شاغل بوده باشد، پایین‌تر است. تا جایی که به واکسیناسیون مربوط است، هنگامی که مادران تجربه اشتغال بیشتری داشته‌اند، وقتی که به رسانه‌ها دسترسی داشته‌اند، وقتی که تحصیل کرده بوده‌اند و هنگامی که تحت اقتدار خانواده شوهر که حاصل سکونت گروهی است نبودند، احتمال این که کودکان واکسینه شده باشند، بیشتر است. به علاوه، هنگامی که اختلاف سنی میان زن و شوهر کم است و زنان به برابری در ازدواج باور دارند، احتمال زنده ماندن کودکان بالاتر است. بنابراین تنها معیار مستقیم قدرتمند شدن که اهمیت آن در تحلیل به اثبات رسیده، شاخص «برابری در ازدواج» است و اهمیت آن تنها در ارتباط با واکسیناسیون کودک به اثبات رسیده است.

بازگردیم به نکته‌ای که پیش‌تر عنوان شد. اگر مراقبت از کودکان در حوزه اختیارات قانونی‌ای باشد که از قبل به زن تفویض شده، که احتمالاً چنین است، در این صورت بهبود در دستاوردهای کارکردی در این قلمرو را احتمالاً باید به حساب کارایی فزاینده نقش‌های از پیش تفویض شده

گذاشت و نه دلیلی بر قدرتمند شدن آن‌ها. به تعبیر دیگر، آنچه برای دستاوردها در رابطه با رفاه کودکان اهمیت دارد نقش تأثیرگذار زنان در مقام مادر است تا همسر. به همین دلیل معیارهای مستقیم قدرتمند شدن که عمدتاً به برابری در مناسبات زناشویی می‌پردازند برای تبیین متغیرهای دستاورد با اهمیت نیستند. بلکه، متغیرهایی نقش تبیینی مهمی بر عهده گرفته‌اند که توانایی زنان را برای اقدام مؤثر در رابطه با رفاه کودکان خود فهم کرده باشند. برای مثال، زنانی که با خانواده شوهر به سر برده‌اند یا می‌برند، بیشتر احتمال دارد که زیر نظر یک زن مسن‌تر از خود قرار گیرند و کمتر احتمال دارد که نقش کارا و مؤثری را در زمانی که این تأثیرگذاری برای سلامت کودکان مهم بوده است بر عهده داشته باشند. زنانی که از شوهران تحصیلات کمتری داشتند یا بسیار جوان‌تر بودند، در انجام اقدامات ضروری برای تضمین سلامت فرزندان‌شان احتمالاً از اعتماد، صلاحیت و اقتدار کمتری نیز برخوردار بوده‌اند. تجربه دوره‌ای از اشتغال برای زن تأثیر مستقیم مثبتی بر احتمال زنده ماندن فرزندان و نیز احتمال واکسیناسیون آن‌ها داشته است. تحصیلات زن به طور غیرمستقیم بر کودکان و از طریق رابطه‌ای که با موازین و معیارهای بهبود یافته آب مصرفی خانوار و مراقبت‌های بهداشتی بر احتمال زنده ماندن کودکان تأثیر دارد اما بر احتمال واکسیناسیون کودک مستقیماً تأثیر می‌گذارد. تفاوت‌های میان عوامل تعیین‌کننده دو متغیر دستاورد شایان ذکراند. این واقعیت که تحصیل و اشتغال زنان و نیز «برابری در ازدواج» همگی تأثیر یکسانی بر احتمال واکسیناسیون کودک داشته‌اند، اما تنها اشتغال زنان بر احتمال زنده ماندن کودکان اثرگذار بوده حاکی از آن است که بقای کودک احتمالاً به بر عهده گرفتن نقش مؤثرتری از جانب مادران نیاز دارد تا آشکال عادی‌تر رفتار سلامت‌جویانه که عموماً بقای کودک را تضمین می‌کنند.

مسئله وضوح تحلیلی در انتخاب معیارهای دستاوردی «مرتبط با

قدرتمند شدن» را می‌توان با مراجعه به مطالعه بکر (۱۹۹۷). نیز نشان داد؛ او با استفاده از داده‌هایی دربارهٔ زیمبابوه پیامدهای قدرتمند شدن زنان را بر پایهٔ مجموعهٔ متفاوتی از دستاوردهای کارکردی تبیین می‌کند: استفاده از داروهای ضدبارداری و اتخاذ روش‌های مراقبت بهداشتی پیش از زایمان. تحلیل رگرسیون در دو مرحله صورت گرفته است: نخست، تأثیرات برخی عوامل تعیین‌کنندهٔ احتمالی این نتایج را تبیین کرده است. او دریافته که استفاده از داروهای ضدبارداری با ثروت خانوار، آن‌گونه که توسط شاخص‌های دارایی اندازه‌گیری شده، با تعداد کودکان زنده، اشتغال زن و تحصیل شوهر رابطهٔ مثبت دارد. احتمال کمتری هست که زنان مسن‌تر که در مناطق روستایی به سر می‌برند و شوهران‌شان چندین زن دارند، از داروی ضدبارداری استفاده کنند. احتمال دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی پیش از زایمان با دارایی خانوار، سکونت در مناطق روستایی، سن، تحصیلات و اشتغال زن و تحصیل شوهر رابطهٔ مثبت دارد. در مرحلهٔ دوم، بکر سنجش قدرتمند شدن زنان را به معادلهٔ خود اضافه می‌کند تا تفاوت را مشاهده کند. قدرتمند شدن با شاخص نقش زنان در تصمیم‌گیری در سه حوزهٔ کلیدی اندازه‌گیری شده است: خرید کالای خانه، تصمیم‌گیری برای کار در بیرون از خانه، و تعداد فرزندان. اضافه کردن شاخص قدرتمند شدن تناسب معادله را در مورد استفاده از داروهای ضدبارداری بهبود بخشیده است، بلکه به نحو قابل توجهی تناسب را، تا آن‌جا که به تأمین مراقبت‌های بهداشتی پیش از زایمان مربوط است، بهبود بخشیده است.

بکر با تأمل در معنای این یافته‌ها، اشاره می‌کند که با توجه به تعهد دولت زیمبابوه به تنظیم خانواده، داروهای ضدبارداری به‌طور گسترده از طریق نظام‌های توزیع جماعت‌ها در دسترس‌اند، و رواج داروهای ضدبارداری نیز به همین دلیل بالا هستند. بیش از ۵۰ درصد زنان جمعیت نمونهٔ او از آن داروها استفاده می‌کنند. در این کشور که داروهای ضدبارداری هم به

سهولت در دسترس است و هم استفاده از آن به رویه‌ای بالنسبه عادی بدل شده، احتمال استفاده زنان شاغل از این داروها بالاتر است، اما، در غیر این صورت، یعنی هنگامی که زنان شاغل نیستند، چندان اصراری هم به دست‌یابی و استفاده از این خدمات را ندارند. برعکس، برخوردار شدن از مراقبت‌های پیش از زایمان بیشتر به نقش آن‌ها در تصمیم‌گیری درون خانه و نیز سطح تحصیلات و وضعیت اشتغال آن‌ها مربوط است و حاکی از آن است که همه زنان به برخورداري از این نوع مراقبت‌ها مُصرتراند تا استفاده از داروهای ضدبارداری. به تعبیر دیگر، زنانی که در سایر حوزه‌های تصمیم‌گیری خانوار دارای استقلال رأی و نظر باشند، و البته تحصیل کرده و شاغل هم باشند، زمانی هم که مسئله اقدامات جدی سلامت‌جویانه غیر معمول به نفع خود آن‌ها مطرح باشد، احتمالاً به استفاده از امکانات بیشتر اصرار می‌ورزند.

در هر دو مطالعه مورد بحث در این‌جا معیارهای مستقیم عاملیت زنان، در تعیین نتایجی که دست‌کشیدن زنان از رفتارهای معمول را ایجاب می‌کرده است - واکسینه کردن کودکان و مراقبت‌های بهداشتی پیش از زایمان - به مراتب مهم‌تر بوده است تا نتایجی که به آن‌ها این امکان را می‌دهد که با اقدامات رایج سازگاری داشته باشند.

البته، علاوه بر این‌که نتایج تا چه حد ایجاب می‌کنند که زنان برخلاف رسوم جاری رفتار کنند، دستاوردها نیز باید با توجه به نتایج ضمنی دگرگون‌کننده‌شان در رابطه با نابرابری‌های جنسیتی که کراً در این رسوم جاافتاده‌اند، مورد ارزیابی قرار گیرند. در حالی‌که هم بقای کودک و هم واکسینه کردن از منظرهای متنوع - سیاست‌گذاران، خانواده و بالاتر از همه خود زنان - دستاوردهای بسیار ارزشمندی‌اند و در حالی‌که هر دو به صورت کاملاً آشکار برآیند مؤثر بودن بیشتر زنان به منزله عاملان هستند، هیچ دستاوردی به خودی خود و ضرورتاً متضمن تغییر مناسبات ریشه‌ای قدرت نیست. در این معنا، توانایی زنان در دست‌یابی به مراقبت‌های

بهداشتی پیش از زایمان بیشتر حاکی از نوعی عاملیت دگرگون‌کننده است که ما درباره آن سخن می‌گوییم.

تمایز مشابهی را می‌توان میان دستاوردهایی که دال بر تأثیر بیشتر زنان به منزله کنش‌گران در درون نقش‌های جنسیتی پیش‌گفته و نقش‌هایی که مشخصه زنان در مقام عاملان تغییر است، و تأثیر عوامل تعیین‌کننده مرگ و میر کودکان زیر پنج سال و تفاوت‌های جنسیتی در مرگ و میر کودکان در هند قائل شد، که توسط درز و سن<sup>۱</sup> (۱۹۹۵) گزارش شده است. آن‌ها دریافتند که باسوادی زنان باعث کاهش مرگ و میر کودکان زیر پنج سال شده است، در ضمن هم مشارکت زنان در نیروی کار و هم باسوادی زنان از میزان مرگ و میر دختران زیر پنج سال کاسته است. آن‌ها این تأثیرات را به عنوان شواهدی تعبیر کردند دال بر این‌که دسترسی زنان به آموزش و اشتغال باعث افزایش توانایی آن‌ها در اعمال عاملیت شده است. من ضمن پذیرش این تعبیر، بر این نظرم که معانی‌ای که از این دستاوردهای کارکردی برمی‌آید، از لحاظ قدرتمند شدن زنان، حاوی دلالت‌های معنایی دیگری است. کاهش مرگ و میر کودکان زیر پنج سال را که با دسترسی زنان به آموزش همراه بوده است می‌توان شاهدهی بر عاملیت مؤثرتر زنان دانست اما این به خودی خود دال بر عاملیت دگرگون‌کننده آن‌ها نیست. از سوی دیگر، کاهش میزان مرگ و میر دختران که به سطوح بالاتر آموزش و اشتغال زنان مربوط است، دال بر چیزی فراتر از کاراثر شدن عاملیت ایشان است. این‌که کاهش میزان مرگ و میر دختران نمودار افزایش احتمال زنده ماندن دختران است تا کاهش احتمال زنده ماندن پسران، گویای آن است که زنانی که از حدی از تحصیلات برخوردارند و به لحاظ اقتصادی فعال‌ترند بیش از سایرین ارزش یکسانی برای پسران و دختران قائل‌اند و به خاطر آن‌ها به یکسان تلاش می‌کنند.

بنابراین، نظر من این است که در موقعیت‌هایی که تبعیض جنسیتی وجود دارد هر شاهدی دال بر این که بهبود در وضعیت عاملیت زنان منجر به کاهش نابرابری‌های رایج جنسیتی در دستاوردهای کارکردی می‌شود را می‌توان به عنوان دلیلی بر قدرتمند شدن آنان دانست. این واقعیت که این قدرتمند شدن، هم‌چنان‌که در مطالعه بکر دیدیم، ممکن است موجب عاملیت آن‌ها به خاطر تأمین منافعشان شود، به معنای یکی دانستن قدرتمند شدن با منفعت شخصی نیست، بلکه به منزله تصدیق این موضوع است که عموماً نابرابری‌های جنسیتی به شکل ثانوی قلمداد شدن رفاه زنان نسبت به مردان بروز می‌یابد [۷]. در برخی کشورها این جایگاه ثانوی منجر به اشکال افراطی و تهدیدکننده نابرابری جنسیتی بدل می‌شود. در سایر کشورها، ممکن است به اشکال کمتر تهدیدکننده نظیر نابرابری در آموزش درآید. در غالب کشورها این فرض که بهبود رفاه زنان احتمالاً منجر به بهبود رفاه سایر افراد خانواده می‌شود، فرضیه معقولی است، حال آن‌که پیامد ضمنی بهبود رفاه سایر اعضای خانواده ضرورتاً بهبود رفاه زنان نیست.

#### نگرش سه‌وجهی و معنا: جدایی‌ناپذیری منابع، عاملیت و دستاوردها

تا این‌جا بررسی «تناسب» میان ابعاد گوناگون قدرتمند شدن و شاخص‌های مورد استفاده برای سنجش آن‌ها، اساساً بررسی «تناسب» میان معانی نسبت داده شده به سنجش و معانی تجربی‌ای که به واسطه آن روشن می‌شود، بود. آنچه در این بحث به‌وضوح مطرح شد آن است که بدون اشاره و توجه به سایر ابعاد قدرتمند شدن امکان معنا دادن به یک شاخص، وجود ندارد، حال بُعد قدرتمند شدن که برای سنجش در نظر گرفته شده، هرچه که می‌خواهد باشد. به تعبیر دیگر، این سه بُعد در تعیین معنای یک شاخص و بنابراین اعتبار آن به مثابه معیار قدرتمند شدن جدایی‌ناپذیراند. آنچه محدود کردن «دسترسی» به یک منبع به ما



می‌گویند بیشتر دربارهٔ امکان بالقوهٔ انتخاب است تا انتخابی که در عمل محقق شده و اعتبار سنجش یک «منبع» به‌مثابه شاخص قدرتمند شدن عمدتاً بر مبنای اعتبار فرضیاتی قرار دارد که دربارهٔ عاملیت یا حق بالقوه موجود در یک منبع شکل می‌گیرد. به همین منوال داوری دربارهٔ اعتبار معیار دستاورد دشوار است مگر آنکه دلیلی در دست داشته باشیم یا بتوانیم حدس معقولی بزنیم دربارهٔ این که عاملیت چه کسی تأثیرگذار بوده و یا این که تا چه حد دستاورد مورد بحث نابرابری‌های رایج در منابع و عاملیت را دگرگون کرده، نه آنکه آن‌ها را تقویت کرده یا بدون ابراز هرگونه مخالفتی باقی گذاشته باشد. همین ملاحظات در مورد دلایل دال بر عاملیت نیز کاربرد دارد: ما باید از اهمیت بعدی آن‌ها در انتخاب‌های استراتژیک زندگی زنان آگاه باشیم، یعنی توانایی آن‌ها را برای متحقق ساختن شیوه‌های ارزشمند بودن و عمل کردن و حدی را که عاملیت آن‌ها دگرگون‌کنندهٔ شرایطی است که این عاملیت تحت آن شرایط تحقق می‌یابد بدانیم.

نتیجهٔ ضمنی روش شناختی‌ای که حاصل می‌شود نیاز جدی به نگرش سه‌وجهی و سنجش و بررسی هر یک از این سه وجه به‌واسطهٔ منابع و روش‌های دیگری است که شواهد و قرائن به‌واسطهٔ یک شاخص فراهم آورده‌اند تا ثابت شود که معنای آن شاخص همان است که گمان می‌رود. شاخص‌ها نه تنها حجم زیادی از اطلاعات را به صورتی فشرده در قالب آماری ارائه می‌کنند بلکه اغلب به‌طور ضمنی مفروضاتی را هم دربارهٔ معنایی که از این اطلاعات برمی‌آید می‌سازند. هرچه شواهد دال بر حمایت از این مفروضات بیشتر باشند، احتمال این که ما به اعتبار شاخص مورد بحث ایمان بیاوریم، بیشتر است. اجازه دهید اهمیت نگرش سه‌وجهی را با تحلیل نتایج بسیار متضادی در رابطه با قابلیت توانمندسازی و ام‌ها برای زنان ترسیم کنم. این نتایج توسط تعدادی از ارزیابی‌های صورت گرفته توسط همان زیرمجموعهٔ طرح‌های اعتباردهی

در بنگلادش گزارش شده‌اند. همان‌طور که در جایی دیگر استدلال کرده‌ام، این نتایج متضاد حاکی از وجود درک‌های بسیار متفاوت از قدرتمند شدن است و نه مجموعه‌ای متناقض از شواهد (برای تحلیل مفصل‌تر این ارزیابی‌ها بنگرید به کبیر، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۱).

پیت و خاندکر<sup>۱</sup> (۱۹۹۵) تلاش کرده‌اند تا تفاوت‌های جنسیتی در قدرت چانه‌زنی در خانوار را از میزان تفاوت مجموعه‌ای از نتایج تصمیمات از پیش گرفته شده بر اساس جنسیت وام‌گیرنده استنباط کنند. اگر کار آن‌ها را با اصطلاحات به کار رفته در این مقاله بیان کنیم، آن‌ها در صدد بودند تا مفروضاتی را درباره اثرات عاملیت زنان بر اساس شواهدی در باره رابطه میان منابع و دستاوردها بسازند. اما از ارزش تحلیل آن‌ها به واسطه این واقعیت که هیچ مبنای منطقی برای گزینش نتایج ویژه تصمیم‌گیری مورد بحث ارائه نشده کاسته شده است. در این شواهد روشن نیست که آیا این نتایج حاصل دست‌یابی به برخی از اهداف ارزشمندانند یا ناشی از شکست در متحقق ساختن آن اهداف ارزشمند. برای مثال، نویسندگان این یافته خود را که زنانی که وام می‌گیرند اوقات بیشتری را صرف کار مرتبط با بازار می‌کنند تا زنان خانواده‌هایی که مرد وام‌گیرنده است، به عنوان دلیلی بر قدرتمند شدن زنان تعبیر می‌کنند، اما این یافته را به عنوان «اثر درآمدی» توضیح می‌دهند، به این معنا که در خانواده‌هایی که وام دریافت کرده‌اند، مردان اوقات کمتری را صرف کار مرتبط با بازار و احتمالاً اوقات بیشتری را صرف فراغت می‌کنند؛ فارغ از این‌که وام‌مورد بحث را زن دریافت کرده باشد یا مرد. اما سایرین، افزایش کار مرتبط با بازار برای زنان در نتیجه دسترسی آن‌ها به اعتبار را به مراتب منفی‌تر تفسیر کرده‌اند و بر آن‌اند که افزایش کار ناشی از وام زنان، صرفاً به بار کاری روزافزون آن‌ها، کار

اضافی، خستگی و سوء تغذیه را هم اضافه می‌کند (گوئتز و سن‌گوپتا<sup>۱</sup>، ۱۹۹۴؛ مونت‌گومری و دیگران<sup>۲</sup>، ۱۹۹۶؛ آکرلی<sup>۳</sup>، ۱۹۹۵). بر همین منوال، اوقات فراغت بیشتر مردان در نتیجه گرفتن وام برای خانواده‌شان را، صرف نظر از این‌که چه کسی در واقع گیرنده وام بوده است، می‌توان به گونه‌ای موجه به منزله دلیلی بر امتیاز و قدرت مردان تعبیر کرد تا «اثر درآمدی». اطلاعات بیشتر در این مورد که معنای یافته‌های آن‌ها واقعاً چیست می‌تواند کمک کند تا میان این فرضیه‌های جایگزین تمایز برقرار شود.

کمبود مشابهی در مورد اطلاعات مربوط به عاملیت در مواردی که بر دست‌یابی به نتایج تصمیم‌گیری خاص مؤثر است، در تحقیق رحمان (۱۹۸۶) نیز دیده می‌شود. اما نتایجی که او استخراج کرده دست‌کم دارای وضعی باورپذیر از توانمند شدن زنان است زیرا به دست‌یابی به مولفه رفاه در کشوری مربوط می‌شود که تبعیض جنسیتی فوق‌العاده‌ای در آن وجود دارد. او دریافته که زنانی که وام گرفته‌اند، در مقایسه با زنان خانوارهایی که مردان وام دریافت کرده‌اند یا خانوارهای در همان سطح اقتصادی که هیچ وامی دریافت نکرده، از سطح بالاتری از رفاه (غذا، لباس و خرید دارو) برخوردار بوده‌اند. یافته‌های او ما را به این نتیجه می‌رساند که دست‌یابی زنان به اعتبار، تفاوت‌های جنسیتی را در رفاه درون خانوادگی کاهش می‌دهد، اما کاملاً از بین نمی‌برد. اما می‌شد این داده‌ها را به عنوان دلیلی بر توانمند شدن با این اطلاعات تقویت کرد که چه کسی در اثربخشی وام‌ها نقش مؤثرتری داشته است. آیا صرف هزینه‌های بیشتر برای رفاه زنان نشان‌دهنده بیشتر و بی‌واسطه شدن قدرت خرید زنان است؛ آیا نمودار نقش بیشتر آن‌ها در تصمیم‌گیری در مورد توزیع منابع خانوار است یا نشان‌دهنده وزن بیشتری است که سرپرست خانوار با شناسایی نقش زنان در آوردن منابع اقتصادی، برای

رفاه زنان قائل شده است؟ واضح است که هر یک از این امکانات پرتو متفاوتی بر موضوع قدرت و عاملیت در خانوار خواهد افکند بنابراین با آنکه می‌توانیم به نتایج قاطعی دربارهٔ تأثیرات دست‌یابی به اعتبار بر رفاه زنان برسیم، هنوز علامت سؤال دربارهٔ پیامدهای ضمنی آن بر قدرت‌یابی آن‌ها وجود دارد.

اگر در استنباط عاملیت بر اساس اطلاعات ناکافی دربارهٔ دستاوردها مشکلاتی وجود دارد، تلاش برای استنباط امکان‌های دسترسی بر اساس فهم ناقص از عاملیت به همان اندازه مسئله‌دار است. این مورد در مطالعهٔ گوئتز و سین‌گویتا (۱۹۹۶). آشکار است که در آن شاخص «کنترل مدیریتی» به عنوان شاخص قدرتمند شدن زنان مورد استفاده قرار گرفته است. این شاخص زنانی را که هیچ آگاهی و شناختی از نحوهٔ استفاده از وام‌هایشان نداشتند یا هیچ نقشی در کاری که با پول آن‌ها اداره می‌شده نداشتند به صفت دارندهٔ «کنترل کم یا هیچ» بر وام‌هایشان در یک سر طیف طبقه‌بندی کرده و در سر دیگر طیف، آن‌هایی را قرار داده که به صفت دارندهٔ «کنترل کامل» بر وام‌های خود توصیف شده‌اند و کسانی‌اند که در تمام مراحل کار، از جمله بازاریابی برای محصولات، مشارکت کرده‌اند. تعداد زیاد زنانی که بر اساس این معیار کنترل «ناچیزی» بر وام‌های خود دارند یا «هیچ‌کنترلی» ندارند، نویسندگان را به نتایج به‌شدت بدبینانه‌ای در مورد قابلیت قدرتمندسازی طرح‌های اعتباری برای زنان رهنمون شده است.

اما اگر ما به نکتهٔ پیشین در مورد سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری در فرایندهای تصمیم‌گیری بازگردیم، مشکل اصلی با شاخص «کنترل مدیریتی» آن‌ها این خواهد بود که این شاخص مقاطع کاملاً متمایز در فرایندهای تصمیم‌گیری را که به واسطهٔ آن‌ها دسترسی به وام‌ها به اثرگذاری بر زندگی زنان منجر می‌شود، با یکدیگر تلفیق کرده است. این شاخص، به‌ویژه، «کنترل» و «مدیریت» را با یکدیگر تلفیق کرده است و

هیچ تمایزی میان تصمیم‌سیاستی، یعنی این‌که وام‌ها چگونه استفاده و بازپرداخت شده‌اند، و تصمیمات مدیریتی، که بدان وسیله نحوه اجرای تصمیمات در رابطه با استفاده از وام اتخاذ شده‌اند، قائل نشده است. در صورتی که این تمایز در نظر گرفته شود، صرف‌نظر از نسبت نامشخص ۲۲٪ زنان در مقوله «فاقد هر نوع کنترل» که گفته‌اند حتی نمی‌دانند وام‌هایشان چگونه مصرف شده است، ۷۸٪ باقی مانده در نمونه‌گیری آنها، علی‌الاصول به مراتب بیش از آنچه در تصور این دو مؤلف بوده اختیار وام‌های خود را داشته‌اند. سوای این نکته، اگر بپذیریم که کنترل و نظارت بر فعالیتی که با وام تأمین شده به راه انداخته می‌شود، در واقع نقطه «نظارتی» ای تعیین‌کننده در فرایندی است که به واسطه آن دسترسی به وام به مجموعه‌ای از دستاوردهای ارزشمند تبدیل می‌شود، همچنان‌که گوئز و سن‌گوپتا ظاهراً این‌طور فرض کرده‌اند، در این صورت مطمئناً «کنترل و نظارت مدیریتی» را می‌توان به عنوان شاخص قدرتمند شدن محسوب داشت.

البته این فرضیه بلافاصله با ارزیابی دیگری از مجموعه طرح‌های مشابه در مناطق روستایی بنگلادش در تناقض قرار می‌گیرد. هاشمی و دیگران (۱۹۹۶). همه زنان وام‌گیرنده در نمونه‌گیری خود را بر اساس مقولات «نظارت و کنترل مدیریتی» برگرفته از گوئز و سن‌گوپتا طبقه‌بندی کرده‌اند. در حالی‌که نتایج هم از لحاظ طول مدت عضویت زنان در سازمان وام‌دهنده و هم خود سازمان وام‌دهنده به‌طور قابل توجهی با یکدیگر متفاوت‌اند، آن‌ها تأکید کرده‌اند که، بر طبق معیار گوئز و سن‌گوپتا، درصد زیادی از زنان در روستاهای معین کنترل بر وام‌های خود را در واقع «از دست داده‌اند». هاشمی و دیگران برای آزمون رابطه میان دسترسی زنان به وام‌ها و طیفی از شاخص‌های قدرتمندسازی این پرسش اساسی را پیش می‌کشند که آیا اصولاً دسترسی زنان به اعتبار، صرف‌نظر از این‌که چه کسی بر آن «نظارت و کنترل مدیریتی» داشته، می‌تواند تأثیر

دگرگون‌کننده مهمی در زندگی آن‌ها داشته باشد. شاخص‌هایی که آن‌ها مورد استفاده قرار دادند عبارتند از: آمد و شد در برخی از مکان‌های عمومی؛ توانایی انجام خریدهای کوچک و نیز بزرگ از جمله خریدهایی برای خود زنان؛ درگیر شدن در حوزه‌های اصلی تصمیم‌گیری اقتصادی؛ تصمیم‌گیری‌های مربوط به زمین یا خرید دارایی‌های اصلی؛ آیا زنان مال و اموال‌شان را با تحمل رنج و سختی تصاحب کرده‌اند؛ آیا از دیدار خانه مادری یا کارکردن در بیرون از خانه منع شده‌اند؛ میزان کمک اقتصادی زن به خانواده؛ و مشارکت در اعتراض‌های عمومی و کمپین‌ها؛ آگاهی سیاسی و قانونی؛ امنیت اقتصادی، به تعبیر دیگر املاک و پنی‌اندازهایی که به نام خود آن‌هاست.

نتیجه تحلیل آن‌ها این است که دسترسی زنان به اعتبار به‌طور قابل توجهی به میزان آورده‌های اقتصادی‌ای که توسط زنان گزارش شده است، به احتمال افزایش دارایی‌هایی به نام آن‌ها، افزایش اعمال قدرت خرید آن‌ها، افزایش آگاهی سیاسی و حقوقی‌شان و نیز افزایش شاخص ترکیبی قدرتمند شدن یاری رسانده است. به‌علاوه، دسترسی به اعتبار همچنین با سطوح بالایی از تحرک، مشارکت سیاسی و درگیر شدن‌شان در «تصمیم‌گیری اصلی» در مورد برخی از سازمان‌های اعتباردهنده همراه است. نهایتاً این مطالعه، بر اساس شاخص‌های گوناگون قدرتمند شدن، تک‌تک آثار کمک اقتصادی زنان به بودجه خانوار و دسترسی آن‌ها به اعتبار را مورد بررسی قرار داده و دریافته است که تفکیک آورده اقتصادی زنان از تأثیر دسترسی زنان به اعتبار کاسته است، اما تأثیر مستقل دسترسی به اعتبار بر شاخص‌های قدرتمند شدن زنان قابل توجه باقی مانده است. به عبارت دیگر، دسترسی به اعتبار و حجم آورده‌های اقتصادی گزارش شده هر یک شرط کافی اما نه لازم برای دستیابی به نتایج مرتبط با توانمندی بوده است. تأثیرات آن‌ها، در مجموع، متقابلاً تقویت‌کننده بوده است.

این مقایسه میان رویکردهای گوناگون به کمی کردن توانمندی در زمینه‌ای با مجموعه یکسانی از طرح‌های اعتباری، به وضوح نیاز به نگرش سه‌وجهی به شواهد را، برای حصول اطمینان از این‌که شاخص‌ها همان معنایی را می‌دهند که می‌خواهند بدهند، برجسته می‌سازد. فقدان چنین شواهد مؤیدی این خطر را در بر دارد که تحلیل‌گران معنایی را بر شاخص‌های خود بار کنند که حاکی از دخالت دادن گرایش‌های رشته‌ای، روش‌شناختی و یا سیاسی است و نه بازتابی از واقعیت‌هایی که در صدد به تصویر کشیدن آن‌اند. نگرش سه‌وجهی مستلزم آن است که ربط اطلاعات برگرفته از منابع متعدد با تفسیر یک شاخص سنجیده شود و به این ترتیب مانع دخالت یافتن سوگیری تحلیل‌گر در تفسیر آن اطلاعات می‌شود. باید متذکر شد که شاخص‌های مورد استفاده هاشمی و همکارانش بیش از آن‌که بر پیش‌فرض‌های پیشینی مبتنی باشد، بر مبنای مطالعه قوم‌نگارانه قبلی شکل گرفته است و توان اقتناع‌کنندگی بیشتر آن‌ها را در سنجش آن‌چه که آن‌ها در صدد اندازه‌گیری‌اش بودند، تبیین می‌کند. با آن‌که شاخص‌های آن‌ها عمدتاً بر جنبه‌های گوناگون عاملیت زنان متمرکز است، می‌شود استدلال کرد که همه موارد عاملیت که آن‌ها بررسی و اندازه‌گیری کرده‌اند، هم‌چنین به خودی خود بر سازنده دستاوردی ارزشمند است.

### ۳. سنجش قدرتمند شدن: مسئله ارزش‌ها

شان و منزلت، خودمختاری و تأثیر زمینه

من تا بدین جا در گزینش شاخص‌های قدرتمندی بر مسئله معنا تمرکز کرده‌ام: آیا شاخص‌ها آن معنایی را دارند که تصور می‌شود دارند؟ اکنون می‌خواهم بازگردم به مسئله ارزش‌ها و این‌که ارزش‌ها چگونه هر تلاشی برای مفهوم‌پردازی و سنجش قدرتمند شدن زنان را پیچیده می‌سازند. اجازه دهید پیش از پرداختن به پیچیدگی‌هایی که به واسطه ارزش‌های

بیرونی پدید می‌آیند، به پرسش از «ارزش‌های درونی»<sup>۱</sup> بپردازم. در مطالعات مرتبط با قدرتمند شدن زنان روش اصلی درک «ارزش‌های درونی» به واسطهٔ متغیرهایی بوده است که «زمینهٔ فرهنگی» را می‌سنجند. این مطالعات ذاتاً مقایسه‌ای‌اند و به بررسی چگونگی تأثیرگذاری تفاوت‌های زمینهٔ فرهنگی بر منابع، عاملیت و دستاوردها می‌پردازند. برای مثال، ما پیش‌تر به یافته‌های درِز و سن در این باره اشاره کردیم که باسوادی و اشتغال زنان به توضیح تغییرات در مرگ و میر کلی کودکان و نرخ مرگ و میر بالای دختران نسبت به سایر کودکان در هند کمک می‌کنند. اما مهم‌ترین متغیر منفرد در مطالعهٔ آن‌ها در تبیین بالاتر بودن نرخ مرگ و میر دختران، متغیری مجازی<sup>۲</sup> بود نمایانگر اثر مکان‌های جغرافیایی. تفاوت‌های جنسیتی در نرخ مرگ و میر در ایالت‌های جنوبی هند به مراتب کمتر از ایالت‌های شمالی و غربی چشمگیر بودند.

این متغیرهای مجازی منطقه‌ای را می‌توان به منزلهٔ اطلاعات خلاصه‌شده دربارهٔ طیف کاملی از هنجارها و رویه‌های مرتبط با هم در رابطه با ازدواج، تحرک، و ارث تلقی کرد که مناسبات جنسیتی در نقاط مختلف هند را شکل می‌دهند. اگر بپذیریم که سرمایه‌گذاری در بقا و رفاه یک عضو خانواده بیانگر چیز مهمی دربارهٔ ارزش مرتبط با آن عضو است، در این صورت تحلیل درِز و سن به ما می‌گوید که متغیرهای ساختاری‌ای که مناسبات جنسیتی را در مناطق مختلف هند شکل می‌دهند در تعیین میزان ارزشمندی دختر در خانواده به مراتب مهم‌تر بوده‌اند تا ویژگی‌های فردی والدین او.

مطالعهٔ ججهیبوی (۱۹۹۷) که تامل نادو، یکی از ایالت‌های جنوبی هند، را با اوتارپرادش، یکی از ایالت‌های شمالی آن، مقایسه می‌کند، برخی بینش‌های سطحی‌تر را در مورد رابطهٔ میان زمینهٔ فرهنگی و ترجیح

1. emic 2. dummy variable



فردی عرضه می‌کند. مطالعه‌ی او اثرات طیفی از متغیرها را بر خودمختاری زنان توضیح می‌دهد که برخی از آنها منعکس‌کننده‌ی عواملی اند که به‌طور سنتی به شأن و منزلت زن (برای مثال تعداد فرزندان و به‌طور مشخص‌تر تعداد پسران، اقامت در مکانی مشترک با مادر شوهر و بزرگی جهاز) و نیز تحصیلات و اشتغالی که در قبال آن دستمزد بگیرد، مربوط‌اند، یعنی متغیرهای وابسته به پارادایم مدرنیزاسیون. معیارهای خودمختاری زنان شامل نقش آن‌ها در تصمیم‌گیری، تحرک، وقوع خشونت خانگی، دسترسی به منابع اقتصادی و کنترل بر منابع اقتصادی است. زنان در تأمیل‌نادو به گونه‌ای قابل پیش‌بینی در بیشتر شاخص‌های خودمختاری وضع بهتری در مقایسه با زنان در اوتارپرادش داشتند. اما او همچنین دریافته است که عوامل تعیین‌کننده‌ی «خودمختاری» زنان در این دو منطقه متفاوت بوده است.

در کل، عوامل سنتی جایگاهی را به زنان می‌بخشند - تعداد پسرانی که به دنیا می‌آوردند، بزرگی جهاز آن‌ها و اقامت در خانواده‌ی هسته‌ای که با شاخص‌های خودمختاری در زمینه‌ی اوتارپرادش نزدیک‌تر بوده‌اند تا زمینه‌ی برابری طلبانه‌تر تأمیل‌نادو. در اوتارپرادش، زنانی که از جهیزیه‌های بزرگی در ازدواج برخوردار بوده‌اند و در خانواده‌های هسته‌ای زندگی کرده‌اند و فرزندان پسر به دنیا آورده‌اند به احتمال زیاد نقش بیشتری در تصمیم‌گیری خانوار دارند و به نسبت از خشونت خانگی در امان‌اند. درحالی‌که اشتغال زنان نیز نقش مهم و پیامدهای ضمنی مثبتی بر اغلب شاخص‌های خودمختاری در اوتارپرادش داشته است، آموزش از تأثیر به مراتب ضعیف‌تر و کمتر قابل توجهی برخوردار بوده است. اما در تأمیل‌نادو، تأثیرات این متغیرهای سنتی‌تر مرتبط با «شأن» به مراتب ضعیف‌تر بوده‌اند و اشتغال زنان و حتی به مراتب بیشتر از آن، آموزش زنان به‌طور ثابت با خودمختاری زنان بیشتر مرتبط بوده است.

مطالعه‌ی جه‌جهیبوی به مبنای منطقی قوی‌ای اشاره دارد که زنان

احتمالاً در برخی زمینه‌ها، برای انتخاب‌هایشان دارند که در اصل بی‌قدرت‌کننده‌اند. در مطالعه او، همچون مطالعه سین و درز، متغیرهای زمینه‌ای صورت مختصرشده‌ای از قواعد، هنجارها، و رویه‌های عمیقاً تحکیم‌یافته‌ای هستند که روابط اجتماعی را در نقاط مختلف هندوستان شکل می‌دهند و بر رفتارها، تأثیر می‌گذارند، ارزش‌ها را تعریف می‌کنند و انتخاب‌ها را می‌سازند. از آن‌جا که اگر زنان هنجارهای جماعتی را که در آن زندگی می‌کنند رعایت کنند احتمالاً از احترام بیشتری برخوردار می‌شوند، و چنانچه به آن‌ها گردن نگذارند، مجازات خواهند شد، ارزش‌ها و رفتارهای خود آن‌ها احتمالاً منعکس‌کننده ارزش‌ها و رفتارهای اجتماع بزرگ‌تر است و بی‌عدالتی‌های آن را بازتولید می‌کند. برای مثال شواهدی وجود دارد دال بر این که احتمال بسیار بیشتری وجود دارد که زنان ایالت‌های شمالی همچون اوتارپرادش نسبت به زنان ایالت‌های جنوبی مثل تامیل‌نادو ترجیح بیشترشان به داشتن فرزند پسر را بیان دارند (دایسون و مور، ۱۹۸۳). ماهیت به ظاهر «داوطلبانه» چنین انتخاب‌هایی نباید ما را از پیامدهای آن‌ها غافل کند. اگر قدرتمند شدن صرفاً مساوی با داشتن نقش در تصمیم‌گیری و «کنترل» بر منابع خانوار باشد، در این صورت داشتن پسر و آوردن جهیزه پر و پیمان را می‌توان موجد قدرتمند شدن زنان تلقی کرد. اما جهیزه عاملی است که در عین حال بیانگر و تقویت‌کننده ترجیح پسر است و دختران را به بار مالی برای والدین مبدل می‌کند. هم جهیزه و هم ترجیح داشتن پسر عناصری محوری برای ارزش‌ها و رویه‌هایی‌اند که به واسطه آن‌ها زنان شبه‌قاره هند به جهت اجتماعی همچون موجوداتی تابع و درجه دوم محسوب می‌شوند وضعیتی که با برخی از ناخوشایندترین شاخص‌های تبعیض جنسیتی همراه است.

دو مطالعه دیگر در همین زمینه که در مورد مناطق روستایی نپال است یافته‌های جالب‌تری را در مورد ارتباط میان عوامل زمینه‌ای و فردی

در شکل دادن به انتخاب‌های زنان فراهم می‌آورند (مورگان و نیرولا، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶). در این دو مطالعه «زمینه» از طریق مقایسه میان یک روستا واقع در یک تارای یا سرزمین جلگه‌ای (که در بسیاری از ویژگی‌های اجتماعی فرهنگ هندو در شمال هند از جمله نظام کاستی متصلب و مناسبات جنسیتی آن مشترک است) و یک روستا واقع بر تپه‌ها (که ویژگی آن هندوئیسم کمتر ارتدوکسی است که با جنبه‌هایی از باورها و رویه‌های قبیله‌ای بودیستی و یک نظام کاستی و نظام جنسیتی عموماً منعطف‌تر درآمیخته است) درک می‌شود.

تحلیل‌های آن دو حاوی سه دسته از متغیرهاست. نخستین دسته، که به درجه عاملیت و میدان انتخاب مجاز دانسته شده در رویه‌های محلی و اجتماعی می‌پردازد، به برخی از متغیرهای رفتاری مربوط به ازدواج مربوط است: امکان «انتخاب» و نه «تمهیداتی» که برای انتخاب زوج از سوی زنان صورت می‌پذیرد؛ توانایی ترک ازدواج‌های ناراضایتبخش و ورود به یک ازدواج جدید؛ حفظ تماس با خانواده مادری پس از ازدواج؛ تمایل به آزاد گذاشتن فرزندان در انتخاب همسر. دومین مجموعه که به «خودمختاری زن» مربوط می‌شود، از معیارهای عاملیت فردی تشکیل شده است: نقش آن‌ها در تصمیم‌گیری خانواده و آزادی رفت و آمدشان در حوزه عمومی. و سومین مجموعه به اقداماتی که به تولید مثل و تداوم نسل مربوط است: ترجیحات در مورد اندازه خانواده، ترجیح پسر، و استفاده از داروهای ضدبارداری.

در یافته‌های نخستین مرحله از این تحلیل‌ها، که به رابطه میان عاملیت «اجتماعی» و «فردی» می‌پردازد، همان‌طور که انتظار می‌رفت، آمده است زنانی که در رفتارهای مرتبط با ازدواج امکان بیشتری برای انتخاب کردن داشته‌اند، نقش بیشتری در تصمیم‌گیری خانواده و آزادی بیشتری در رفت و آمد داشته‌اند. البته هنگامی که زمینه با وارد کردن یک روستای مجازی کنترل شد، کاهش مشخصی در رابطه میان جنبه‌های فردی رفتار و

شاخص‌های خودمختاری زنان پدید آمد. در واقع وقتی که زمینه به منزله یک عامل دخالت داده شد، ارتباط قوی میان زنانی که حق انتخاب همسرشان را داشته‌اند و حق رفت و آمد به مکان‌های عمومی ناپدید شد. زمینه نه تنها به توضیح تفاوت‌ها در خودمختاری زنان در میان دو روستا کمک می‌کند، بلکه واسطه اثرگذاری خودمختاری زنان بر ترجیحات آشکار آن‌ها نیز هست. متغیر مجازی روستا و معیار خودمختاری زنان، که در معادله‌های جداگانه مورد بررسی قرار گرفته‌اند، از تأثیرات مورد انتظار برخوردار بودند. زنان در روستای جلگه‌ای محدودکننده‌تر، به داشتن فرزند پسر بیشتر رغبت داشته‌اند، خواهان تعداد فرزندان بیشتری بوده‌اند، احتمال کمتری داشته که از داروهای ضدبارداری استفاده کنند و احتمال کمتری داشته که از فرزندان تحصیل کرده، به ویژه دختران تحصیل کرده برخوردار باشند. رابطه میان خودمختاری فردی و انتخاب بچه‌دار شدن/نشدن نیز قابل پیش‌بینی بود: زنانی که از آزادی بیشتری در رفت و آمد برخوردار بودند زمانی که دیگر بچه نمی‌خواستند احتمال بیشتری داشت که از داروهای ضدبارداری استفاده کنند. زمانی که تأثیرات خودمختاری فردی و موقعیت روستا با هم مورد بررسی قرار گرفتند، اهمیت‌شان کماکان به قوت خود باقی بود اما در عین حال رو به کاهش داشت. نویسندگان نتیجه گرفته‌اند که درحالی‌که عاملیت فردی توانایی زنان را برای عملی کردن انتخاب بچه‌دار شدن/نشدن افزایش داده است، خود این عاملیت عمدتاً به واسطه زمینه اجتماعی و نه ویژگی‌های فردی زنان شکل گرفته است.

تأثیر زمینه اجتماعی، یا «ساختارهای بازدارنده»، بر رفتار و توانایی فردی انتخاب، پیامدهای مهمی برای بحث ما درباره قدرتمند شدن دارد. این نکته به ما یادآور می‌شود که اگرچه رویارویی فرد فرد زنان با این محدودیت‌ها اهمیت دارد، اما تنها با افراد نمی‌توان به معارضة و مقابله با نابرابری‌های ساختاری پرداخت. زنان به صورت فردی

می‌توانند بر ضدهنجارها عمل کنند و چنین می‌کنند، اما ممکن است هزینه سنگینی برای برخوردار شدن از این خودمختاری پرداخت کنند و تأثیر این اقدامات بر موقعیت کل زنان نیز محدود باقی بماند. این به همان نکته‌ای برمی‌گردد که پیش‌تر عنوان شد؛ این‌که قدرتمند شدن زنان دست‌آوردشکننده‌ای خواهد بود اگر در جهت قدرتمند شدن جمعی شان بسیج نشود. پروژه قدرتمند شدن زنان به کنش جمعی در حوزه عمومی و نیز جسارت فردی در حوزه خصوصی وابسته است.

به زبان روش‌شناختی، بحث‌های این بخش به ما یادآور می‌شود که چرا نمی‌توان قدرتمند شدن را صرفاً بر حسب مفهوم انتخاب مفهوم‌پردازی کرد، بلکه باید ارزیابی‌ای از ارزش‌های موجود در عاملیت و انتخاب، ارزش‌هایی که بازتاب‌دهنده زمینه وسیع‌تر هستند، را هم در نظر گرفت. به عبارت دیگر، اشاره دارد به نیاز به تمایز برقرار کردن میان «شان و منزلت» و «خودمختاری» به منزله معیارهایی در ارزیابی عاملیت و انتخاب از نقطه نظر قدرتمند شدن. در نظر گرفتن «شان و منزلت» به ارزش‌های اجتماعی مربوط می‌شود، یعنی این‌که آیا جامعه مورد نظر سلسله‌مراتبی است یا مساوات‌طلب، و توجه را معطوف می‌سازد به بیشتر مؤثر بودن جمع در قائل شدن ارزش بیشتر برای انواع خاصی از انتخاب‌های فردی نسبت به سایر ارزش‌ها و از این رو قائل شدن ارزش بیشتر برای آن کسانی که این انتخاب‌ها را روا می‌دارند و با آن‌ها کنار می‌آیند.

وقتی که این ملاحظات، زنان را بر سر دوراهی برقراری تعادل و توازن میان توانایی شان برای دست زدن به انتخاب‌های مستقل در حوزه‌های حساس زندگی شان - همچون ازدواج، بچه‌دار شدن/نشدن دوستی و غیره - و توانایی شان برای بهره بردن از شأنی که در خانواده و اجتماع دارند، قرار می‌دهد، شان در تقابل با خودمختاری

قرار می‌گیرد. همان‌طور که سن در ارتباط با گزینش بچه‌دار شدن/نشدن اظهار می‌کند: «نکته‌ای که به‌ویژه در سلسله‌مراتب جنسیتی، آشکار است آن است که برای مثال شأن یک زن ممکن است وابسته به بارور بودن او باشد. به دنیا آوردن تعداد مقبولی فرزند به زن حقوق و مزایایی مطابق زن بارور خواهد بخشید، اما ضرورتاً به او خودمختاری بیشتری در تصمیم‌گیری نخواهد داد» (سن جی، ۱۹۹۳: ۱۹۸).

در چنین زمینه‌هایی احتمال قوی‌تری وجود دارد که شأن نیز احتمالاً با قدرتمند شدن در تضاد و تقابل باشد. نیاز به به‌دنیا آوردن تعداد مقبولی فرزند برای تأمین شأن اجتماعی و تأیید خانوادگی که باعث می‌شود زنان فراتر از ظرفیت‌شان فرزند به دنیا بیاورند، لطمات زیادی به بدن زن و زندگی او وارد می‌کند. به‌علاوه، دست یافتن به شأن و منزلت در فرهنگ‌هایی که پسر را ترجیح می‌دهند، در گرو آن است که زنان، تعداد معینی پسر به دنیا آورند و پسران را بر دختران ترجیح دهند که خود به تقویت تبعیض اجتماعی علیه زنان و تربیت دختران به نحوی که خود را کم‌ارزش بدانند کمک می‌کند و به این ترتیب زنان خود هم‌چون عاملان انتقال تبعیض جنسیتی به نسل‌ها عمل می‌کنند. در نظر گرفتن شأن به هزینه‌های پنهان‌تر وابستگی نیز می‌انجامد که سنجش آن مشکل است اما زنان در سراسر جهان صراحتاً اما به‌طور شفاهی بر آن صحه گذاشته‌اند (کبیر، ۱۹۹۸؛ رولاند<sup>۱</sup>، ۱۹۹۷؛ بیلبرثال<sup>۲</sup>، ۱۹۹۰؛ سیلبراشمیت<sup>۳</sup>، ۱۹۹۲). و سرانجام این‌که افراط در ملاحظات مربوط به شأن می‌تواند به فرهنگ‌هایی منجر شود که در آن کشتن نوزاد دختر و کشتن جنین، ختنه زنان، قربانی کردن بیوه، همه، پاسخ‌های «منطقی» به هنجارهای اجتماعی باشند.

ارزش‌های بیرونی و قدرتمند شدن زنان: میان‌اثرگری و خودمختاری

من مبنای منطقی بروز کیفیات گوناگون از مفهوم انتخاب، مفهومی که فهم مرا از قدرتمند شدن شکل می‌دهد، را با تأکید بر اهمیت ارزش‌های اجتماعی در توجیه وضعیت فرودست زنان و درونی شدن این ارزش‌ها توسط خود زنان با جزئیات بیشتر بررسی کردم. اما، این شرایط مستلزم یک موضع هنجاری بیرونی، یا مجموعه‌ای از ارزش‌ها جدا از ارزش‌های خود زنان، به عنوان مبنایی برای ارزیابی معنای انتخاب‌های آن‌هاست. مشکلی که به وجود می‌آید ناشی از موضع هنجاری به‌خودی خود نیست - به هر حال، کل ایده توسعه بر برخی مواضع هنجاری مبتنی است - بلکه مشکل تعیین این است که این موضع هنجاری تا چه حد بازگوکننده ارزش‌های مرتبط با واقعیتی است که در صدد ارزیابی آن است. در صورتی که ما «انتخاب» را از جایگاهی غیر از آن‌که شخص خود انتخاب می‌کند مورد ارزیابی قرار دهیم، همواره این خطر وجود دارد که به خودمان و به هنجارها و ارزش‌های خودمان بازگردیم.

تمایل به بازنمود «خود» در بازنمایی «دیگری» توسط موهانتی<sup>۱</sup> (۱۹۹۱). مورد اشاره قرار گرفته است. او شیوه‌ای را شرح می‌دهد که در آن این تمایل وجود دارد که زنان جهان سومی در کشورهای مختلف دست‌کم گرفته شوند و خصلت‌هایی عام به آن‌ها نسبت داده شود، خاصه در متونی که برآمده از حوزه زنان و توسعه‌اند: «این زن متوسط جهان سومی به خاطر جنسیت مؤنث‌اش (بخوانید: محدودیت‌های جنسیتی) و جهان سومی بودن (بخوانید: ناآگاه، فقیر، آموزش ندیده، اسیر سنت، مطیع، وابسته به خانواده، قربانی و غیره) زندگی بی‌سر و تهی دارد» (ص. ۵۶). گرچه این تصویر از «متوسط» زن بی‌قدرت شده جهان سومی در جهت برانگیختن همدلی و عمل به خاطر او بوده است، تقلیل‌گرایی موجود در آن

گویای این واقعیت است که فاصله‌های اجتماعی مکانی، طبقاتی، ملیتی، و زبانی که اغلب محقق و «موضوع تحقیق» را در علوم اجتماعی از یکدیگر جدا می‌کند، به‌ویژه در حوزه مطالعات توسعه بسیار عمیق است.

همین فاصله‌ها کمک می‌کند به توضیح این‌که چرا تلاش‌ها برای تعریف و سنجش قدرتمند شدن زنان به پدید آمدن تمایل مشابهی به «معدّل‌گیری» در به تصویر کشیدن زن قدرتمند شده منجر شده است. می‌خواهم به دو مثال مشخص از این تمایلات که برآمده از عرصه‌های کاملاً مختلف پژوهش دانشگاهی و حمایت‌گری مدنی بوده است اشاره کنم که حاوی رگه‌هایی از حقیقت و در عین حال رگه‌هایی به‌شدت ساده‌کننده است. یکی از این دو الگویی را ترویج می‌کنند که می‌توان آن را «الگوی زن قدرتمند شده خوب فرمانبر پارسا» خواند؛ این الگو با اشکال ابزارانگارانه ترویج جنسیتی، که ما پیش‌تر به آن اشاره کردیم، ربط وثیق دارد. این الگو از نمونه‌های بسیار گوناگون پژوهش‌های جنسیتی درباره انسجام بیشتر در آگاهی زنان از فردیت خود کمک می‌گیرد تا آن‌ها را به خصایل و ویژگی‌هایی که پایه ترویج سیاست‌گذاری‌های مورد نظر خود است مربوط کند: ایثارگری، قطعاً، و خود را وقف سعادت خانواده کردن؛ عقل معاش و احتراز از ریسک؛ سخت‌کوشی و پرکاری به شکل ساعات طولانی کار و نیاز اندک به اوقات فراغت؛ درکی از مسئولیت مدنی که در تمایل آن‌ها به بر عهده گرفتن کارهای اجتماعی عام‌المنفعه و غیره نمودار می‌شود. این ویژگی‌های مفروض، طیفی از مداخلات را برانگیخته‌اند که به عنوان سیاست‌گذاری، بازده آن‌ها مورد نظر بوده و در قالب اکنون آشنای «بُرد-بُرد» متبلور شده است، سیاستی که اصرار دارد که «برابری جنسیتی و قدرتمند شدن هم فی‌نفسه هدفی مهم است و هم برای حصول کارآمدی/کاهش باروری/پایداری زیست‌محیطی/رفاه خانواده/کاهش فقر و حکمرانی خوب اهمیت دارد.»

این واقعیت که بسیاری از این مداخلات بر مبانی ابزارانگارانه توجیه



می‌شوند، به معنای آن نیست که زنان از آن‌ها هیچ سودی نبرده‌اند. ابزارانگاری، در هر حال، بازی‌ای دوسویه است و مطالعات حاکی از آن‌اند که نه تنها زنان از چنین مداخلاتی که برای آن‌ها دسترسی به طیفی از محاسن توسعه را به ارمغان آورده است و پیش‌تر از آن‌ها دریغ شده بود، منتفع شده‌اند، بلکه از این گفتارِ سیاستی به شیوه‌های ابزارانگارانه برای تقویت منافع خود کمک گرفته‌اند (هاریسون، ۱۹۹۷؛ بیلپارنال، ۱۹۹۰). البته ابزارانگاری هم هزینه‌های خود را دارد. تعبیر قدرتمند شدن زنان به عنوان عنصر محوری عدالت اجتماعی و به منزله هدفی فی‌نفسه ارزشمند می‌بایست نسبت به تعبیری که بر نقاط اشتراک آن با اهداف رسمی توسعه تأکید دارد، از جایگاهی ثانوی برخوردار باشد. پژوهشگران، حکومت‌ها و مؤسسات بین‌المللی توسعه لفظ قدرتمند شدن را اخذ کرده‌اند، اما علاقه‌اندکی به قدرتمند شدن زنان دارند، فارغ از این‌که آیا اساساً قادر به «تحقق عهد»ی چنین هستند یا خیر. ما به جای رویه‌رو شدن با فرایندی باز و منعطف از دگرگونی اجتماعی، با مفهومی از قدرتمند شدن رویه‌رو می‌شویم که گه‌گاه برای حصول اطمینان از دریافت واکنش درست می‌توان آن را هم‌چون نوعی درمان با شوک الکتریکی به کار برد: «ظاهراً قدرتمند شدن زود «آموخته» می‌شود اما نیازمند تقویت از طریق تحریک دائمی شرایط قدرتمندکننده است» (کیشور، ۱۹۹۷: ۱۶).

نهاده‌ها و مؤسساتی که درضد پخش کردن و توزیع منابع قدرتمند شدن زنان بر اساس دلایل ابزارانگارانه‌اند، ممکن است نتوانند ظرفیت‌های متحول‌کننده‌شان را به‌طور کامل متحقق سازند، زیرا قدرتمند شدن هرگز واقعاً در برنامه‌شان نبوده است و ممکن است زنان را قدرتمند کنند، اما نه از روی قصد. گرچه که ممکن است دلایل محکم و متقنی

وجود داشته باشد برای این که زنان احتمالاً تأمین بهتر منافع خود را در صرف تلاش و منابع برای رفاه جمعی خانوار می دانند، اما «ایثارگری» آن‌ها ممکن است اغلب مظهر بی قدرت شدن شان و واکنشی در قبال گزینه‌های محدودشان باشد تا یک صفت «طبیعی» زنانه. در نتیجه، چنانچه تلاش‌های معطوف به جهت بخشیدن منابع به سوی زنان در قدرتمندسازی آن‌ها موفق باشد، آن‌ها نیز در متحقق ساختن گزینه‌هایی که پیش‌تر از آن‌ها دریغ شده بود، موفق خواهند شد. همه زنان گزینه‌هایی را که احتمال دارد مهر تأیید رسمی بخورد، انتخاب نخواهند کرد. در برخی موارد، «اعتراض» بیشتر آن‌ها در خانواده ممکن است به جدال بیشتر منجر شود، به ویژه در ازدواج و بالا رفتن امکان خشونت توسط مرد. در موارد دیگر، ممکن است گزینه «خروج» را برگزینند.

انگلند و فارکاس بر آن اند که در ایالات متحده بالا رفتن امکان دسترسی زنان به اشتغال از دهه ۱۹۵۰ به این سو و افزایش تعداد مادران مجرد، در نتیجه طلاق یا بچه دار شدن بدون ازدواج، تصادفی نیستند: «کوتاه شده این داستان احتمالاً آن است که اشتغال به زنان آزادی ترک ازدواج‌های ناخوشایند را می دهد (انگلند<sup>۱</sup>، ۱۹۹۷) در غنا (روبرتز<sup>۲</sup>، ۱۹۸۹) زیمبابوه (هوگنبوزم<sup>۳</sup>، ۱۹۹۷)، تایلند (مور، ۱۹۹۴) مکزیک، فیلیپین و کوستاریکا (چانت<sup>۴</sup>، ۱۹۹۷) و بنگلادش (کبیر، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱). به دلایل مشابه، دسترسی به منابع مستقل بسیاری از زنان را قادر می کند تا ازدواج‌های ناخوشایند را ترک کنند.

درحالی که برداشت‌های ابزارانگاره از قدرتمند شدن به تأکید بر ایثارگری بیشتر و درک «منسجم» زنان از خود تمایل دارند، مدل دیگری از قدرتمند شدن نیز در متون مطالعات زنان دیده می شود که بر عنصر تعارض جویانه مناسبات جنسیتی متمرکزاند و از این رو مدلی فردگرایانه تر

1. England

2. Roberts

3. Hoogenboezem

4. Chant

از زن قدرتمند شده را می‌پسندند. آن‌چه توسط برخی به عنوان دلیلی بر ایثارگری زنان ارزش‌گذاری می‌شود، برای دیگران دلیلی بر پذیرش درونیِ موقعیت فرودست‌شان، و تمایل زنان به اولویت دادن به نیازهای دیگر اعضای خانواده در مقابل نیازهای خودشان تعبیر می‌شود. برای مثال فیرلیک<sup>۱</sup> (۱۹۹۵) استدلال می‌کند که زنان اگر به خود هم‌چون فرد می‌نگریستند و نه هم‌چون عضو گروه اجتماعی احتمالاً می‌توانستند توانایی خود را برای انتخاب کردن بیشتر کنند (ص. ۲۹). جکسون<sup>۲</sup> (۱۹۹۶)، بر این عقیده است که: «شاید حقیقت داشته باشد که زنان نیازهای فرزندان را در اولویت قرار می‌دهند، اما این امر ممکن است این احساس را برانگیزد که کاش زنان کمتر از خود بی‌خود و ایثارگر باشند» (۱۹۹۶: ۴۹۷).

مطمئناً در کشورهایی که آداب و عادات فرهنگی بر جداسازی منابع در داخل خانواده، و اصولاً ایجاد حریم در درون خانواده، مهر تأیید می‌زنند، شاید زنان خودمختاری بیشتر را هدفی مطلوب تلقی کنند که ما پیش‌تر نمونه‌هایی از این دست را برشمردیم. در چنین زمینه‌ای می‌توان همچون لوید پرسید: «اگر درآمد اجازه دهد، آیا یک مادر و فرزند تشکیل خانواده‌ای جداگانه با استقلال تصمیم‌گیری را بر پیوستن به یک خانواده بزرگ‌تر تحت اقتدار دیگری (به اغلب احتمال مرد یا زن مسن‌تر) ترجیح نمی‌دهند؟» اما در کشورهایی که خانواده حول محور همیاری و مساعدت خانوادگی شکل یافته و یک ایدئولوژی قوی «با هم بودن»، فعالیت‌ها و منابع خانواده را زیر نظر سرپرست مرد به یکدیگر پیوند می‌دهد، این پرسش‌طنین چندانی نخواهد داشت. در چنین کشورهایی حتی در مواقع رشد اشتغال و دستمزد زنان که پیش‌تر ذکر شد، زنان فعالانه در جست‌وجوی فرصت تشکیل خانواده‌های بدون حضور مرد

نیستند، زیرا خانواده‌های تک‌والدی نه به لحاظ اجتماعی مطلوب‌اند و نه به جهت فردی. در عوض، آن‌ها وقت و تلاش قابل ملاحظه‌ای را صرف حفظ ازدواج‌شان، تقویت بُعد «مشترک» «معارضه و مجادله مشترک» می‌کنند و تنها در شرایط استثنایی در صدد جدایی برمی‌آیند.

### نتیجه‌گیری

شاخص‌های قدرتمند شدن باید صرفاً جهت تغییر را «مشخص کنند» نه آن‌که امکان سنجش دقیق آن را فراهم آورند. البته دلایل گوناگونی وجود دارد که بتوان ثابت کرد که این شاخص‌ها ممکن است غیردقیق و حتی گمراه‌کننده باشند. دیدیم که چگونه معیارهای منفرد منفک از زمینه بروزشان به معانی گوناگونی منجر می‌شوند. همچنین ذکر کردیم که چگونه برداشت‌ها و تصورات از قدرتمند شدن زنان حوزه‌ی منازعه میان حریفانی است که بر ارزش‌های بسیار متفاوتی درباره‌ی خود توسعه و جایگاه خود در آن تأکید می‌کنند. نهایتاً آن‌که مشکلاتی در سنجش وجود دارد که با درک از نوع ویژه تحول اجتماعی ارتباط دارد. بسیاری از شاخص‌هایی که در این جا مورد بحث واقع شدند، روایت‌های اتفافی «عکس‌واری» را به دست می‌دهند که اغلب از متغیرهای مقطعی<sup>۱</sup> برای درک تحول استفاده می‌کنند. فرضی ضمنی که در پس بسیاری از این سنجش‌ها وجود دارد آن است که ما به نحوی قادر به پیش‌بینی فرایندهای تحول دخیل در قدرتمند شدن هستیم حال آن‌که عاملیت انسانی تعیین‌ناپذیر و از این‌رو پیش‌بینی‌ناپذیر است. هر تغییری در ساختار فرصت‌ها و محدودیت‌های تصمیم‌گیری افراد می‌تواند پاسخ‌های متنوعی را پدید آورد که می‌تواند تأثیرات و معانی کاملاً متفاوتی در زمینه‌های گوناگون داشته باشد و این حاکی از آن است که هیچ الگوی

1. cross-sectional

خطی واحدی برای تحول که به وسیله آن یک «عامل» بتواند برای قدرتمند شدن زنان تعیین شود و به شکلی تغییر کند که «اثر» مطلوب را پدید آورد، وجود ندارد.

در آغاز یک مداخله، تلاش برای این پیش‌بینی دقیق که چگونه این مداخله زندگی زنان را متحول خواهد کرد، بدون آگاهی از روش‌های «بودن و عمل کردن» تحقیق‌یافتنی و ارزشمند برای زنان در آن زمینه، خطر تجویز فرآیند قدرتمند شدن و بدین لحاظ تحطی از ماهیت آن را، که افزایش ظرفیت زنان برای تعیین سرنوشت خود است، در بردارد.

اما به رغم این هشدار، دو نتیجه کلی عملی بر اساس بحث این مقاله می‌توان گرفت. بسیاری از منابع، شکل‌های عاملیت، و دستاوردها که مشخصه ادبیات قدرت‌یابی است، عناصر درونی برنامه کلان توسعه نیز هست. استدلال برابری در دسترسی به بهداشت، آموزش، وام و اعتبار، زمین، فرصت‌های معاش و اشتغال (و نیز برابری در قلمرو گسترده‌تر سیاسی که در این مقاله مورد بحث قرار نگرفت)، صرف‌نظر از آن‌که پیامدی در مناسبات قدرت در درون خانواده و خودمختاری زنان به همراه دارد یا نه، بر بستر برابری جنسیتی و عدالت اجتماعی استوار می‌ماند. این مقاله بر آن است که صرف‌نظر از ویژگی‌های کشورها، نهادها و مؤسسات رسمی توسعه از یک سو و جنبش‌های اجتماعی از سوی دیگر، بسته به مزیت‌های نسبی‌شان در حوزه‌های مختلف، نقش مهمی در پروژه قدرتمند شدن زنان دارند. ایجاد برابری در دسترسی به این منابع ارزشمند گوناگون برای بخش‌هایی از جامعه که از این‌ها محروم‌اند به وضوح حوزه‌ای حیاتی و مشروع برای مداخلات سیاست‌گذاری عمومی است. سنجش تحول در دسترسی به انواع مطلوبیت‌هایی<sup>۱</sup> که ما در این جا از آن‌ها صحبت کردیم، صرف‌نظر از زمینه بروزشان، به مراتب

آسان‌تر است تا سنجش مذاکرات پنهانی و پایان‌ناپذیر ناشی از بهتر شدن دسترسی افراد به این مطلوبیت‌ها در خانواده‌هایی که از لحاظ فرهنگی با یکدیگر متفاوت‌اند. تحولات دسترسی شاخص تحولاتی در شرایط انتخاب هم هست. سرمایه‌گذاری‌های بیشتر در بهداشت و رفاه زنان در کشورهای که پیش‌تر در آن از محرومیت رنج می‌بردند، دسترسی بیشتر به فعالیت‌هایی که در قبال آن دستمرد پرداخت می‌کنند، در کشورهای که چنین فرصت‌هایی پیش‌تر از آن‌ها دریغ می‌شد، شواهد بیشتر مبنی بر این‌که آن‌ها در فرایندهای سیاسی اجتماعات خود شرکت می‌کنند در حالی که پیش‌تر از حق رأی برخوردار نبودند، همگی ابعاد مهم از تحول در شرایط انتخاب‌اند.

در عین حال، برابری حکم می‌کند که زنان فقیرتر و سایر گروه‌های مطرود نه تنها قادر باشند به مطلوبیت‌های ارزشمند<sup>۱</sup> دست یابند بلکه این دست‌یابی به طریقی باشد که توانایی آن‌ها برای تعیین اولویت و گزینش کردن مورد احترام قرار گرفته و بهبود یابد. کمی ساختن چنین دستاوردهایی، قدری دشوار است زیرا به شکل مستقیم‌تر با مذاکره در مورد مناسبات قدرت سروکار دارند و باید نسبت به ظرایف فرهنگی محلی حساس‌تر باشند. این دستاوردها را باید با رویکردهای کثرت‌گرای روش‌شناختی که داده‌های کمی و کیفی را با یکدیگر ترکیب می‌کنند زیر نظر گرفت و ترجیحاً باید توسط سازمان‌های مردمی‌ای جمع‌آوری شود که درگیر بودن و آشنایی بیشترشان با واقعیت‌های محلی و، الزام بیشترشان به در نظر گرفتن امور در دراز مدت آن‌ها را در موقعیت بهتری برای درآمیختن ادراک‌های «بومی»<sup>۲</sup> با تحلیل‌های «بیرونی»<sup>۳</sup> قرار می‌دهد (هاریس<sup>۴</sup>، ۱۹۹۴).

روایت‌های اولیه دیگری از این مقاله در نشریه توسعه و

1. valued goods

2. emic

3. etic

4. Harris

تحول (Development and Change, 30.3 July 1999 pp. 435-64) و مؤسسه تحقیقاتی ملل متحد برای توسعه اجتماعی (UNRISD)، 108 discussion paper DB (آگوست<sup>۱</sup>، ۱۹۹۹) به چاپ رسیده است. چاپ مجدد با اجازه دارندگان کپی رایت، مؤسسه مطالعات اجتماعی، لاهه، و UNRISD ژنو صورت گرفته است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. انتخاب در بردارنده مضامین و مایه‌های قوی نتولیرالی است اما اشاراتی نیز در تمایز مارکسیستی میان «قلمرو ضرورت» و «قلمرو آزادی» به مفهوم انتخاب صورت گرفته است. من امیدوارم کیفیاتی که برای مفهوم انتخاب در طول این مقاله برشمرده می‌شود آن را از خاستگاه‌های فردگرایانه روش شناختی‌اش دور کرده و تعبیری عمدتاً پسا ساختارگرایانه به آن ببخشد.
۲. مفاهیم عاملیت مثبت و منفی یادآور تمایز میان آزادی مثبت و منفی است. آزادی منفی با آزادی از اثرات منفی عاملیت منفی دیگران با استفاده آن‌ها از «قدرت بر» مربوط می‌شود. آزادی مثبت به شیوه‌ای که من عاملیت مثبت را به کار می‌گیرم و به توانایی زندگی به آن شکلی که هر کس برمی‌گزیند و نیز به قدرت مؤثر برای حصول به نتایج‌گزینش شده نزدیک‌تر است (sen A. K., ۱۹۸۵).
۳. بحث فولبر نمونه موجز تمایزی است که من سعی دارم در این‌جا برقرار کنم: او به پیامدهای ضمنی بسیار متفاوت الگوی برابری جنسیتی که در صدد دستیابی سهم برابر از مشارکت زنان و مردان در بازار کار است به عنوان شاخص دستاورد و چیزی که در جست و جوی داشتن اوقات برابر است، اشاره می‌کند.
۴. اهمیت جایگزین‌های مادی و گفتاری در برخی از تحلیل‌های قدرت شناخته شده است. لوکس به فقدان جایگزین‌های واقعی یا خیالی به عنوان عامل توضیح‌دهنده فقدان اعتراض به بی‌عدالتی‌های یک نظم ناعادلانه اشاره می‌کند. گیس (۱۹۸۱) بر آن است که آگاهی در مورد زندگی اجتماعی و خود نه تنها در گرو آزادی کسب ضروریات اولیه، بلکه مهیا بودن امکانات مادی و فرهنگی و تجربه‌گری، آزادی آزمودن بدیل‌های مختلف و آزادی تجربه کردن و بحث از نتایج آن تجربه است. شکلار (Shklar) مسئله جایگزین‌ها را به صراحت مطرح می‌کند وقتی اعلام می‌دارد «تا زمانی که نتوانیم به

قربانیان زخم خورده و تحقیر شده اغلب حکومت‌های سنتی و انقلابی جهان راه‌حلی صمیمی و عملی برای موقعیت کنونی‌شان عرضه کنیم، هیچ راهی برای دانستن این‌که آیا آن‌ها واقعاً زنجیرهایشان را دوست دارند یا خیر، نخواهیم داشت...» (۱۹۶۴، قانون‌گرایی).

۵. پژوهش هودینوت و دیگران در مورد کاهش نرخ خودکشی در زنان ازدواج کرده ظاهراً به منزله برآیند تحولات در قانون طلاق در کانادا یک نمونه است.

۶. این‌ها در نسخه مفصل‌تر این مقاله که توسط UNRISD (۱۹۹۹) چاپ شده مورد بحث قرار گرفته‌اند.

۷. تا جایی که به پژوهش بکر مربوط می‌شود باید متذکر شد که برخلاف آسیای جنوبی، کشورهای آفریقایی جنوب صحرا از ویژگی نابرابری جنسیتی در نرخ مرگ و میر امید به زندگی برخوردار نیستند. اما چون نرخ زاد و ولد و به همین نسبت نرخ مرگ و میر مادران در آن از دیگر مناطق جهان بالاتر است که به خاطر فقدان خدمات بهداشتی مناسب تشدید می‌شود، توانایی زنان برای دستیابی به مراقبت بهداشتی بیش از زایمان و خدمات ضدبارداری را می‌توان به منزله مساعدت به جبران شکل خاص جنسیتی ناکامی کارکردی تلقی کرد. واضح است که ما باید شیوه عرضه چنین داروهای ضدبارداری را پیش از این‌که مصرف آن‌ها را به عنوان دلیلی بر قدرتمند شدن زنان بگیریم، در نظر آوریم.

## منابع

- Ackerly, B.A., 'Testing the tools of development: Credit programmes, loan involvement and women's empowerment', *ids Bulletin*, Vol.26 No.3, Brighton: 56-68
- Agarwal, B. (1994) *Afield of one's own. Gender and land rights in South Asia* Cambridge: Cambridge University Press.
- Ali, K.A. (1996) 'Notes on rethinking masculinities. An Egyptian case' in S. Zeidenstein and K. Moore (eds) *Learning about sexuality* New York: Population Council and International Women's Health Coalition.
- Appfel-Marglin, F. and S.L. Simon 'Feminist Orientalism and Development' in W.Harcourt (ed) *Feminist Perspectives on sustainable development* London: Zed Books.
- Arce, A, M. Villarreal and P de Vries (1994) 'The social construction of rural development: discourse, practices and power' in D.Booth (ed) *Rethinking social*



- development. Theory, research and practice* Addison Wesley Longman: Harlow, Essex.
- Basu, A. M. (1998) 'Female schooling, autonomy and fertility change: what do these words mean in South Asia' in R. Jeffery and A.M.Basu (eds) *Girls schooling, women's autonomy and fertility change in South Asia*.
- Batliwala, S. (1993) *Empowerment of women in South Asia: Concepts and Practices*. New Dehli:FAO-FFHG/AD
- Batliwala, S. 'The meaning of women's empowerment: new concepts from action'. In G. Sen, A. Germain and L.C. Chen (eds) *Population Policies Reconsidered. Health, Empowerment and Rights* Harvard University Press: Cambridge, Mass.
- Becker, S. (1997) 'Incorporating women's empowerment in studies of reproductive health: an example from Zimbabwe'. Paper presented at the seminar on female empowerment and demographic processes, Lund, 1997
- Beneria, L. and M. Roldan (1987) *Crossroads of Class and Gender*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
- Boserup, E. (1980) *Women's Role in Economic Development* New York: St. Martin's Press .
- Bourdieu, P. (1977) *Outline of a Theory of Practice* Cambridge: Cambridge University Press.
- Chant, S. (1977) *Women-headed households: diversity and dynamics* Houndmills, Basingstoke: Macmillan.
- Chen, M.A. (1983), *A Quiet Revolution. Women in transition in rural Bangladesh*. Cambridge, Mass.: Schenkman
- Cleland, J., J.F. Phillips, S.Amin and G.M. Kamal (1994) *The Determinants of Reproductive Change in Bangladesh. Success in a Challenging Environment* World Bank Regional and Sectoral Studies, World Bank, Washington.
- Collier, P. (1989) *Women and Structural Adjustment* Unit for the Study of African Economies, Oxford University, Oxford.
- Das Gupta, M. (1987) 'Selective discrimination among female children in rural Punjab' *Population and Development Review* Vol. 13 (2) :77-100
- Dharmalingam, A. and P. Morgan (1996) 'Women's work, autonomy and birth control: evidence from two South Indian villages' *Population Studies* Vol 50 (2): pp. 187-201
- Dreze, J. and A. Sen, (1995) *India, Economic Development and Social Opportunity* Oxford, Oxford University Press.
- Dyson, T. and M. Moore (1983) 'On kinship structures, female autonomy and demographic behaviour in India' *Population and Development Review* Vol.9 (1):

- England, P. (1997) 'Conceptualising women's empowerment' Paper presented at the seminar on female empowerment and demographic processes, Lund.
- England, P. and G. Farkas (1986) *Households, employment and gender: a social, economic and demographic view* Hawthorne, NY: Aldine de Gruyter.
- Fierlbeck, K., 'Getting representation right for women in development: accountability and the articulation of women's interests', *IDS Bulletin* Vol.26 (3): 23 -30
- Giddens, A. (1979) *Central problems in social theory* London, Macmillan Press.
- Guess, R. (1981) *The Idea of a Critical Theory. Habermas and the Frankfurt School* Cambridge: Cambridge University Press.
- Goetz, A M. and Sen Gupta, R., (1994) 'Who takes the credit? Gender, power and control over loan use in rural credit programmes in Bangladesh' *World Development*, Vol 24 (No.1):45-63
- Harriss, J. (1996) 'Between economism and post-modernism: reflections on research on 'agrarian change' in India' in D. Booth (ed) *Rethinking social development. Theory, research and practice* Harlow, Essex: Addison Wesley Longman.
- Harrison, E. (1997) 'Men in Women's Groups: Interlopers or Allies?' *Bulletin* Vol. 28 (3): 122-132
- Hashemi, S.M., Schuler, S.R., and A.P. Riley, (1996) 'Rural credit programs and women's empowerment in Bangladesh' *World Development* Vol.24 No.4: 635-653
- Hoogenboezem, G. (1997) *Some men really are useless. The role of participation in a women's project, empowerment and gender in the context of two Zimbabwean women's organisations* Occasional paper No. 56, Katholieke Universiteit Nijmegen, Germany.
- Jackson, C., (1996) 'Rescuing gender from the poverty trap' *World Development* Vol. 24 No. 3: 489-504.
- Jejheebhoy, S. (1995) *Women's education, autonomy, and reproductive behaviour. Experience from developing countries.*
- Jejheebhoy, S. 'Operationalising women's empowerment: the case of rural India' Paper presented at the seminar on female empowerment and demographic processes, Lund, 1997.
- Johnson, H. (1992) 'Women's empowerment and public action: experiences from Latin America' in Wuyts M., M. Mackintosh and T. Hewitt et al (eds) *Development Policy and Public Action* Oxford: Oxford University Press.
- Jones, C., (1986) 'Intra-household bargaining in response to the introduction of new crops: a case study of Northern Cameroon' in J.L. Mook (ed.)

- Understanding Africa's Rural Households and Farming Systems* Boulder, Colorado: Westview Press.
- Kabeer, N. (1991) 'Cultural dopes or rational fools? Women and labour supply in the Bangladesh garment industry' *European Journal of Development Research* No. 3.
- Kabeer, N. (1994) *Reversed Realities: Gender hierarchies in development thought* London: Verso Publications.
- Kabeer, N., (1997) 'Women, wages and intra-household power relations in urban Bangladesh' *Development and Change* Vol. 28: 261-302
- Kabeer, N. (1998) 'Can't buy me love? Re-evaluating gender, credit and empowerment in rural Bangladesh' IDS Discussion Paper, Sussex: Institute of Development Studies.
- Kabeer, N., (1999) The Conditions and Consequences of Choice, Reflections on the measurement of women's empowerment, Discussion Paper, DP 108, United Nations Research Institute for Social Development (UNRISD), Geneva
- Kabeer, N., (2000) *The Power to Choose: Bangladeshi women and labour market decisions in London and Dhaka*, Verso, London and New York.
- Kabeer, N., (2001) Conflicts Over Credit: re-evaluating the empowerment potential of loans to women in rural Bangladesh, *World Development* Vol 29, No. 1. pp 63-84, January 2001.
- Kishor, S. (1997) 'Empowerment of women in Egypt and links to the survival and health of their infants' Paper presented at the seminar on Female Empowerment and Demographic Processes, Lund, 1997.
- Kritz, M.M., P. Makinwa and D.t. Gurak (1997) 'Wife's empowerment and fertility in Nigeria: the role of context' Paper presented at the seminar on Female Empowerment and Demographic Processes, Lund, 1997
- Lukes, S. (1974) *Power. A Radical View* London: Macmillan.
- Lloyd, C. (1995) *Household structure and poverty: what are the connections* Population Council Working Papers No. 74. Population Council, New York.
- Mahila Samakhya (1996) *Beacons in the dark: a profile of Mahila Samakhya Karnataka* Published by Manila Samakhya, Bangalore, Karnataka.
- Mohanty, C.T. (1991) 'Under western eyes: feminist scholarship and colonial discourses' in C.T.
- Mohanty, A. Russo and L. Torres (eds) *Third World women and the politics of feminism* Bloomington and Indianapolis, Indiana University Press.
- Molyneux, M. (1985) 'Mobilisation without emancipation: women's interests, state and revolution in Nicaragua' *Feminist Studies* 11 (2): pp. 227-254

- Montgomery, R., Bhattacharya, D., and Hulme, D., 1996, 'Credit for the poor in Bangladesh' in D. Hulme and P. Mosley (eds.) *Finance against poverty* London: Routledge.
- Moore, H., (1994) *Is there a crisis in the family?* UNRISD Occasional paper No. 3, UNRISD, Geneva.
- Mukhopadhyay, M. (1998) *Legally dispossessed. Gender, identity and the process of law* Calcutta, Stree Publications.
- McElroy, M. (1997) 'The policy implications of family bargaining and marriage markets' in L. Haddad, J. Hoddinott and H. Alderman (eds) *Intra-household resource allocation in developing countries: methods, models and policy.* Baltimore: John Hopkins University Press
- Morgan, P. and B. Niraula (1995) 'Gender inequality and fertility in two Nepali villages' *Population and Development Review* Vol 21 (3).
- B. B. Niraula and P. Morgan (1996) 'Marriage formation, post-marital contact with natal kin and autonomy of women: evidence from two Nepali settings' *Population Studies* Vol 50 (1): 35-50
- Naripokkho, 1998 *Domestic violence in the Bangladesh* Research-in-progress
- Pahl, J. (1989) *Money and marriage* London: Macmillan
- Palmer, I. (1991) *Gender and population in the adjustment of African economies: planning for change* Geneva: ILO
- Pitt, M. and Khandker, S., 1995, 'Household and intrahousehold impacts of the Grameen Bank and similar targetted credit programs in Bangladesh', paper presented at workshop on "Credit programs for the poor: household and intrahousehold impacts and program sustainability" by the Education and Social Policy Department, Washington and Bangladesh Institute of Development Studies. Dhaka. Held at the Bangladesh Institute of Development Studies
- Rahman, R.I., 1986, 'Impact of Grameen Bank on the situation of poor rural women', BIDS Working Paper No. 1, Grameen Evaluation Project, Dhaka, Bangladesh Institute of Development Studies.
- Razavi, S. (1992) *Agrarian Change and Gender Power: A comparative study in South eastern Iran* D.Phil.dissertation, St. Antony's College, Oxford University, Oxford.
- Razavi, S. (1997) 'Fitting Gender into Development Institutions' *World Development* 25 (7):1111-1125
- Roberts, P. (1989) 'The sexual politics of labour in Western Nigeria and Hausa Niger' In K. Young (ed) *Serving two masters. Third World Women in Development* New Dehli: Allied Publishers

- Rowlands, J. (1997) *Questioning Empowerment* Oxford: Oxfam Publications
- Sathar, Z.A. and S. Kazi (1997) *Women's autonomy, livelihood and fertility. A study of rural Punjab* Islamabad, Pakistan Institute of Development Studies
- Schuler, S.R., Hashemi, S.M., Riley, A.P., and Akhter, A., 1996, 'Credit Programs, patriarchy and men's violence against women in rural Bangladesh' *Social Science and Medicine* Vol. 43 No. 12: 1729-1742
- Sen, A.K., (1985) Well-being, Agency and Freedom, *The Journal of Philosophy*.
- Sen, A.K., (1990) Gender and Co-operative Conflict, in I. Tinker (ed.) *Persistent Inequalities*, Oxford: Oxford University Press.
- Sen, G. and S. Batiwala, 'Empowering women for reproductive rights-moving beyond Cairo' Paper presented at the seminar on female empowerment and demographic processes, Lund, 1997
- Sen, G. (1993) 'Paths to fertility decline: a cross-country analysis' in P. Bardhan, M. Dattachaudri and T.N.Krishnan (eds) *Development and Change: Essays in Honour of K.N. Raj* New Dehli: Oxford University Press
- Sender, J. and S. Smith (1990) *Poverty, Class and Gender in rural Africa* London: Routledge
- Shaffer, P. (1998) 'Gender, poverty and deprivation: Evidence from the Republic of Guinea' *World Development*. Vol. 26. No. 12
- Silberschmidt, M. (1992) 'Have men become the weaker sex? Changing life situations in Kisii District, Kenya' *The Journal of Modern African Studies* Vol. 30 (2): 237-253
- Tsuya, N. (1997) 'Low fertility, marriage perceptions and gender relations in Japan: an intergenerational perspective' Paper presented at the seminar on Female Empowerment and Demographic Processes, Lund, 1997
- UNDP (1995) *The Human Development Report, 1995* Oxford: Oxford University Press
- Villarreal, M. (1990) *A struggle over images: issues on power, gender and intervention in a Mexican village* M.Sc. Thesis, University of Wageningen

## قدرتمند شدن زنان در جوامع مسلمان: جنسیت، فقر و دموکراتیزه شدن از درون

نوشته ویویان وی و فریدا شهید  
ترجمه اعظم خاتم

این مقاله اقتباسی است از گزارش نویسندگان دربارهٔ طرح تحقیق «قدرتمند شدن زنان در جوامع مسلمان، جنسیت، فقر و دموکراتیزه شدن از درون» که با اطلاع آن‌ها تلخیص شده و صرفاً بخش‌هایی از آن در این‌جا آورده شده است که به رویکرد نظری و تحلیلی این طرح می‌پردازد. افراد زیر در تهیه گزارش فوق به نویسندگان مشاوره داده‌اند: ماریا جسچاک، خدیجه زهیر، کاترین چو، سرویاتی ادینو، هما هودفر، کازارخان، سلما سافیتی راهیان و امی سیم.

### ۱. پرسش‌های نظری

در حال حاضر قدرت‌یابی زنان بیش از پیش همچون عاملی مهم در کاهش فقر و سرعت بخشیدن به رشد اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است. در میان فعالان توسعه و سیاست‌گذاران این نگرانی وجود دارد که: «به‌رغم توافق گسترده‌ای که بر سر چیستی اولویت‌های مربوط به قدرت‌یابی زنان

حاصل شده است درک اندکی از چگونگی رسیدن به آن وجود دارد.<sup>۱</sup> برای تحقق یکی از اهداف توسعه هزاره، یعنی «بالا بردن سطح برابری جنسیتی و توانمند ساختن زنان» که «پیش‌نیاز کاهش فقر و دسترسی به همه اهداف توسعه هزاره است» نیازی فوری به جبران این خلأ وجود دارد.<sup>۲</sup>

«قدرتمندی» قابلیت افزایش یافته‌ای است برای گرفتن تصمیمات مستقل و خودمختار که روابط قدرت نابرابر را تغییر می‌دهد. قدرتمند شدن زنان ربطی به مداخلات مرسوم و از بالا ندارد، زیرا این نوع مداخلات ساختارهای قدرتی را که بین زنان و نهادهای دولتی قرار گرفته است نادیده می‌گیرند. برای حل این مشکل، ما توجه خود را به نیروهای سطح میانی معطوف می‌کنیم که سازنده نظام‌های جنسیتی‌اند. نظام‌هایی که قدرت‌یابی زنان ضرورتاً در درون آن‌ها پدید می‌آید.

به عبارت دیگر، خودمختاری بسیاری از زنان توسط ساختارهای خاص قدرت که آن‌ها را احاطه کرده، محدود شده است. سیاست‌ها و برنامه‌های ملی که حامی قدرتمندسازی زنان هستند، از جمله برنامه عمل پکن، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض از زنان و اهداف توسعه هزاره در صورتی که هنگام اجرا، با مانع ساختارهای قدرت موجود بین زنان و نهادهای دولت مواجه شوند، تأثیرگذار نخواهند بود.

بنابراین شناخت ماهیت این ساختارهای قدرت و راه‌هایی که اعمال قدرت را در زندگی واقعی زنان بی‌اثر می‌کنند بسیار ضروری است. بدون بذل توجه و پذیرش موجودیت داشتن این ساختارها و روابط قدرت و شیوه اعمال آن، صرف‌التمام به تنظیم سیاست‌های بی‌عیب و نقص و

1. DFID, "Factors that enhance Women's empowerment", Research Program Consortia, Invitations to Tender, Background Document, 2005.

2. The UK's contributions to achieving the Millennium Development Goals, 2005, London: HM Government, p. 28.

مناسب‌تر در سطح کلان، عملی ناکافی و حتی بیهوده خواهد بود. به هر حال این شیوه‌های اعمال قدرت ناتوان‌ساز که به دلایل مختلف رخ می‌دهند معمولاً در سیاست‌ها، برنامه‌ها و مداخلات توسعه‌ای نادیده گرفته می‌شوند. علت این امر چیست؟ علت آن است که این نیروهای ناتوان‌ساز در اغلب موارد، به عوض آن‌که در سطوح کلان عمل کنند، در سطوح میانی عمل می‌کنند. بین سطوح میانی و کلان از نظر قلمرو اعمال قدرت تفاوت اساسی وجود دارد. قدرتی که در سطح کلان اعمال می‌شود، قدرت حکومت است که در کل قلمرو کشور قابلیت اعمال دارد. حال آن‌که قلمرو اعمال قدرت در سطح میانی محلی است و تنها در بخش‌هایی از کشور، برای مثال در برخی استان‌ها، شهرستان‌ها، روستاها و خانوارها قابل اعمال است. معمولاً فرض می‌شود سطح کلان، سطح میانی را، یعنی استان‌ها، نواحی و غیره را به عنوان بخشی از دولت در دل خود دارد، پس دیگر نیازی به شناخت روش‌های اعمال قدرت در سطح میانی نیست. بر اساس این منطقی تصور می‌شود که اگر حکومت در سطح کلان روشی عادلانه پیش گرفته، سطوح پایین‌تر حکومت نیز عیناً همان کار را انجام می‌دهند.

یکی دیگر از علل عمدتاً ساختاری کم‌توجهی به سطح میانی آن است که دقیقاً در این سطح است که دولت و جامعه به هم ارتباط پیدا می‌کنند. آن دسته از دانشمندان علوم اجتماعی که موضوع تمرکزشان بررسی عملکرد دولت است، (یعنی متخصصان علوم سیاسی) یا آنان که بر عملکرد جامعه متمرکزند (یعنی جامعه‌شناسان)، عموماً از این ارتباط غفلت می‌ورزند. یکی از معدود متفکرانی که به این ارتباط دولت و جامعه توجه داشته‌اند هابرماس است، که آن را «حوزه عمومی» می‌نامد. البته او «حوزه عمومی» را هم چون نیروی نامتخاصم قلمداد می‌کند که، در وضعیت ایده‌آل [در جهان واقعی این چنین نیست] «متشکل از افرادی است که به واسطه منافع خصوصی‌شان [و نه برای احراز منفعت‌های



جمعی | به مثابه یک جمع گرد هم آیند و نیازهای جامعه را با صراحت به دولت اعلام کنند (هابرماس ۱۹۶۲: ۱۷۶) این مفهوم پردازی از ارتباط جامعه و دولت به گفتمان توسعه نفوذ کرده است. این روزها سخن از جامعه مدنی به عنوان نیازی مبرم و امری مطلوب همه جا به گوش می رسد، در حالی که خود «جامعه» کاملاً نادیده گرفته می شود.

عواقب غفلت از «جامعه» برای ما پرمخاطره است زیرا جامعه همواره نامتخاصم یا حتی بی طرف نیست. حوزه عمومی، در مذاکرات اش با دولت، همواره بنا بر آنچه خیر و مصلحت همه اعضای جامعه است عمل نمی کند. و قابل توجه است که دولت هم همیشه در کل قلمرو سرزمینی خود آن طور که تصور می شود قدرتمند نیست.

تجربیات جوامع مختلف حاکی از آن است که ساختار و روش های اعمال قدرت در سطح میانی می تواند دارای استقلال نسبی از دولت مرکزی بوده و در مواردی حتی موجودیت آن را تهدید کند. برای مثال برنامه های ملی - مذهبی یا قومی - محلی که در برخی کشورها به منظور تشکیل واحدهای سیاسی خودمختار تدوین شده است، بی شک ابعاد جنسیتی دارند. اسلام گرایان این کشورها که رویای تشکیل یک امپراتوری را در سر می پرورند، برنامه سیاسی خود برای ساختن «زن مسلمان» را به عنوان پایه و اساس «دنیای اسلامی» عادلانه و به تصور خود تغییرناپذیر، همچون یک تکلیف تلقی می کنند.

هرچه دولت در این کشورها در پاسخ گویی به شهروندان و انجام وظایف خود در قبال آنها ناتوان تر باشد، فضای بیشتری برای رقبا در طرح ادعای های سیاسی و جلب هواداری و آرای مردم مهیا می شود. این رقبا از جمله اسلام گرایان سیاسی که ناسیونالیست مذهبی تلقی می شوند و همچنین ناسیونالیست های قوم گرا مدعی اند که مؤمنان و اقوام، به مثابه «ملت تشکیل شده بر پایه خواست و نیت» محق اند، مستقل از دولت - ملت موجود، دولت های خودشان را تشکیل دهند. در این بستر،

فرهنگ، مذهب، هویت قومی و تاریخ همه به ابزارهای ایدئولوژیک مؤثری برای جلب آرای رأی دهندگان بدل می شوند.

رقبای دولت در سطح میانی بیش از سطوح دیگر فعال هستند، زیرا سطح میانی هم از مراکز قدرت کلان فاصله دارد و هم در عین حال فرصت‌های اجتماعی و فرهنگی زیادی برای مداخله در زندگی افراد و خانوارها در سطح خرد فراهم می‌کند. بنابراین در سطح میانی ما شاهد اعتراضات و ائتلاف‌ها بین بازیگران محلی دولتی و کنش‌گران رقیب دولت و همچنین نیروهای غیردولتی هستیم. این اعتراض‌ها و ائتلاف‌ها بستری را شکل می‌دهد که توانمندسازی یا ناتوان‌سازی زنان در آن به وقوع می‌پیوندد. وقتی نیروهای رقیب دولت، ساختارهای میانی قدرت را تسخیر کنند، حتی اگر سیاست‌های عادلانه‌ای به نفع زنان تنظیم شده باشد، در صورتی که با برنامه سیاسی آن‌ها خوانایی نداشته باشد، متوقف می‌گردد. در این شرایط تلاش برای توصیه‌های سیاست‌گذاری مناسب در سطح کلان نامناسب و در واقع بیهوده خواهد بود.

جالب آن است که گاهی سیاست‌های تمرکززدایی که علی‌القاعده باید به استقرار حکمرانی خوب یاری کند موجب قدرت‌گیری کنش‌گران رقیب دولت در ساختارهای میانی قدرت شده است. برای مثال، در اندونزی، سطح میانی قدرت، به‌ویژه استان‌ها و مناطق، تحت حکمرانی محلی قرار گرفتند و پیامد ناخواسته این تمرکززدایی آن بود که اسلام‌گرایان سیاسی در این سطح قدرت یافتند. تا یکی دو سال پیش، در ۹ شهر از ۵ استان این کشور قوانین شریعت استقرار یافته بود، در حالی که در حال حاضر در حدود ۲۰ شهر، قوانین محلی مردم، به‌ویژه زنان، را مکلف به تبعیت از قواعدی می‌کنند که اسلامی فرض می‌شوند. در اجتماعات مسلمان چین، تمرکززدایی و خصوصی‌سازی آموزش، ابتکار محلی تأسیس مدارس مذهبی را به همراه آورده و این امر الگوهای «اخلاق مرتبط با زنان» و تحرک اجتماعی آنان را تحت تاثیر قرار داده است. این‌ها

مسائل مهمی را پیش روی محققان مسائل زنان در این کشورها قرار می‌دهد. ضرورت دارد که به نیروهایی که هم اکنون در سطح میانی عمل می‌کنند، به‌ویژه به چگونگی شکل‌گیری نظام‌های جنسیتی توسط عوامل محلی دولت، کنش‌گران رقیب و عوامل غیردولتی توجه جدی شود. این مناسبات قدرت جنسیتی شده محلی زمینه‌ای را شکل می‌دهند که قدرتمند شدن یا ناتوان‌سازی زنان در آن رخ می‌دهد.

با توجه به مطالعات کنونی این سؤال همچنان مطرح است که سیاست‌های کلان حامی زنان تا چه حد زندگی واقعی آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحقیقات جدید باید به این سؤال پاسخ دهد که چگونه سیاست‌ها ناگزیر به واسطه فعالیت‌های سطح میانی قبل از رسیدن به زنان تصفیه می‌شوند؟ و فعالیت‌های زنان چگونه با ساختارهای سطح میانی تعامل می‌کند؟ و این فعالیت‌ها چه تأثیری بر سیاست‌ها دارند؟

جالب آن‌که در بسیاری از مباحث توسعه، حتی با آن‌که اصطلاحات «قدرتمند شدن» و «قدرتمندسازی زنان» رواج یافته است و تلاش قابل توجهی برای سنجش توانمندی زنان صورت می‌گیرد، بحث درباره توانمندسازی بیش از پیش از ساختارهای قدرت، روابط قدرت و روش‌های اعمال قدرت که بر زندگی واقعی زنان تأثیر می‌گذارد تفکیک شده است. در حالی که به اعتقاد ما قدرت در همه روابط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی نهفته است و فقدان نسبی قدرت در میان زنان ناشی از عدم دسترسی آن‌ها به امکانات آموزشی و بهداشتی و دیگر مهارت‌ها و امتیازها نیست، بلکه این بی‌قدرتی ناشی از فرایند ناتوان‌سازی تحمیل شده توسط ساختارهای قدرت محاط بر آن‌هاست.

بالا رفتن سطح تحصیل و شاخص‌های بهداشتی ممکن است وضعیت زنان را بهبود بخشد ولی مستقیماً بر قدرتمند شدن زنان در ساختارهای قدرتی که در آن قرار دارند اثری ندارد. بدون تردید آن بخش از مداخلات توسعه‌ای که به‌طور مؤثر فشار نابرابری‌ها را کاهش می‌دهند

دسترسی زنان را به عناصر سازنده قدرت افزایش می دهد و در این شرایط گفتارهای عمومی و قوانین مدافع زنان به ایجاد محیطی مساعد که عاملیت زنان را به نحو قابل ملاحظه‌ای بالا می برد کمکی مؤثر می نمایند. اما این عوامل اصلاحی و بهبوددهنده صرفاً شرایطی را فراهم می آورند که تحت آن تنها احتمال این که زنان قادر شوند بر حقوق خود تأکید کنند بیشتر می شود. این عوامل به خودی خود روابط موجود قدرت را تغییر نمی دهند و در عمل قدرت یابی زنان را آن طور که باید و شاید به ارمغان نمی آورند. اصلاح صرف شرایط محیطی، بدون ساختار بندی مجدد و بنیادی روابط قدرت تنها به روابط قدرت موجود شکلی تازه می بخشد.

به اعتقاد ما قدرت امری رابطه‌ای (نسبتی) است، و نه فقط «چیزی که افراد بتوانند به مقادیر کم و یا زیاد آن را تصاحب کنند» (یانگ<sup>۱</sup>، ۳۱: ۱۹۹۰) «قدرت پدیده‌ای کیفی است که نیروهای متنازع آن را شکل می دهند نه کمیتی که بتوان مقادیر بیشتری از آن را در اختیار گرفت.» بنابراین، ما به مسئله سنجش قدرت از این جهت نمی پردازیم که گویی چیزی کمیت بردار است که برای توانا ساختن زنان به آنان داده می شود. مسئله ما بیشتر پرداختن به «توانایی زنان برای تصمیم گیری مستقل است که موجب تغییر رابطه قدرت نابرابر می شود.» دو جزء این عبارت نیازمند توضیح است: ۱. توانایی زنان برای تصمیم گیری مستقل ۲. تغییر رابطه قدرت نابرابر.

چگونه زنان توان تصمیم گیری مستقل می یابند؟ منابع استقلال آنها چیست؟ به اعتقاد ما زنان تنها به واسطه عاملیت یافتن خود قدرتمند می شوند، یعنی به واسطه تصمیم گیری و اقدام به عنوان فاعلان امر قدرت یابی خود. فرایند قدرتمند شدن صرفاً تصویر

معکوس فرایند ناتوان‌سازی نیست. گرچه ممکن است زنان به‌مثابه موضوع‌های [آبژه] قدرت استیلا یافته دیگران ناتوان شده باشند اما نمی‌توانند از همان مسیر قدرتمند گردند: یعنی نمی‌توانند صرفاً موضوع [آبژه] توانمندی باشند. شکل‌های تصنعی قدرت‌یابی در واقع ناتوان‌سازی در لباس مبدل است و دوران سلطه نگرش خیره‌ای را به یاد می‌آورد؛ توانمندی چیزی نیست که کسی به دیگری اهدا کند.

مبنای اعتقاد فوق این است که زنان خود باید با ساز و کارهای قدرت که موجب ناتوانی‌شان شده مقابله کنند و آن‌ها را قواعدی مشروع، کهن و خدادادی که خواهی نخواهی باید در مقابل آن تسلیم گردید تلقی نکنند. بدون انکار درونی و آگاهانه آن ساز و کارها، حتی اگر روابط نابرابر قدرت و ساختارهای موجود اصلاح شوند و یا حتی اگر توسط نیروهای بیرونی ریشه‌کن شوند دوباره ممکن است حتی توسط زنانی که ناخودآگاه آن روابط و ساز و کارها را به‌مثابه نظم اجتماعی مشروع یا فرهنگ پذیرفته‌اند بازتولید شوند. چگونه زنان به لحظه موعود قدرتمندی می‌رسند؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش از گفته فرییره الهام می‌گیریم (فرییره<sup>۱</sup>)، (۱۹۷۰: ۳۱):

برای آن‌که سرکوب‌شدگان بتوانند وارد مبارزه برای آزادی خود شوند، نباید ساختار، نظام، یا نهاد سرکوب را همچون دنیایی بسته بینگارند که راه خروجی ندارد بلکه باید آن را موقعیتی محدودکننده بدانند که می‌توانند تغییرش دهند. این استنباط برای آزادی ضروری است ولی کافی نیست. این امر باید به نیروی محرک اقدام‌رهایی‌بخش بدل شود. سرکوب‌شدگان زمانی بر تناقضی که به آن دچارند غلبه می‌کنند که این استنباط آن‌ها را به

خدمت مبارزه برای رهایی خود درآورد.

وظیفه اصلی در این زمینه ایجاد و بهبود بخشیدن به شرایطی است که توان اندیشیدن و تأمل و تدبیر زنان را به گونه‌ای افزایش دهد که اندیشه‌ها و تأمل و تدبیرهاشان در عمل آن‌ها را به اقدام برای قدرت‌یابی خودشان رهنمون شود. اما روند عملی اندیشه و تأمل و اقدام ضرورتاً سفری است که آن‌ها خود نباید عازم آن شوند<sup>۱</sup>. آنچه دوستان و حامیان می‌توانند انجام دهند تدارک ملزومات مناسب سفر آن‌ها است؛ ما نبایستی حمایت را با عزیمت به سفر اشتباه بگیریم.

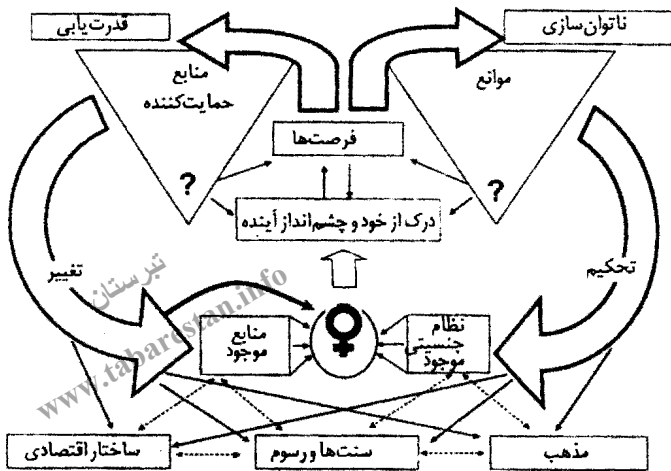
اما چگونه می‌توانیم بفهمیم که آیا زنان عملاً به ساختارهای قدرتی که آن‌ها را در برگرفته می‌اندیشند یا نه؟ و آیا در برابر آن‌ها اقدامی می‌کنند؟ معیار ما تغییر روابط نابرابر قدرت است که پیامد تأمل و تدبیر و اقدام زنان است. توانمندی زنان زمانی که واقعاً رخ دهد، به‌طور اجتناب‌ناپذیری روابط قدرت موجود را بی‌ثبات و دگرگون خواهد کرد. موضوع اصلی در قدرت‌یابی زنان، تغییر روابط جنسیتی شده قدرت است، یعنی روابطی که زنان را به گونه‌ای روشمند و با حساب و کتاب ناتوان می‌سازد. راه میان‌بر جادویی وجود ندارد تا از آن

۱. بدبین‌ترها شاید بپرسند که آیا زنان بی‌سوادی که در فقر به سر می‌برند فرایند تأمل و تدبیر را درک می‌کنند و آیا این فرایند اساساً برای آنان ارزشی دارد: مطالعات مقدماتی ما در بالا کامبیا، منطقه‌ای در ماکاسار اندونزی نشان می‌دهد که حتی زنان فقیر و بی‌سواد به ضرورت وجود فضایی برای بحث و تبادل نظر که موجب رساندن صدای آن‌ها به گوش دیگران می‌شود آگاهند. این محل موقعیت ویژه‌ای دارد. اکنون در این دهکده قوانین شریعت با سخت‌گیری بسیار اعمال می‌شود به حدی که «پلیس شریعت» در آن شکل گرفته است. زنان این دهکده می‌گفتند ما اگرچه آموزش کافی نداریم و دیگر ادامه تحصیلات رسمی برای آن‌ها «بسیار دیر» شده است. مع هذا خواهان بحث بیشتر هستیم. (نظیر مباحثه‌های گروهی که ما با آن‌ها داشتیم) آن‌ها می‌گفتند بحث ما را قادر می‌کند درباره موضوعاتی چون حجاب اجباری حرف بزنیم و صدای خود را در دهکده به گوش همه برسانیم.

طریق زنان با اجتناب از درگیر شدن با مسائل بنیادی قدرت توانمند گردند. زنان با تردستی و ترفندهای زیرکانه قدرتمند نمی‌شوند.

البته این پرسش همچنان باقی است که آیا پدید آمدن گسست در ترتیبات و سازوکار قدرت موجود، که بر اثر اقدامات مستقل زنان پدید می‌آید، به تغییر ترکیب ساختار قدرت به نفع زنان منجر می‌شود یا به نوعی عقب‌گرد؟ این سؤال به واقع سؤال مهمی است و پاسخ آن در این نکته نهفته است که با حمایت مناسب می‌توان تضمین کرد که ساختارهای قدرت به‌طور پایداری تغییر یافته و به ترکیب‌های عادلانه‌تر جنسیتی بدل شود. به این منظور باید روش‌های موفق قدرتمند شدن زنانی را که قادر بوده‌اند ساختارهای ناتوان‌ساز را تغییر دهند مستند و تحلیل و ترویج و تبلیغ کرد. نقش مؤثر زنانی را که عاملان درونی<sup>۱</sup> مبارزه با ساختارهای ناتوان‌کننده و پیش‌برنده دموکراسی هستند نشان داد و بدان اعتبار قانونی بخشید و در جهت تقویت‌اش کوشید. توان تحلیل شرایط و ایجاد ائتلاف‌های استراتژیکی را به وجود آورد که تحقیق و اقدام تغییرگرا را تسهیل می‌کند. راه‌هایی را که از طریق حکومت‌گری خوب، دموکراتیزاسیون و توسعه عادلانه می‌توان نقش مؤثر و فعال زنان را تقویت کرد و از آن حمایت نمود به دقت تعریف کرد. نمودار زیر نشان می‌دهد عناصر مختلفی که در قدرت‌یابی یا ناتوان‌سازی زنان دخیل‌اند چه ربط نظام‌مندی با هم دارند.

۱. درونی و بیرونی مفاهیمی نسبی هستند «نیروی درنی» همه زنان ساکن جوامع مسلمان از جمله زنان غیرمسلمان این جوامع را در بر می‌گیرد. «بیرونی‌ها» آن‌هایی هستند که خارج از متن این جوامع قرار دارند، چه آن‌ها که در برابر این متن مقاومت می‌کنند چه آن‌ها که طرد شده‌اند.



نمودار ۱. مسیری که یک زن برای قدرتمند شدن طی می‌کند و حمایت‌ها و موانع

فرا روی او

همان‌طور که نمودار شماره یک نشان می‌دهد بهره‌مندی زنان از فرصت‌های موجود - اگر اصولاً فرصتی وجود داشته باشد - مشروط به شرایطی است. از جمله این‌که این فرصت‌ها از طریق ساختارهای حمایتی قابل دسترس شوند، نیروهای بازدارنده آن قدر قوی نباشند که بتوانند جلوی فرصت‌ها را بگیرند و زنان خود این فرصت‌ها را مرتبط با مسیر دلخواه آینده خود بدانند.

تأکید ما بر عاملیت زنان در روند قدرتمند شدن در وهله اول ناشی از آن است که اسلام‌گرایان سیاسی و دیگر پدرسالاران در جوامع مسلمان مدعی‌اند قدرت‌یابی زنان امری نامشروع و وارداتی است و تلاش جدی زنان جهت کسب حقوق خود در این جوامع اغلب با خشونت سرکوب می‌شود. از سوی دیگر توانمندی زنان از طریق روش‌های بومی در شرایطی که گروه‌های سیاسی به واسطه ناتوان‌سازی زنان در صدد تشکیل حلقه‌های بسته حامیان خود هستند یک نیروی متعادل‌کننده فرهنگی مهم



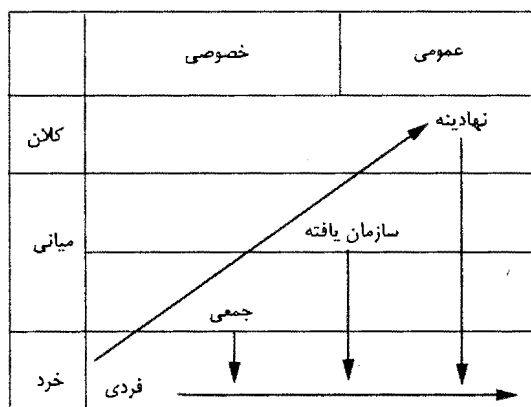
محسوب می‌شود. قدرتمند شدن زنان در چنین وضعیت‌هایی روند دموکراتیزه شدن از درون را پیش می‌برد. باید این باور غلط نهفته در سیاست‌های کلان که رابطه مردم با روند توسعه را همچون رابطه «بیمار» و دارو تلقی می‌کند بی‌اعتبار شود.<sup>۱</sup> این بی‌توجهی به عاملیت مردم، شالوده‌قدرتمند شدن را از بین می‌برد و موجب شکست مستمر سیاست‌های توسعه‌ای می‌شود. بنابراین باید بر استراتژی‌های بومی<sup>۲</sup> زنان برای قدرت‌یابی در جوامع مسلمان متمرکز گردید تا با تضعیف فرهنگی که اسلام‌گرایان سیاسی به منظور محروم ساختن زنان از الگوهای جایگزین برای یافتن نقش مؤثر بر آنان تحمیل می‌کنند مقابله شود.

زنان دیر زمانی است که روش‌های بومی را برای مذاکره درباره حقوق خود در جوامع مسلمان به کار گرفته‌اند. از آن‌جا که بسیاری از این مبارزات جنبه انفرادی داشته این استراتژی‌ها عمدتاً ثبت نشده است، و تلاش‌های آن‌ها با خشونت و تحت عنوان سنت یا مذهب سرکوب شده است. مستندسازی استراتژی‌های درون‌زای زنان برای قدرتمند شدن فردی و جمعی در بسترهای متفاوت اجتماعی، دانش جدیدی درباره تحولات پایین به بالا خلق می‌کند. این تحولات، در همراهی با صداهای درونی که خواست‌شان پاسخ‌گو شدن دولت و حقوق برابر است، به نوبه خود موجب تقویت دموکراتیزه شدن از درون می‌گردند. برای آن‌که پایه‌های این روند دموکراتیزه شدن به خوبی مستقر

۱. آمارتیا سن می‌گوید: اگر بخواهیم از یک تمایز قرون وسطایی استفاده کنیم باید بگوییم ما نه تنها بیمارانی هستیم که نیازمند مراقبتیم، بلکه عاملانی هستیم که از دیمان برای تصمیم‌گیری درباره ارزش‌ها و نحوه پی‌گیری آن‌ها بسیار فراتر از تحقق نیازهایمان می‌رود (۲۰۰۴:۱). همچنین نگاه کنید به آمارتیا سن (۱۹۹۹).

۲. واژه «بومی» به تلاش‌های زنان برای احقاق حقوق در شرایط اجتماعی-فرهنگی جوامع خود دلالت می‌کند، بر آن‌که بخواهد هویت بومی خاصی را به زنان نسبت دهد.

شود، زنان باید نه تنها در سطح فردی بلکه بیشتر در سطح عمل جمعی نقشی مؤثرتر بر عهده گیرند. تحقیقات جدید باید به پرسش‌های زیر پاسخ دهد که در چه زمانی استراتژی‌های قدرت‌یابی زنان از شکل ابتکارات فردی به تلاش‌های جمعی که به صورت ملموس تحقق می‌یابند تغییر می‌یابد؟ چه وقت این تلاش‌های جمعی خصیصاتی سازمان‌یافته‌تر و در نتیجه دائمی‌تر به خود می‌گیرند، به‌ویژه به واسطه تشکیل و حفظ گروه‌های زنان که بالقوه امکان دگرگون کردن ساختارهای ناتوان‌ساز را دارند؟ در چه زمانی این تغییرات سازمان‌یافته چنان ریشه می‌گیرد که حق زنان به خودمختاری به عنوان یک شهروند برابر در همه سطوح دولت و جامعه نهادینه می‌گردد؟ سرانجام چه موقع روند تحولات برعکس شده و شکل‌های جمعی‌تر و عمومی‌تر اقدام زنان به حوزه فردی و خصوصی عقب می‌نشینند؟ نمودار ۲ تصویری از این فرایند را نشان می‌دهد.



نمودار ۲. مقیاس قدرتمند شدن زنان از سطح فردی به سطح نهادینه‌شده

۲. به کار گرفتن پرسش‌های نظری در فهم موضوع قدرتمند شدن در عمل ما در پی فهم اقداماتی هستیم که زنان به واسطه آنها خود را در مقابل نیروهای ناتوان‌ساز که اغلب از طریق مذهب و فرهنگ مشروعیت می‌یابند قدرتمند می‌سازند. این اقدامات در عین حال شامل راه‌های متنوعی است که از اسلام برای مشروعیت بخشیدن یا سلب مشروعیت از امور به نفع یا علیه زنان استفاده می‌شود. این پرسش‌فراگیر مثل نخ تسبیحی همه مسائل، موضوعات و حوزه‌های تحقیق را به هم پیوند می‌زند.

برای تعمیق بحث تمایزی را که بین اصطلاحاتی چون مسائل (Issues) موضوعات (Themes) و حوزه‌ها، (Domains) قائل شده‌ایم شرح می‌دهیم. «مسائل» محل‌های نزاعی هستند که در آنها شیوه‌های اعمال قدرت که بر قدرتمند شدن یا ناتوان‌سازی زنان اثر می‌گذارند، بی‌اثر می‌شوند. بنابراین، «مسائل» امور مرتبط با منازعات بر سر قدرت را در بر دارد که نتیجه آن می‌تواند قدرت‌یابی یا ناتوان‌سازی زنان باشد. مسائل اصلی عبارتند از: مقاومت و اجتناب زنان از خشونت جنسیتی و تلاش برای موقوف و متوقف ساختن آن، دسترسی بیشتر و نظارت زنان بر امکانات و منابع قدرت، ارائه تفسیرها و سازه‌های جدید برابری جنسیتی یا استفاده از منابع فرهنگی و مذهبی توسط زنان برای مشروعیت بخشی به احقاق حقوق‌شان و سرانجام دسترسی و استفاده از مجاری و مجامع قدرت جهت احقاق حقوق خود و شرکت در روند تصمیم‌گیری.

«موضوعات» خوشه‌ای از «مسائل» هستند که در نتیجه تلاقی روش‌های اعمال قدرت حول نیروهای پیش‌راننده معینی جمع شده‌اند. بنابراین، موضوعات گره‌گاه‌ها و محل تلاقی روش‌های اعمال قدرت هستند. موضوعات گره‌گاهی در مباحث بعدی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

«حوزه‌ها» به بسترهایی اطلاق می‌شود که منازعات قدرت در آن جریان دارند. برای مثال حوزه اقتصاد، حوزه بهداشت، حوزه آموزش، حوزه مذهب، حوزه فرهنگ و غیره. حوزه‌ها عرصه‌هایی هستند که منازعه بر

سر قدرت در آنجا صورت می‌پذیرد. عملی در خود حوزه‌ها رخ نمی‌دهد، بلکه عاملان و فعالان بشری در آن‌ها در تقابل یا ائتلاف با یکدیگر عمل کنند. به اعتقاد ما قائل شدن به تمایزات مذکور بین مسائل، موضوعات، و حوزه‌ها مهم است، زیرا غالباً در مباحث توسعه، بحث دربارهٔ حوزه‌ها را به موضوع اصلی بحث دربارهٔ قدرتمند شدن زنان تبدیل می‌کنند، در حالی که در دنیای واقعی حوزه‌ها تنها بستری برای وقوع کنش‌های توانمندساز و یا ناتوان کنندهٔ انسان‌هاست. همان‌طور که بعداً خواهیم دید، دستاوردهای زنان در یک حوزه خود به خود به سایر حوزه‌ها سرایت نمی‌کند، به این علت ساده که روش‌های اعمال قدرت ممکن است در حوزه‌های مختلف متفاوت باشد. بنابراین مهم آن است که تمرکز را بر منازعات واقعی بر سر قدرت قرار دهیم و نه بر بسترهایی که این منازعات ممکن است در آن‌ها شکل بگیرد یا نگیرد. با تمرکز بر «مسائلی» که منازعات قدرت بر سر آن‌ها جریان دارد و گره‌گاه‌هایی که محل تلاقی روش‌های متفاوت اعمال قدرت‌اند، نه تنها ترسیم جایگاه نیروهای اجتماعی امکان‌پذیر می‌شود بلکه نقشهٔ روابط قدرت موجود و جایگاه زنان در آن ممکن خواهد شد. قدرت‌یابی زنان ضرورتاً در درون این روابط رخ خواهد داد. بدین طریق ما قادریم انواع منابع حمایتی را که زنان جهت فائق آمدن بر منابع محدودیت‌ها به کار گرفته‌اند و تأثیرات کوتاه‌مدت و بلندمدت آن‌ها را شناسایی کنیم. این شناسایی دقیق عوامل، منابع، نهادها و تأثیرات حمایتی یا محدودکننده آن‌ها بر زنان مستقیماً تجزیه و تحلیل ما را از ذی‌نفعان و بازیگران در تدوین استراتژی ارتباطی غنی خواهد کرد. در زیر به توضیح بیشتر پیرامون «مسائل» و حوزه‌ها که در تحقیق دربارهٔ قدرتمند شدن زنان اهمیت دارد می‌پردازیم.

#### مسائل اصلی

جدول ۱ مسائل اصلی در منازعه با قدرت را نشان می‌دهد. موارد فوق به این دلیل به عنوان «مسائل» کلیدی مطرح است که ما باور داریم روند

قدرتمند شدن ضرورتاً در شرایطی رخ می‌دهد که ۱. زنان در شرایطی عاری از خشونت زندگی کنند، ۲. دسترسی و کنترل فزاینده‌ای بر منابعی که قدرت در آن نهفته است داشته باشند، ۳. مشروعیت نظام‌ها و ساختارهای موجود را از طریق مبارزه با اقتدار نهادها، روندها، و یا افراد خاصی که متولی آن‌ها هستند انکار کنند، ۴. به سازوکارهای تصمیم‌گیری موجود دسترسی داشته و از آن استفاده کنند یا مکانیزم‌های جدیدی پدید آورند. مسائل کلیدی باید با تأکید بر سطح میانی مورد بررسی قرار گیرد که شامل بسترهای محلی شده قدرت است؛ یعنی جایی که کارگزاران دولتی، عوامل و فعالان رقیب و موازی دولت، و کنش‌گران غیردولتی در تقابل یا در ائتلاف با یکدیگر عمل می‌کنند.

جدول ۱. چهار مسئله کلیدی منازعه قدرت

<p>استراتژی‌های قدرت‌بخش به زنان در راه احقاق حقوق خود</p>	<p>در مقابل</p>	<p>سازوکارهای مهار که نیروهای ناتوان‌ساز آن‌ها را به کار می‌گیرند</p>
<p>مقاومت و اجتناب زنان از خشونت جنسیتی و تلاش برای موقوف و متوقف ساختن آن</p>		<p>۱. شکل‌های مختلف خشونت مبتنی بر جنسیت</p>
<p>دسترسی بیشتر و کنترل زنان بر امکاناتی که منابع قدرت را در بر دارد و می‌تواند برابری بیشتری در توزیع جنسیتی قدرت را فراهم کند.</p>		<p>۲. توزیع نابرابر منابع، شامل محدود کردن زنان در دسترسی و کنترل منابع</p>
<p>تفسیرهای برابری جنسیتی توسط زنان با منابع فرهنگی و مذهبی‌ای که تفسیر آن‌ها از حقوق خود را مشروعیت بخشیده و در نتیجه قدرت کسب شده جدید را به اقتدار مورد وفاق گستره وسیعی از زنان تبدیل کند.</p>		<p>۳. شیوه‌های مشروعیت‌بخشی به ناتوان‌سازی زنان از جمله تفاسیر ضدزن از فرهنگ و مذهب</p>
<p>دسترسی و استفاده از مجاری و مجامع مذکور جهت احقاق حقوق خود و شرکت در روند تصمیم‌گیری</p>	<p>۴. محروم ساختن و طرد زنان از مجاری دسترسی به قدرت و مجامع تصمیم‌گیری</p>	

مقاومت و اجتناب زنان از خشونت مبتنی بر جنسیت و ریشه‌کن ساختن آن انتخاب‌ها، گفتارها و استراتژی‌های زنان در مقابله با خشونت جنسیتی باید به مثابه نوعی ابزار کنترل مستند شود و واکنش زنان با توجه به زمینه‌های محلی سیاسی، فرهنگی و تاریخی تحلیل گردد و عوامل حمایتی یا محدودکننده مؤثر بر قدرت انتخاب‌گزینه‌های مختلف توسط آن‌ها به نحو مؤثر و کارآمد بررسی شود. در اندونزی، ایران و پاکستان، نظام قانونی یک عامل محدودکننده است که نظام‌های قدرت جنسیتی نابرابر را تقویت کرده و خشونت جنسیتی را تحمل می‌کند اما در عین حال برخی قوانین این امکان بالقوه یا عملی را نیز دارند که از زنان در برابر خشونت حمایت کنند. در اندونزی، چین و جاهای دیگر تنش‌هایی بین قوانین سکولار و تفاسیر ارائه شده توسط دادگاه‌های محلی مبتنی بر شریعت وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد.

#### دسترسی و نظارت فزاینده زنان بر منابع سازنده قدرت

پرسش اصلی در این زمینه این است که زنان چگونه بر منابعی که امکان بالقوه قدرتمند ساختن آن‌ها را دارد دسترسی و اختیار می‌یابند. به نظر ما دو گونه از منابع اهمیت دارد: اول، منابع معیشتی، دسترسی به اشتغال (از جمله فرصت‌های اشتغال در خارج)، دسترسی و کنترل بر درآمد و سرمایه و دوم فرصت‌های آموزشی (به معنای دسترسی به آموزش رسمی)، دسترسی به اطلاعات و دانش (از جمله کتاب و نشریات و جلسات عمومی) و منابع فرهنگی و اجتماعی (از جمله دانش مذهبی). دسترسی و کنترل زنان بر منابع معیشت نقشی بنیادی در توانمندیشان ایفا می‌کند. برای مثال در اندونزی، در اجتماعات مادر محور به طور سنتی حقوق قابل توجهی برای زنان در مالکیت بر زمین و در اختیار گرفتن منابع طبیعی وجود داشته است. مبارزه بر سر منابع، به نشانه‌ای از وجود تنش سیاسی بین نیروهای سکولار و مذهبی و دولتی و غیردولتی بدل شده

است. پیش‌روی‌های تخصص‌آمیز یک گروه ناتوان‌ساز نامتعارف به قیمت از بین رفتن هویت‌های چند لایه پیچیده قبلی، موجب تنزل حقوق اقتصادی و دارایی‌های زنان اندونزی شده است. حتی زنان کارگر مهاجر که در خارج از کشور به کار مشغول‌اند در نتیجه ادعای اسلام‌گرایان که آن‌ها را آسیب‌پذیر و نیازمند سرپرستی مردان می‌دانند و همچنین به دلیل مشروعیت یافتن رویه‌های پدرسالارانه‌ای همچون چندزنی، که پیامدهای بلند مدتی برای وضعیت معیشت زنان دارد، ناتوان شده‌اند.

تفاسیر برابری‌گرایی زنان از فرهنگ و مذهب و مشروعیت‌بخشی به احقاق حقوق خود منابع مشروعیت و شیوه‌های مشروعیت‌بخشی متنوع است. منابع فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و سکولار می‌توانند به گفتارهای له و علیه توانمندی زنان مشروعیت بخشند. مجموعه‌های مختلف قانون (قوانین دولتی، قوانین اسلامی، و همچنین عرف و عاداتی که جایگاه شبه‌قانونی دارند) و دسترسی و استفاده زنان از آن‌ها اهمیت دارند. تفاسیر متفاوت از فرهنگ و مذهب شامل روایت‌های شفاهی و کتبی و نظام‌های ارزشی رقیب و «تاریخ» برای توجیه نیروهای ناتوان‌ساز و همچنین قدرتمند شدن زنان توسط خودشان مورد استفاده قرار می‌گیرند. عناصر سازنده هویت نیز چه به صورت فردی و چه جمعی، خود ساخته و تحمیل شده می‌توانند توانمندی زنان را مشروع ساخته یا از آن سلب مشروعیت کنند. نقش و نحوه استفاده از اسلام یا فرهنگ به عنوان مرجعی برای افزایش توان‌های بالقوه مثبت یا منفی در توانمندی زنان در عرصه‌های مختلف زندگی قابل توجه است. به هر حال قدرتمند شدن زنان در مذاکره، تعدیل یا حذف الگوها و قالب‌های ناتوان‌ساز از طریق استفاده نوآورانه و مبتکرانه از سرمایه‌های نمادین، تاریخی، ایدئولوژیک، فرهنگی، مذهبی، کارزماتیک و عناصر متضاد روی می‌دهد.

### دسترسی به مجاری و مجامع قدرت

موضوع مشارکت زنان در سیاست و دستگاه‌های دولتی برای مثال عضویت در احزاب یا کسب منصب و موقعیت در حکومت محلی اهمیت دارد. به‌ویژه جنبش‌هایی که در درون جامعه ریشه فرهنگی دارند و محمل‌های بومی ترویج حقوق زنان و دفاع از قوانین مدافع آن، تلاش برای ارتقا یافتن زنان به سطح شهروندان برابر از اهمیت ویژه برخوردارند.

همچنین باید به روش‌های کار کردن درونی این جنبش‌ها از منظر تحلیل روابط پیچیده قدرت در درون آن‌ها، تمایزات طبقاتی، و استعداد بالقوه آن‌ها برای رهبری توجه کرد تا توان آن‌ها را برای مواجهه مؤثر با مشکلات ناشی از عملکرد نیروهای ناتوان‌ساز ارزیابی کنیم. کانون‌های تجمع و سازمان‌یابی زنان در مکان‌های عمومی یا خصوصی، رسمی یا غیررسمی، مذهبی یا غیرمذهبی باید شناسایی شود و به اقدامات قانونی و سیاست‌های مرتبط با زنان، و همچنین رفتار قانونی با حقوق زنان و اقلیت‌های مذهبی و قومی، توجه ویژه شود. بنابراین موضوعات مهم دیگر علاوه بر مشارکت سیاسی زنان و دسترسی زنان به ساختار رسمی و غیررسمی سیاسی، در این زمینه عبارتند از تفسیر زنان از اهمیت حضور در ساختار قدرت و تغییر نقش‌ها در این زمینه، تحرک زنان در فضاهای عمومی، نحوه حضور و رفتار در این فضاها، عرصه‌های جدید حضور زنان در حوزه عمومی (ورزش، رسانه‌ها و فضای مجازی)، موضوع حجاب و تغییرات و منازعات مرتبط با آن.

### حوزه‌های زندگی

به نظر ما مسائل مرتبط با منازعات بر سر قدرت را در سه حوزه ویژه زندگی می‌توان مورد بررسی قرار داد: کار، اشتغال و منابع امرار معاش، سلامتی و رفاه و سرانجام آموزش. همان‌گونه که پیش‌تر ذکر شد این



حوزه‌ها صرفاً عرصه‌ای را نشان می‌دهند که در آن روابط قدرت در حال عمل و اعمال است. بنابراین ما از آن رو بر این حوزه‌ها تمرکز می‌کنیم که برجستگی‌ها و ویژگی‌های قدرت‌یابی زنان را در این حوزه‌ها بررسی نماییم. پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شود از جمله این‌هاست: چگونه و در چه زمانی قدرتمند شدن زنان در یک حوزه به توانمندی آن‌ها در حوزه دیگر بدل خواهد شد و چرا و چه زمانی نخواهد شد.

#### کار، اشتغال و منابع امرار معاش

موضوع توانمند شدن یا ناتوان ماندن زنان در این حوزه ابعاد مختلفی دارد. در برخی کشورها توانمندی زنان با تکیه بر اقتصاد غیررسمی، صندوق‌های قرض‌الحسنه، تعاونی‌ها و شبکه‌های اقتصادی صورت می‌گیرد، تحلیل سیاست‌های حکومت در زمینه اشتغال و فقر نیز اهمیت دارد. جنبه‌های اقتصادی برداشت‌ها و درک و دریافت زنان از قدرتمند شدن باید مستند شود. دسترسی و در اختیار داشتن منابع معاش نیز اهمیت بنیادی در توانمندی زنان دارد. باید فرصت‌ها و تهدیدهای مهاجرت نیز به مثابه یک روش اقتصادی درازمدت برای مهاجرت‌های داخلی و بین‌المللی مورد بررسی قرار گیرد. در چین، زنان اعم از مسلمان و غیرمسلمان نقش مهمی در رشد رقابتی اقتصاد دارند.

#### تندرستی و رفاه

بررسی عناصر تعیین‌کننده اجتماعی و عوامل موجب تندرستی و برابری زنان در این زمینه اهمیت دارد؛ تأکید باید بر تأثیر نابرابری‌های موجود در زمینه بهداشت و تندرستی بر رشد فردی زنان، برداشت آن‌ها از خود و توانمندی‌شان باشد. تندرستی موضوعاتی همچون خشونت علیه زنان و نیز سلامت روانی آن‌ها را نیز در بر می‌گیرد. بهداشت و سلامت باروری و جنسی و بررسی اثرات گفتار و ابزارهای کنترل‌اسلام‌گراها بر بهداشت

باروری زنان قابل بررسی است. همچنین مسائل سلامتی زنان کارگر مهاجر اغلب توسط حکومت‌ها نادیده گرفته می‌شود، در حالی که این زنان یکی از منابع درآمد ارزی کشور هستند.

### آموزش

ریشه‌کن کردن نابرابری جنسیتی در آموزش از جمله اهداف توسعه هزاره است. مسائل مربوط به آموزش نه صرفاً از منظر ثبت نام و دسترسی به آموزش بلکه از نگاه امکانات بالقوه آموزش در پیشبرد قدرت‌یابی زنان اهمیت دارد. بررسی تفاوت بین آموزش دولتی و آموزش مدارس خصوصی و آموزش سکولار و آموزش مذهبی مهم است. برای مثال شکل‌های غیررسمی آموزش مانند آموزش بهداشت در ایران و آموزش رأی‌دهندگان و آگاهی‌های حقوقی در اندونزی یا ابتکارات مورد حمایت بنیادهای خارجی در پاکستان و چین تأثیراتی بر توانمندی زنان داشته که باید مورد توجه قرار گیرد.

### ۳. رویکرد تحلیلی و روش‌شناسانه

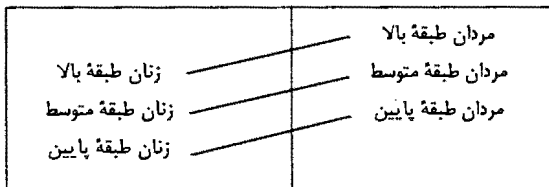
تحقیق چندرشته‌ای با استفاده از روش‌های مختلف تحقیق شامل مطالعه میدانی، اسنادی، مستندسازی چندرشته‌ای، نقد و بررسی سیاست‌ها و تحلیل گفتمان انجام می‌شود. روش‌شناسی تحقیق باید حساس، پاسخ‌گو، مشارکتی، ابتکاری و انعطاف‌پذیر و در یک کلام متناسب با مطالعه ساختارهای پیچیده قدرت باشد که بین سیاست‌ها و واقعیت‌های زندگی زنان قرار می‌گیرد. گنجاندن ارزش‌ها و دریافت‌های زنان در چهارچوب تحقیق خود به فرایند قدرت‌یابی زنان کمک می‌کند.

اما آنچه مهم‌تر از استفاده از روش‌های مختلف تحقیق است، رویکرد روش‌شناسانه و خلیات و انگیزه‌های پیش‌برنده تحقیق است. مسئله مهم این است که ما با استفاده از این روش‌ها در پی کشف چه چیزی هستیم؟

ذی نفعان تحقیق

همان طور که در بالا توضیح داده شد، روند تحقیق می تواند با وارد کردن ارزش ها و برداشت های زنان به چهارچوب تحقیق در پی قدرتمند ساختن آن ها باشد، پس یک پرسش اصلی تحقیق آن است که ارزش ها و نقطه نظرات آن ها چیست؟ اما برای دادن پاسخ به این پرسش ابتدا باید به یک سؤال دیگر پاسخ داده شود. کدام گروه از زنان باید یا می توانند به عنوان پاسخگوی این سؤال مورد توجه محقق قرار گیرند؟ پاسخ به این سؤال هم نیازمند آن است که پرسیم که این تحقیق منافع چه کسانی را برآورده می سازد؟

از آن جا که همه زنان در موقعیت برابری قرار ندارند می توان زنانی را که بیش از دیگران به حاشیه رانده شده اند به عنوان ذی نفعان دارای اولویت بالا مشخص ساخت. مشخص کردن ذی نفعان از آن رو ضروری است که قدرت یابی فراگیر زنان ممکن است موجب افزایش ناخواسته شکاف بین زنان قدرتمندتر و کمتر توانمند گردد. این نابرابری ها وقتی آشکارتر می شود که نسبت و رابطه سلسله مراتبی جنسیت و طبقه را در برابر هم قرار داده و با هم مقایسه شان کنیم.



نمودار ۳. سلسله مراتب متقاطع جنسیت و طبقه

سلسله مراتب جنسیتی، به جز طبقه، با بسیاری از مرتبه بندی های دیگر در جامعه تلاقی پیدا می کند. مرتبه بندی هایی نظیر: سلسله مراتب سنی، سلسله مراتب هم جنس خواه و ناهم جنس خواه، سلسله مراتب

متأهلین و مجردان، سلسله مراتب مبتنی بر خویشاوندی سببی و نسبی، سلسله مراتب قومی، سلسله مراتب مبتنی بر کاست، سلسله مراتب مؤمنین و غیر مؤمنین، سلسله مراتب شهروندان، ساکنان، مهاجران موقت و پناهندگان و سلسله مراتب معلولین و غیر معلولین

هر سلسله مراتب یا هرم یک نظام روابط قدرت را می سازد. بنابراین نظام جنسیت در جاهایی با دیگر نظام های روابط قدرت تلاقی پیدا می کند و شرایط متفاوتی برای قدرتمند شدن یا بی قدرت ماندن گروه های مختلف زنان به وجود می آورد. این موقعیت اثرات بلا فصلی بر رویکرد تحلیلی و روش شناسی تحقیق دارد. به نظر ما رویکرد ذی نفع محور و انتخاب به حاشیه رانده شده ترین زنان به عنوان ذی نفعان اصلی تحقیق اهمیت دارد. از آن جا که روابط بین هرم های مختلف نه تنها بسته به وضعیت هر جامعه بلکه متناسب با وضعیت هر زن تغییر می کند، محقق باید، حتی پیش از مرحله آغازین جمع آوری اطلاعات، به تحلیلی مقدماتی و اکتشافی از (الف) سلسله مراتب چندگانه موجود و (ب) موقعیت نسبی گروه های مختلف زنان و نیز موقعیت خود محققان در سلسله مراتب موجود دست یابد. بدین دلیل رویکرد تحقیق صرفاً امری روش شناسانه نیست بلکه روش شناسی - تحلیلی است، زیرا فرایند تحقیق باید مارپیچی بالا رونده را طی کند که پله های آن به ترتیب عبارت اند از تحلیل اکتشافی - آموخته تازه - تحلیل تازه - آموخته تازه تر. در مورد اهمیت سلسله مراتب متقاطع که زنان درون آن جایگیر و تثبیت شده اند کار تحقیقی کارن اپنهایم ماسون<sup>۱</sup> (۲۰۰۳a, ۲۰۰۳b) مفید است. او بر اهمیت زمینه اجتماعی زندگی زنان (هم در سطح ملی و هم در سطح جماعتی) در امر قدرتمند شدن آنان تکیه می کند. البته ما دیدگاه بیش از حد اجتماع محور را هم نمی پذیریم که معتقد است «رفتار فرد سخت

تحت تأثیر هنجارها قرار دارد و نه فقط رشد و افزایش تغییراتی که بر اثر عقلانیت فردی پدید می‌آید بلکه تحولات گسترده‌الگوهای رفتاری، نظیر آنچه در پی «توسعه» رخ می‌دهد، سرانجام سبب بروز دگرگونی در نظام‌هایی می‌شوند که زیر سلطهٔ ایدئولوژی قرار دارند (ماسون و اسمیت ۲۰۰۳:۴) این نویسندگان به سؤالاتی نظیر این که چه چیزی و یا چه کسانی سبب بروز این «تحولات گسترده در الگوهای رفتاری» می‌شوند جواب نمی‌دهند. آیا افرادی که در موقعیت تصمیم‌گیری قرار دارند این تحولات را به وجود می‌آورند؟ آیا افراد دیگری که در موقعیت تصمیم‌گیری نیستند صرفاً عوامل منفعلی هستند که «سخت تحت تأثیر هنجارها قرار دارند»؟ هنجارهایی که دیگرانی ساخته‌اندشان که قدرتمندتراند؟

از سوی دیگر ما خود را به نگرش بیش از حد فردمحور نیز نمی‌سپاریم. توجه ما معطوف است به کنش‌ها و رفتارهای متقابل و دیالکتیکی‌ای که میان زنان به منزلهٔ فرد و ساختارهای قدرتی که در آن به سر می‌برند به وقوع می‌پیوندد. با آن‌که هم فرصت‌ها و هم موانع قدرت‌یابی زنان در این ساختارها نهفته است، اما در عین حال توان و امکان بالقوهٔ زنان در بر عهده گرفتن نقش مؤثر انسانی امکان تغییر این ساختارها را فراهم می‌کند. از این منظر ما طنین نظر خود را در این گفتهٔ گیدنز (۱۹۸۴) می‌یابیم که ساختار و عاملیت باید در ارتباط با یکدیگر تحلیل شوند.

بنابراین اتخاذ نقش بازاندیشانهٔ محقق در تحقیق یک ضرورت مطلق است تا همواره بدانیم که نسبت ما با آنان که مورد مطالعه‌مان هستند چیست. ما می‌پذیریم که این تحقیقات نباید به توسط زنان به حاشیه رانده شده صورت پذیرد، اما همچنان نمی‌خواهیم که این تحقیقات صرفاً دربارهٔ آنان باشد. ما می‌خواهیم این تحقیقات به کمک آنان انجام شود به گونه‌ای که صدای آنان از ورای تحقیق شنیده شود.

### واژگان تطبیقی برای برداشت‌های متنوع از قدرتمندی

به اعتقاد ما تدوین واژگان تطبیقی در تحقیقات جاری درباره قدرت‌یابی زنان کمک می‌کند که تفاوت برداشت‌ها در فرهنگ‌های مختلف از قدرت و قدرتمندی در گفتمان توسعه بهتر درک شود. دو اصطلاح «قدرت» و «قدرتمندی» در زمینه‌های فرهنگی و زبان‌شناختی متفاوت به شدت تغییر می‌کند. در پاکستان، برای مثال، در حالی که می‌توان کلمه توانمندی را به زبان اردو ترجمه کرد اما چنان در کاربرد روزمره مهجور است که برخی از پاسخ‌گویان در بار اول آن را با واژه «ناتوانی» اشتباه گرفتند. مع‌هذا برای محققان پاکستانی هنوز این امکان وجود دارد که به‌طور مستقیم از درک زنان از واژه «قدرتمندی» پرسش کنند.

اما نمی‌توان سؤالات مشابه را در کشورهایی مثل اندونزی به‌طور مستقیم پرسید، زیرا واژه‌های موجود در برابر این مفهوم مشکل‌سازاند. در اندونزی در برابر واژه انگلیسی empowerment کلمه pemberdayaan قرار داده شده که حاکی از نوعی سرحال آمدن و سرخوشی است یا penguatan که حاکی از قوی شدن و زور بازو یافتن است. در حالی که واژه «قدرت» (power) در هیچ یک از عبارات فوق به کار نرفته است. این در حالی است که در زبان اندونزیایی کلمه kuasa است که معنی قدرت را می‌رساند. محققان در اندونزی بر این باوراند که زمانی که واژه انگلیسی empowerment ترجمه می‌شد واژه قدرت به‌عمد از آن حذف شد.<sup>۱</sup>

به‌گونه‌ای که واژه جدید در نظر قدرت‌های موجود آن‌قدرها تهدیدآمیز نباشد که واقعاً هست. در واقع مفهوم «توانمندی» از همان آغاز بی‌قدرت شد. گذشته از این، چون این اصطلاح اصطلاحی است که

---

۱. جالب است که در فارسی هم عمدتاً از کلمه «توان» به جای قدرت استفاده شده است و توانمندی و توانمندسازی مترادف با empowerment به کار رفته است. تنها در گزارش دوم اهداف هزاره که در سال ۱۳۸۲ توسط سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تدوین شده، کارشناسان مربوط گاه از واژه قدرت‌یابی در مقابل empowerment استفاده کرده‌اند. - م.

به‌تازگی از طریق ترجمه وارد زبان شده است، مردم عادی درکی از آن ندارند و تنها کسانی که در دستگاه‌های دولتی یا رسانه‌ها یا سازمان‌های غیردولتی کار می‌کنند تا حدی، آن هم نه‌چندان دقیق، با آن آشنا هستند. در ایران و چین مشکلات مشابهی بروز می‌کند. برای مثال در چین کلمه‌های «قدرت» و «حق» یکی هستند. کلمه انگلیسی empowerment به اشکال مختلف در چین ترجمه شده است. یک ترجمه بر داشتن حق بیشتر تکیه می‌کند. ترجمه دیگر به مفهوم انباشتن قدرت است و در عین حال هر دوی این معناها در کاربرد روزمره مردم عادی درک نمی‌شود. فعالان زن چینی که در طول سال‌ها به «جنبش سیاسی زنان غربی» نقد داشتند، بر اساس خرده فرهنگ فرااستعماری از ترویج آشکار حقوق زنان فاصله می‌گرفتند. آن‌ها حقوق زنان را در درون آنچه تفاوت‌های «طبیعی بین زن و مرد» تلقی می‌شود و شالوده جامعه ایده آل هماهنگ است قرار می‌دادند. این امر پیامدهایی برای استفاده از مفاهیمی چون «توانمندی» که آن‌ها واژه‌ای بیگانه می‌یافتند به همراه داشت.<sup>۱</sup> تحلیل این خرده فرهنگ ناراضی فرااستعماری که ممکن است در میان زنان سایر کشورها نیز یافت شود به‌ویژه برای ما اهمیت دارد. بین این دو موقعیت یعنی آن‌هایی که می‌خواهند حقوق زنان را درون بستر فرهنگی خود قرار دهند و تفسیری که آن‌ها از اسلام می‌کنند و دیگرانی که منکر حقوق زنان در هر شکل آن هستند، تفاوت وجود دارد. ما توجه به این تفاوت را برای درک این‌که چگونه قدرت‌یابی زنان می‌تواند از درون جوامع به نحو خودجوشی متولد شود و قادر به گفت‌وگویی خلاق و مثبت با گفتمان جهانی حقوق زنان گردد حیاتی می‌دانیم.

برخی محققان اندونزیایی پرسش درباره ابتکارات زنان برای بهبود زندگی‌شان را روش مناسبی برای ورود به گفت‌وگو در زمینه قدرت‌یابی زنان

۱. برای مثال نگاه کنید به (مین، ۱۹۹۹).

یافته‌اند. از آن‌جا که در زندگی روزمره واژه مناسبی برای این مفهوم وجود ندارد، آن‌ها ترجیح دادند عملاً از آن نام نبرند. این رویکردهای غیر مستقیم نشانه آن است که گرچه می‌توان از ابتکارات زنان آن‌گونه که رخ می‌دهند سخن گفت اما دشوار است که آن‌ها را در چهارچوب قدرت‌یابی مورد بحث قرار داد.

### مخاطب هدف

رویکرد ذی‌نفع‌محور ما مستلزم نقد مفاهیمی چون «سهم‌برندگان» و «استفاده‌برندگان نهایی» است که سازمان‌های توسعه‌ای آن‌ها را با هم همگون و همسان می‌پندارند. شناسایی دقیق و ظرایف تمایز مخاطبان هدف نیز ضروری است زیرا معلوم نیست که ذی‌نفعان تحقیق و محققان ضرورتاً مخاطب هدف یکسانی داشته باشند. در حقیقت به محض این‌که دیدگاه ذی‌نفعان تحقیق در طرح وارد شود ممکن است مخاطبینی مورد توجه قرار گیرند که محققان آن‌ها را در نظر نیاورده باشند همچنین ممکن است محققان، مخاطبین هدفی را در نظر بگیرند که ذی‌نفعان تحقیق آن‌ها را به حساب نیاورند. برای تشخیص مخاطبین هدف ضروری است فرق بین مخاطبین هدف محققان و ذی‌نفعان تحقیق مشخص شود و این‌که چرا این مخاطبان هدف‌گیری شده‌اند، چرا محققان و ذی‌نفعان تحقیق مایلند که با این مخاطبین ارتباط برقرار کنند و چه چیزی می‌خواهند به آن‌ها بگویند. آیا این ارتباط به توصیه‌هایی در مورد سیاست‌گذاری‌ها محدود می‌شود یا شکل‌های ارتباطی مربوط و در خور دیگری نیز وجود دارد. بررسی میزان شنوایی مخاطبین مورد نظر نسبت به آن‌چه گفته می‌شود و علت شنوا بودن یا نبودن، روش تشویق آن‌ها به شنیدن و تعیین نتیجه‌ای که مایلیم از برقرار کردن ارتباط بین مخاطبین هدف و محققان یا ذی‌نفعان تحقیق حاصل شود مهم است. ضروری است پاسخ گفتن به این سؤال‌ها بخشی از تحقیق باشد زیرا ذی‌نفعان تحقیق از مخاطبین هدف خود جدا نیستند. بنابراین «تحلیل طرح از سهم‌برندگان اصلی» هماهنگ با سایر بخش‌های تحقیق شکل می‌گیرد نه



جدا از آن و مستقل از پیکره تحقیق و بدون پاسخ‌گویی به ذی‌نفعان آن.

### تحقیق در سطح کلان، میانی و خرد

برای دست یافتن به درکی درست‌تر از ساختارهای قدرت پیچیده‌ای که زنان در آن زندگی می‌کنند، ما به کار بردن همزمان رویکردهای «از بالا به پایین» و «از پایین به بالا» را توصیه می‌کنیم. استفاده از این رویکرد موجب می‌شود به نگرشی سه‌وجهی برسیم و توجه و تمرکزمان به سطح میانی مسئله آفرین معطوف شود؛ سطحی که در آن به ناگزیر سیاست‌های کلان حمایت از زنان پیش از آن‌که حتی زنان از آثار آن برخوردار شوند کنار گذاشته می‌شوند و زنان اگر بخواهند از قوانین و سیاست‌های حمایتی ملی و بین‌المللی برخوردار شوند باید از این سطح فراروند.

کلان/بین‌المللی: توافق‌ها بر سر توانمندسازی زنان برای مثال اعلامیه پکن کنوانسیون منع تبعیض اهداف توسعه هزاره

کلان/ملی: سیاست‌گذاری‌ها و قوانین ساخته و پرداخته شده برای توانمندسازی زنان که مورد پذیرش توافقنامه‌های فوق‌الذکرند

### سطح میانی به سطح خرد

سیاست‌گذاری‌ها و قاعده‌گذاری محلی، عرف و باورهای فرهنگی، گفتمان‌ها و اعمالی که به عنوان ساختارهای سازمان‌یافته «سنت» توجیه می‌شوند.  
(نظام جنسیتی، مذهب، نظام خویشاوندی، اقتصاد محلی، حکومت محلی)

زندگی روزمره زنان در سطح خرد  
(جایی که قدرت‌یابی یا ناتوان‌سازی زنان اتفاق می‌افتد)

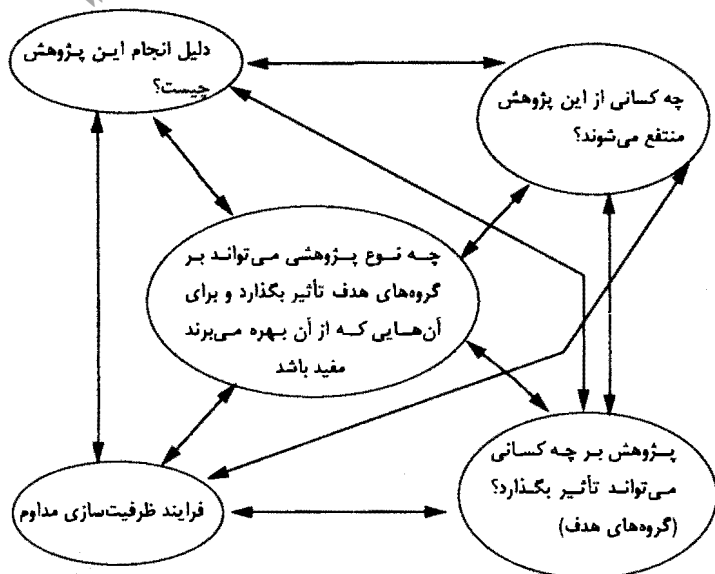
نمودار ۴. در سطوح کلان، میانی و خرد چه روی می‌دهد؟

سؤالات اصلی تحقیق در رویکرد از پایین به بالا شامل این است که کدام گروه از زنان در برابر روند ناتوان‌سازی خود مقاومت کرده یا برای قدرت‌یابی خود ابتکار به خرج داده‌اند؟ چه اقداماتی انجام داده و چه منابعی را برای گرفتن حمایت بسیج کرده‌اند؟ آیا هیچ یک از سیاست‌های دولتی زنان را قادر به اقدام به نفع خود می‌سازد؟ اگر آری کدام قوانین و چگونه و اگر نه علت چیست؟ زنان با چه موانعی روبه‌رو بوده‌اند؟ چه گفتمان‌هایی و چه شیوه‌های مشروعیت‌زدایی علیه زنان استفاده شده است؟ زنان از چه گفتمان‌ها و چه شیوه‌های مشروعیت‌بخشی جهت قدرت‌یابی و مشروعیت‌بخشیدن به اعمال خود استفاده می‌کنند؟ نتایجی که خود زنان آن‌ها را «موفقیت» و یا «شکست» تلقی می‌کنند چه به صورت فردی و چه جمعی و چه کوتاه‌مدت و چه بلندمدت چه بوده است؟ آیا روابط قدرت نابرابر و ناعادلانه به نفع زنان تغییر کرده است؟ اگر آری چرا؟ و اگر خیر علت چیست؟ آیا این تغییرات پایدار است؟ اگر بله، علت چیست و اگر خیر، علت کدام است؟ آیا تغییرات روابط قدرت در یک حوزه زندگی به تغییر روابط قدرت به سایر حوزه‌های زندگی سرایت یافته است؟ اگر بله، علت چیست؟ و اگر خیر، علت چیست؟ درس‌هایی که زنان از تجربیات خود آموخته‌اند چه بوده و چه توصیه‌هایی در ارتباط با چگونگی به حداکثر رساندن منابع حمایتی و به حداقل رساندن محدودیت‌ها و موانع برای ابتکارات آینده و برای زنان دیگر دارند؟

اطلاعاتی که از رویکرد پایین به بالا به دست می‌آید دارای پیامدهای سیاست‌گذاری هم در بخش حمایتی و هم برای رفع موانع است. این اطلاعات مکمل اطلاعات حاصل شده از رویکرد از بالا به پایین است. در مورد رویکرد بالا به پایین سؤالات اصلی مطرح این است که چه سیاست‌هایی بیشترین ارتباط را با توانمندسازی زنان دارد؟ برای مثال، سیاست‌هایی که به قصد توانمندسازی زنان طراحی شده، سیاست‌هایی

که برای کاهش فقر طراحی شده، سیاست‌هایی که در زمینه بهداشت آموزش، مهاجرت و غیره تنظیم شده است. مقامات حکومتی چه سیاست‌هایی را موافق قدرت‌یابی زنان تلقی می‌کنند؟ مقامات رسمی مختلف در سطح عالی ملی و محلی چه می‌گویند؟ زنان طبقات پایین کدام یک از سیاست‌های کلان و میانی را تا آن‌جا که از آن‌ها باخبراند، به عنوان سیاست‌های مدافع زنان قبول دارند؟ از سیاست‌های موفق کدام‌ها ملی‌اند و کدام‌ها در سطح میانی و توسط اقدامات محلی اتخاذ شده‌اند؟ آیا آن‌ها همسو با یکدیگرند، کدام‌یک در تضاد با هم قرار دارند؟ اسناد سیاست‌گذاری در مورد سیاست‌ها و خط‌مشی‌های برگزیده حاکی از چه‌اند؟ تحلیل‌گفتمان این سیاست‌ها چه چیزی را دربارهٔ فرضیات، ارزش‌ها و نیات تلویحی و آشکار نهفته در این سیاست‌ها آشکار می‌کند؟ طرح‌های اجرایی سیاست‌های برگزیده در ارتباط با زنان چیست؟ پی‌گیری و بررسی چند سطحی این سیاست‌ها چه چیزی را نشان می‌دهد؟ برای مثال، دنبال کردن نحوهٔ تدوین و اجرای سیاست‌ها از بالا به پایین، یعنی از سطح ملی به استانی، منطقه‌ای، روستایی و در نهایت تا سطح زندگی زنان چه چیزی را نشان می‌دهد؟ یا دنبال کردن پیامدهای سیاست‌ها از سطح زندگی زنان به سطح روستا، به سطح منطقه و بعد به سطح استان و در نهایت به سطح ملی چه مسائلی را روشن می‌کند. در سطح زندگی زنان، چه سیاست‌های حمایتی و سیاست‌هایی محدودیت‌آفرین است؟ کدام‌یک در این یا آن جهت است و چرا؟ چه چیزی باید عوض شود تا این سیاست‌ها به حمایت بیشتر از توانمندی زنان منجر شوند؟ آیا تنها نحوهٔ تدوین سیاست‌ها نیاز به تغییر دارد یا نحوهٔ اجرای سیاست یا نظارت بر آن‌ها، یا همهٔ آن‌ها؟ آیا در حوزه‌های حساس و بحرانی، خلأسیاست‌گذاری وجود دارد؟ (برای مثال در حوزهٔ خشونت بر زنان) در چه بخشی سیاست روشنی اتخاذ نشده است؟ آیا امکان تلفیق سیاست‌های مختلف با ضوابط متفاوت برای تدوین توصیه‌های مناسب

در یک حوزه خاص وجود دارد؟ آیا سیاست‌های ناتوان‌کننده‌ای که فراتر از اصلاح نیازمند لغو و حذف کامل باشد؟ واقعیات پیچیده و چند لایه‌ای که با آن دست به گریبان هستیم با رویکرد اثباتی و ساده‌سازانه‌ای که صرفاً به دنبال برداشت «داده‌ها» از این حوزه باشد قابل تبیین نیست. بلکه مشارکت ذی‌نفعان توأم با جست و جو برای یافتن سیاست‌هایی مبتنی بر بررسی سطوح کلان، مبانی و خرد مستلزم یک فرآیند ظرفیت‌سازی مداوم نه تنها در سطح محققان بلکه در میان ذی‌نفعان تحقیق و مخاطبین هدف است. این فرایندهای چندوجهی را می‌توان به شکل زیر رسم نمود.



نمودار ۵. ظرفیت‌سازی مداوم جهت انجام تحقیقات مؤثر بر مخاطبین هدف و مفید

برای ذی‌نفعان

## نتیجه‌گیری نهایی

منظور نهایی از تحقیق مورد نظر ما، شتاب بخشیدن به تغییر در سطوح کلان، میانی و خرد از طریق تولید اطلاعات جدید درباره قدرتمند شدن زنان و پایدارسازی این تغییرات فراتر از عمر تحقیق است. بنابراین بخش مهمی از تحقیق باید به کشف چگونگی دستیابی به این نتیجه معطوف گردد. هدف تغییر قلب‌ها و اندیشه‌ها است (و در نتیجه جلب آن‌ها به امر قدرتمند شدن زنان) فرآیند تحقیق، سخن گفتن از حقیقت با قدرت است، بنابراین باید پرسیم چه «حقایقی» را می‌خواهیم مبادله کنیم. این حقایق باید از تحقیق ما درباره نیاز زنان به آنچه از ابتکاراتشان برای توانمند شدن حمایت می‌کند، ناشی شود. با کدام قدرت می‌خواهیم گفت‌وگو کنیم؟ تحقیق ما باید علاوه بر این پرسش، اطلاعات درست و غلط موجود، ارزش‌ها و منافعی که به این قدرت‌ها انگیزه می‌بخشد و این‌که چگونه حقایق ما می‌تواند با این قدرت‌ها درگیر شود. چگونه می‌توانیم به طرز قانع‌کننده با این قدرت‌ها به قصد تغییر قلب‌ها و اندیشه‌ها به گفت‌وگو بنشینیم؟ ما باید گفتمان‌های رقیب را تحلیل کنیم و در نتیجه فرصت‌هایی برای تشویق آن‌ها به تغییر فراهم کنیم. برای دستیابی به اهداف فوق چه ظرفیت‌هایی داریم و چه ظرفیتی نیاز داریم؟ این امر تحلیل صرف نقاط قوت، نقاط ضعف، فرصت‌ها و تهدیدات (روش SWOT) نیست و نیازمند ظرفیت‌سازی مداوم و چندوجهی، همه عناصر دخیل در طرح از جمله محققان، ذی‌نفعان تحقیق، سیاست‌گذاران و مجریان، کارگزاران توسعه، فعالین حقوق زنان، کنشگران جامعه مدنی و خلاصه بازیگران اصلی در مفهوم وسیع آن است.

## منابع

- Freire, Paulo. "Pedagogy of the Oppressed". New York: Continuum Publishing Corporation, 1984.
- Giddens, A. 1984. *The Constitution of Society: Outline of the Theory of Structuration*.

Berkeley and Los Angeles: University of California Press.

Habermas, Jürgen. *The Structural Transformation of the Public Sphere: An Inquiry into a category of Bourgeois Society*. Trans. Thomas Burger with Frederick Lawrence. Cambridge, MA: MIT Press, 1991.

Mason, Karen Oppenheim & Herbert L. Smith. 2 January 2003. *Women's Empowerment and Social Context: Results from five Asian Countries*. The World Bank, Washington D.C.

Mason, Karen Oppenheim: *Measuring empowerment: A Social Demographer's View*. The World Bank. 25. January 2003.

Young, Iris Marion. 1990. *Justice and the Politics of Difference*. Princeton, NJ Princeton University Press.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

نوشته زو اوکسال و سالی بیدن

ترجمه اکرم خاتم

### ۱. تعاریف توانمندی<sup>۱</sup>

#### تعاریف و کاربردهای توانمندی

واژه توانمندی در بافت‌های متفاوت و نهادهای مختلف به کار رفته است. مثلاً ادبیات مربوط به این واژه در عرصه‌های آموزش، مددکاری اجتماعی و روان‌شناسی، در سیاست‌های رادیکال دهه ۱۹۶۰ آمریکا و گروه‌های توسعه‌گرای جوامع شمال و جنوب، همچنین در نهادهای فمینیستی رو به توسعه کاربرد داشته است. با توجه به کاربرد گسترده این واژه، دریافت‌های متفاوتی از آن وجود دارد. با وجود این‌که توانمندی عمدتاً در امور توسعه‌ای کاربرد داشته، به ندرت تعریفی برای آن ارائه شده است. در کادر ۱، برخی از توصیف‌ها و کاربردهای واژه توانمندی را

\* خلاصه گزارش ارائه شده به آژانس بین‌المللی همکاری توسعه سوئد (SIVA)، نوشته زو اوکسال و سالی بیدن، اکتبر ۱۹۹۷.

۱. این گزارش را زو اوکسال، مشاور پژوهشی DRIDGE، زیر نظر سالی بیدن تهیه کرده است. آنی ماری گونز و جان گاونتا، از اعضای IDS، و الیزابت هریسون، مدرس دانشگاه اسکس، نیز مواردی را در گزارش پیشنهاد کرده‌اند.



با تکیه بر توانمندی زنان می‌خوانید. «قدرت» که در بطن مفهوم توانمندی و قدرتمندی است، به اشکال متفاوتی ظاهر می‌شود:

قدرت بر: متضمن استیلا یا انقیاد است و متکی بر تهدید و ارعاب. مستلزم توجه مداوم برای بقاست و مقاومت فعال و غیرفعال را برمی‌انگیزد؛

قدرت برای: اقتدار در تصمیم‌گیری، برخورداری از قدرت حل مشکلات و خلاقیت و توانمندسازی است؛

قدرت با: سازماندهی مردم با هدفی مشترک یا فهمی مشترک از دست‌یابی به اهداف جمعی است؛

قدرت درون: به اعتماد به نفس، خودآگاهی و خودباوری در فرد مربوط است و این‌که چگونه افراد، با تحلیل تجربه‌های خود از تأثیر قدرت بر زندگی‌شان، امکان تغییر وضعیت را به دست می‌آورند.

در حالی که تعریف قدرت و قدرتمندی از جنبش‌ها و سنت‌های متفاوت الهام گرفته است، جنبش فمینیستی بر سازماندهی جمعی («قدرت با») تأکید دارد، ضمن آن‌که بر رشد ایده‌پردازی درباره «قدرت درون» نیز مؤثر بوده است.

قدرت را با توجه به سطوح متفاوت عملکرد آن، از جمله سطوح سازمانی، خانگی و فردی، باید بررسی کرد. برخی نظریه‌پردازان قدرت را نوعی بده‌بستان می‌دانند که در آن افزایش توان یک گروه ضرورتاً به معنی کاهش توان گروهی دیگر است. در نتیجه موضوع توزیع مجدد قدرت برای آنان با تضاد و درگیری توأم است. از این دیدگاه، قدرتیابی زنان موجب کاهش قدرت مردان می‌شود. برخی از نویسندگان فمینیست ملازمت قهری قدرت با سلطه عده‌ای بر عده‌ای دیگر را رد کرده‌اند. آن‌ها اعتقاد دارند مردان می‌توانند از مزایای توانمندی زنان به صورت امکان زندگی با رابطه‌ای عادلانه و ایفای نقش‌های جدید منتفع شوند.

قدرتی که شرح آن داده شد و شامل «قدرت برای»، «قدرت با» و «قدرت درون» است گزینه مقابل قدرتی است که به معنای اعمال سلطه بر دیگری است. برای مثال شبکه «گزینه‌های توسعه برای زنان در عصر نوین»<sup>۱</sup> که شبکه‌ای از زنان فعال، محقق و سیاست‌گذار در کشورهای جنوب است می‌گوید:

جنش زنان در عمق خود قرار نیست از روحیه رقابتی و مهاجم نظام مسلط که در آن آدم‌ها به جان هم می‌افتند پیسی بگیرد، بلکه در تلاش است مردان و نظام اجتماعی موجود را به سوی احساس مسئولیت، بلوغ شخصی، گشایش ذهن و مقابله با روابط سلسله مراتبی - که بخشی از دیدگاه ماست - هدایت کند (سن و گروئن، ۱۹۸۵: ۷۲).

#### کادر ۱. چشم‌اندازهای توانمندی

گزارش توسعه انسانی در ۱۹۹۵ توانمندی را منوط به مشارکت می‌داند: توسعه با اقدام مردم تحقق می‌یابد نه فقط اقدام برای مردم. مردم باید در تصمیمات و فرایندهایی که زندگی آن‌ها را شکل می‌دهد مشارکت کامل داشته باشند (سازمان ملل، ۱۹۹۵ b: ۱۲) اما همزمان دیدگاهی نسبتاً ابزاری از توانمندسازی ارائه می‌دهند: سرمایه‌گذاری برای افزایش ظرفیت‌های زنان و توانمندی آن‌ها در انتخاب و تجربه فرصت‌های جدید، ضمن ارزش درونی آن، مطمئن‌ترین راه برای رشد اقتصادی و توسعه همه‌جانبه است. (سازمان ملل، ۱۹۹۵b: iii)

از نظر آکسفام<sup>۲</sup>، سرکوب و نابرابری مانعی بر سر راه توانمندسازی است: توانمندسازی اشکال متفاوت سرکوب را که میلیون‌ها نفر را در جوامع خود در موقعیتی نابرابر قرار می‌دهد یا به نفی حقوق انسانی آن‌ها منجر می‌شود به چالش می‌طلبد (آکسفام، ۱۹۹۵). فعالان حقوق زنان توانمندی را جابه‌جایی یک شکل از قدرت با نوع دیگر آن نمی‌دانند: توانمندسازی زنان باید به‌رهایی مردان از نظام‌های ارزشی کاذب و ایدئولوژی‌های سرکوبگر منجر شود. این امر موقعیتی را به وجود می‌آورد که هر کس، فارغ از جنسیتش، فرد کاملی تلقی شود و از تمامی پتانسیل خود جهت ساخت جامعه‌ای انسانی‌تر برای همه استفاده کند. (به نقل از اختر، ۱۹۹۲، در باتلی و لا، ۱۳۱: ۱۹۹۴)

به نظر رولاندز<sup>۳</sup>، توانمندی روندی از پایین به بالا دارد و نمی‌تواند در فعالیت‌های بالا به پایین حاصل شود: متخصص بیرونی قادر به کنترل نتایج واقعی توانمندی اعطایی از یک گروه به گروه دیگر و مخفی نگه داشتن تلاش‌هایی در جهت کنترل آن نیست (رولاندز، ۱۹۹۵: ۱۰۴)

1. Development Alternatives With Woman for a New Era (DAWN)

2. Oxfam 3. Rowlands

این تعریف چندبعدی از قدرت بیانگر این است که توانمندی و قدرت یابی دارای جنبه‌های متعدد به هم پیوسته و متفاوت است و نه فقط دست‌یابی به قدرت تصمیم‌گیری، بلکه فرایندی است که طی آن مردم به این باور می‌رسند که استحقاق و توان تصمیم‌گیری را دارند (رولاندز، ۱۹۹۵).

در مواردی، توانمندی قدرت ایجاد فرصت معنی شده است، اما این به معنی شکل دادن فرصت‌های پیشنهادی نیز هست. توانمندی زنان را یاری می‌دهد در برابر ساختارهای قدرت، که موجب انقیاد آنها می‌شود، بایستند. در نتیجه مضمون توانمندی در یک بستر ممکن است با بستر دیگر متفاوت باشد.

#### توانمندی در گفتمان برابری جنسیتی

کاربرد کنونی واژه توانمندی در مباحث توسعه با نقدهایی درباره تأثیر برنامه‌ریزی مرکزی و نقش دولت همراه بوده و موجب شده مؤسسات مالی چندجانبه و دولت‌های حامی آنها، در پیشبرد آن، سازمان‌های غیردولتی را به مثابه شرکای توسعه بپذیرند. مسائل سیاسی و نهادی در مباحث توسعه، با تمرکز بیشتر بر حقوق بشر و نظارت و مشارکت کارآمد، جایگاه مشخص‌تر و برجسته‌تری یافته است (رضوی و میلر، ۱۹۹۵).

کنفرانس‌های اخیر سازمان ملل بر این نکته تأکید دارند که توانمندسازی زنان محور توسعه است. «کنفرانس محیط زیست و توسعه سازمان ملل»<sup>۱</sup> پیشبرد و توانمندی زنان را در قدرت تصمیم‌گیری، از جمله «مشارکت آنان در مدیریت اکوسیستم‌های ملی و بین‌المللی و کنترل تخریب محیط زیست» عامل مهم توسعه پایدار تلقی می‌کند (وی و هیوز، ۷: ۱۹۹۵). «در کنفرانس جهانی جمعیت و توسعه»<sup>۲</sup> در قاهره موضوع

1. United Nations Conference on Environment and Development (UNCED)

2. The International Conference on Population and Development (ICPD)

جمعیت نه صرفاً به مثابه مسئله‌ای فنی و جمعیت‌شناختی بلکه گزینشی برای توانمندی زنان با توجه به حقوق بهداشت و باروری آنها مورد بحث قرار گرفت. بنا به «اعلامیه اجلاس جهانی توسعه اجتماعی در کپنهاگ»<sup>۱</sup>، توانمندسازی مردم، به ویژه زنان، در ارتقای ظرفیت آنها هدف اصلی توسعه است و لازمه این توانمندی مشارکت کامل مردم در شکل‌گیری، تحقق و ارزیابی تصمیماتی است که بر عملکرد و رفاه جامعه تأثیرگذار است.

چهارمین کنفرانس جهانی زنان سازمان ملل برنامه عمل خود را توانمندی زنان قرار داد: «اصل قدرت و مسئولیت مشترک بین زنان و مردان باید در خانه، محل کار و در جوامع گسترده‌تر داخلی و خارجی برقرار شود.» (سازمان ملل ۱۹۹۵ a, No. 1)

رویکرد توانمندسازی زنان، در مقایسه با رویکردهای دیگر، جذابیت‌هایی برای مراکز توسعه دارد. گفته می‌شود ریشه این رویکرد در جنوب قرار دارد، از این رو نهادهای توسعه شمالی که دغدغه‌گریز از اتهام امپریالیسم فرهنگی به ویژه در ارتباط با سیاست‌های جنسیتی را دارند به آن گرایش می‌یابند<sup>۲</sup>. بین رویکرد پایین به بالا در بحث توانمندسازی و علاقه فزاینده به توسعه مشارکتی خوانایی بیشتری دیده می‌شود<sup>۳</sup>.

اشتقاق فعلی سازمان‌های غیردولتی به توسعه پایین به بالا و

#### 1. The Copenhagen Declaration of the World Summit in Social Development (WSSD)

۲. این نظریه که توانمندی در جنوب ریشه دارد قابل بحث است. واژه توانمندی معادل مستقیم و ساده‌ای در بعضی از زبان‌ها ندارد و تعاریف ارائه شده برای آن بیشتر با فرادگرایی غربی ملازمت دارد تا سیاست در جنوب. در حقیقت نسبت‌های زیادی برای مفهوم فوق وجود دارد.

۳. مشارکت و توانمندی به هم مربوط است اما سازمان‌های توسعه ممکن است به مفهوم مشارکت که کمتر به چالش با روابط قدرت معطوف است رغبت بیشتری داشته باشند.

توانمندسازی، هم در درون سازمان‌های توسعه و هم در میان فعالان خارج این مراکز، واکنشی به تجربه تلاش‌های فرساینده برای نهادینه کردن جنسیت در روند کلی سیاست‌ها و برنامه‌های توسعه است (رضوی و میلر، ۱۹۹۵)<sup>۱</sup>

رویکرد توانمندسازی که در نهادهای فمینیستی و جهان سومی ریشه دارد (نظیر شبکه گزینه‌های توسعه برای زنان در عصر نوین - نگاه کنید به کادر ۲) بر توانمندی جمعی («قدرت با») تأکید دارد.

#### کادر ۲. توانمندسازی، ینش فمینیستی به توسعه

شبکه «گزینه‌های توسعه برای زنان در عصر نوین» شبکه‌ای از فعالان، محققان و سیاست‌گذاران کشورهای جنوب است که تلاش زیادی برای گسترش توانمندسازی زنان داشته است (مثلاً موزر، ۱۹۸۹). این شبکه که در اواسط دهه ۱۹۸۰ تأسیس شد تأثیر برنامه‌های توسعه را در زندگی فقرا، به‌ویژه زنان فقیر، مورد تردید قرار داده و بر ضرورت روندهای جانشین تأکید کرده است. از دیدگاه شبکه، این روندها باید پیش از هر چیز به رفع نیازهای اساسی و بقای اکثر مردم جهان منجر شود. این نهاد کوشیده بین فعالیت‌های خرد، که حاصل ابتکار مردم عادی جامعه است، و دیدگاه‌های کلان‌تر ارتباط برقرار کند. آن‌ها با این فرض نهفته در اغلب طرح‌ها و برنامه‌های توسعه مربوط به زنان که مشکل اصلی زنان جهان سوم مشارکت ناکافی آن‌ها در روندهای مطلوب رشد و توسعه است به مبارزه پرداختند.

این تشکل ضرورت اتخاذ دیدگاه جدیدی در زمینه توسعه با چشم‌اندازی از زندگی زنان فقیر جهان سوم گوشزد می‌کند؛ دیدگاهی که به ارتباط فقر با نابرابری و ابعاد تکران‌کننده استفاده مطلوب و نامطلوب از منابع تأکید ورزد. (سن و گرون، ۱۹۸۵)

شبکه «گزینه‌های توسعه برای زنان در عصر نوین» بر اهمیت نقش سازمان‌های زنان در مطالبه و پیشبرد تغییر مطابق با دیدگاه‌های جنسیتی و ایجاد اراده برای اقدام جدی سیاسی در میان گروه‌های در رأس قدرت تأکید می‌کند. نه تنها افراد بلکه سازمان‌ها نیز در فرایند توانمندسازی نقش مهمی دارند. فعالیت‌های ضروری جهت ایجاد تغییر بسیج سیاسی، ایجاد

۱. رضوی و میلر (۱۹۹۵) اشاره می‌کنند که برای فعالان سیاست‌گذاران جنسیتی تأکیدات اخیر بر سازمان‌های غیردولتی نتایج متناقضی داشته است. تلاش برای جریان‌سازی جنسیتی در سطح اقتصاد کلان به‌راحتی با رویکرد طرح محور و گاه «ضد دولتی» سازمان‌های غیردولتی به امر توسعه هماهنگ نمی‌شود.

تغییرات قانونی، افزایش آگاهی و آموزش عمومی است. از دید این شبکه، توانمندسازی زنان فقیر هسته مرکزی توسعه است، این دیدگاه نه فقط بر نوع فعالیتی که آنها درگیر آن‌اند بلکه بر کلیت ساختارها و رویه‌های سازمانی تأثیر می‌گذارد: توانمندسازی سازمان‌ها، افراد و جنبش‌ها نیازمند لوازمی است؛ از یک سو با تأمین منابع (مالی، علمی و فناوری)، آموزش مهارت‌ها و شکل‌گیری رهبری، و از سوی دیگر برقراری دموکراسی، امکان ایجاد گفت‌وگو، مشارکت در سیاست و تصمیم‌گیری، و استفاده از شیوه‌های حل تعارض. پیشبرد روندهای باز و دموکراتیک درون سازمانی برای توانمندسازی زنان و مواجهه با فشارهای اجتماعی و خانوادگی ناشی از مشارکت آن‌ها ضروری است. بنابراین هم‌کارایی بلندمدت سازمانی و هم‌رشد استقلال زنان فقیر و کنترل زندگی‌شان به مسئولیت‌پذیری و تصمیم‌گیری مشترک درون سازمانی وابسته است. (سن و گرون، ۱۹۸۵: ۸۲)

مفهوم توانمندی در جریان اشاعه در مباحث توسعه دچار دگرگونی شده است. در این عرصه، توانمندی بیشتر نمود فردی دارد تا جمعی و بر کارآفرینی و اتکا به خود، بیش از مشارکت در به چالش کشیدن ساختارهای قدرت حاکم بر زنان (یا دیگر گروه‌های در حاشیه) تأکید می‌شود. این رویکرد فردگرایانه از قدرتمندی با باور به سرمایه‌داری کارآفرین و نیروهای بازار به عنوان ناجی اصلی اقتصادهای عقب‌مانده و بیمار و همچنین با محدود کردن نقش دولت در امور رفاهی، خدماتی و شغلی سازگار است (یانگ، ۱۹۹۳). با رویکرد لیبرالی به دموکراسی، تأکید بر حقوق فردی و حق مشارکت در تصمیم‌گیری از طریق فرایندهای انتخابی نیز همخوانی دارد.

جدول ۱. تعریف قدرت و پیامدهای عملی آن<sup>۱</sup>

پیامدهای عملی آن	تعریف قدرت
تعارض و رویارویی مستقیم بین منافع گروه‌های صاحب و فاقد قدرت	قدرت بر
ظرفیت‌سازی، حمایت از حق تصمیم‌گیری فردی، رهبری و...	قدرت برای
بسج اجتماعی، تحکیم اتحاد و ائتلاف	قدرت با
تحکیم اعتماد به نفس، رشد آگاهی و هوشیاری، ایجاد خودباوری	قدرت درون

همان‌طور که جدول ۱ نشان می‌دهد، دریافت‌های متفاوت از قدرت تعیین‌کننده رویکردهای عملی توانمندی است. توجه به این امر فهم رویکردهای متفاوت به توانمندی در سازمان‌های توسعه‌گرا را امکان‌پذیر می‌کند.

#### فرایند قدرتمندی

توانمندی اساساً فرایندی است که از پایین به بالا تحقق می‌یابد و نمی‌توان آن را در قالب برنامه‌ریزی بالا به پایین شکل داد. این بدان معنی است که مؤسسات توسعه نمی‌توانند مدعی توانمندسازی زنان شوند و زنان خود باید برای آن اقدام کنند. سیاست‌ها و برنامه‌های مناسب توانمندسازی توجه ویژه‌ای می‌طلبد، زیرا افراد و مراکز توسعه در موقعیت اعمال «قدرت بر» جمعیت مخاطب خود بوده‌اند. آموزش متخصصان توسعه در دولت، سازمان‌های غیردولتی و مؤسسات خیریه لزوماً آن‌ها را به جلب مشاوره و همکاری دیگران، که برای مشارکت در روند توانمندسازی زنان ضرورت دارد، هدایت نمی‌کند.

به هر حال برخورداری از حمایت و اقدامات بیرونی مناسب در پیشبرد و تقویت فرایند توانمندسازی زنان مؤثر است. مراکز توسعه

۱. با تشکر از جان گاورتا (عضو IDS) برای پیشنهاد این طبقه‌بندی.

می‌توانند تحت شرایطی حامی یا تسهیل‌گر این فرایند باشند. آن‌ها باید مطمئن شوند که برنامه‌هایشان در حمایت از روند توانمندسازی زنان به دست خود با تشویق آن‌ها به مشارکت، فراگیری مهارت، قابلیت تصمیم‌گیری و کنترل بر منابع مؤثر است. این مراکز می‌توانند با حمایت از سازمان‌هایی که با ارتقای مشارکت زنان در نظام سیاسی و گسترش گفت‌وگو بین منابع قدرت و سازمان‌هایی با اهداف توانمندسازی زنان به عوامل سلطه بر زنان می‌پردازند به پیشبرد روند توانمندی جمعی زنان کمک کنند.

به هر حال باید نسبت به این تلقی که نوع خاصی از فعالیت‌ها یا رسیدن به نتایجی معین ضرورتاً توانمندی زنان را به همراه دارد، واکنش نشان داد. توانمندی در قالب فعالیت‌هایی معین با نتیجه‌ای خاص تعریف نمی‌شود، زیرا فرایندی است که زنان در آن آزادانه نیازها و علایق خود را تجزیه و تحلیل می‌کنند، آن‌ها را توسعه می‌بخشند و به گوش دیگران می‌رسانند، بی‌آن‌که این مسائل قبلاً تعریف شده باشد یا برنامه‌ریزان و فعالان اجتماعی به آن‌ها تحمیل کرده باشند.

این فرض که برنامه‌ریزان قادر به تعریف نیازهای زنان هستند با اهداف توانمندسازی که مستلزم فعالیت زنان برای بیان نیازهای خود است، مغایر است. برنامه‌ریزان فرایندی از بالا به پایین را پیش می‌برند درحالی که زنان ممکن است نیازها و علایق خود را به گونه‌ای متفاوت با برنامه‌ریزان طرح کنند. (ویرنگا، ۱۹۹۴)

بنابراین فعالیت برنامه‌ریزان با رویکرد توانمندسازی زنان باید به گسترش راه‌هایی بینجامد که زنان را قادر کند موقعیت خود را ارزیابی و تغییراتی در اجتماع ایجاد کنند. مسیر فوق ممکن است تا حدی ضد منطق برنامه‌ریزی باشد زیرا میزان این تغییرات را، در صورتی که به‌طور واقعی به توانمندسازی زنان بینجامد، نمی‌توانند پیشاپیش تعیین کنند. ویرنگا اعتقاد دارد که این تغییرات باید به مثابه بخشی از فرایندی در حال پیشروی در نظر گرفته شود تا هدفی معین در آینده‌ای دور.



## ۲. رویکردهای توانمندسازی در سیاست‌گذاری و عمل

چارچوب و اهداف سیاست‌گذاری توانمندسازی زنان در مراکز توسعه

اخیراً واژه توانمندسازی کاربرد گسترده‌ای در نهادهای مختلفی چون سازمان‌های زنان، سازمان‌های غیردولتی، دولت‌ها، مؤسساتی با توافق دوجانبه و چندجانبه دارد. در این جا مروری داریم بر برخی موارد کاربرد توانمندسازی زنان در طیفی از مراکز توسعه، هم به مثابه هدفی در خط‌مشی آن برای ارزیابی فعالیت‌های توسعه‌ای و هم در برنامه‌های خاصی نظیر اعتبارات خرد، حمایت از مشارکت سیاسی زنان و حقوق و بهداشت باروری. فرهنگ‌های سازمانی، فرایندها و ساختارهای پاسخگویی این سازمان‌ها متفاوت است و این امر در راهبردهای اتخاذ شده به منظور توانمندسازی زنان، که در این جا بر آن تأکید می‌شود، مؤثر است.

### کادر ۳. توانمندی در فرایند تصمیم‌گیری

«برنامه توسعه سازمان ملل»<sup>۱</sup> اخیراً هدفی جنسیتی را در اهداف توسعه خود قرار داده است که شامل ترویج و ارتقای توانمندسازی زنان در تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی در تمامی سطوح، از خانواده تا حکومت ملی، و ساختارهای اداری ملی و بین‌المللی است. چنین گفته می‌شود که با افزایش قدرت تصمیم‌گیری زنان، حمایت از فعالیت‌های درآمدزا و تأمین مهارت و آموزش، توانمندی زنان ارتقا می‌یابد. هیچ حلقه ارتباط روشنی بین روند کلی برنامه توسعه سازمان ملل (همچنین بخشی از هدف جنسیتی اهداف توسعه) و برنامه کار آن برای توانمندسازی زنان وجود ندارد.

چارچوب سیاست‌گذاری در برنامه توسعه سازمان ملل بالقوه به توانمندسازی فردی و جمعی زنان در سطوح مختلف توجه دارد اما در عمل تأکید اصلی بر ارتقای مشارکت فردی در تصمیم‌گیری، افزایش مهارت‌های فردی و خودتکایی اقتصادی است. بنابراین تأکید بیشتر بر

«قدرت با» است و گشودن عرصه برای آنکه زنان خود در تصمیم‌گیری‌ها دخالت کنند کمتر مورد توجه است. علاوه بر آن، تصور می‌شود که افزایش مهارت زنان و دسترسی به درآمد بیشتر به معنای توانمندسازی‌شان است، درحالی که شواهد زیادی وجود دارد مبنی بر این‌که فعالیت‌های درآمدزا و برنامه‌های آموزشی معطوف به زنان غالباً حجم کار آن‌ها را افزایش می‌دهد و به قدرت تصمیم‌گیری بیشتر و هدایت منابع نمی‌انجامد.

پذیرش توانمندی به مثابه هدفی در سیاست‌گذاری به ابزارها و فرایندهایی برای ترجمان عملی آن در فعالیت‌های مختلف توسعه‌ای نیاز دارد. کادر ۴ نمونه‌ای از این تلاش‌ها با استفاده از چارچوب توانمندسازی ارائه می‌کند.

#### کادر ۴. جریان‌سازی توانمندی زنان

برنامه «برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان و دختران» یونیسیف در ۱۹۹۴ نمونه‌ای کاربردی از استفاده از چارچوب توانمندسازی زنان همچون ابزاری نظری و عملی در برنامه‌ریزی، اجرا و ارزشیابی برنامه‌ها به دست می‌دهد. آموزش تحلیل جنسیتی و استفاده از چارچوب توانمندسازی زنان به ۸۰ درصد از نیروهای حرفه‌ای یونیسیف، در جهت پیشبرد جریان‌سازی جنسیتی در برنامه‌های یونیسیف، پیشنهاد شده است. خلاصه‌ای از این چارچوب در پیوست ۲ ارائه شده است. بنا به طرح یونیسیف، برنامه‌ریزان توسعه از این چارچوب برای تعیین سطح اثرگذاری برنامه‌ها شامل تأمین رفاه، دسترسی به آن، رشد آگاهی و مشارکت و کنترل استفاده می‌کنند. چارچوب فوق از نظر تحلیل و ارزیابی میزان انطباق برنامه‌ها با سطوح مختلف توانمندی نیز باارزش است. در این چارچوب، از فعالی‌های ضعیف‌تر در حوزه توانمندسازی زنان غفلت نمی‌شود، ضمن آن‌که مجریان به حرکت در جهت ارتقای فعالیت‌ها تشویق می‌شوند.

چارچوب توانمندسازی زنان به شیوه‌های متفاوتی درک و استفاده می‌شود و این امر انعطاف زیادی به رفع نیاز سازمان‌ها و مراکز مختلف می‌بخشد. از آن‌جا که تأثیر و سودمندی این ابزار به نحوه کاربرد آن بستگی دارد، بهتر است، پیش از آن‌که به مثابه ابزاری سازمانی شناخته شود، به پرسش‌ها و نکات مبهم آن پاسخ داده شود. این نکات عبارت

است از: چگونه می‌توان به آسانی فعالیت‌ها را در سطوح مختلف طبقه‌بندی کرد؟ طی چه فرایندی یک فعالیت از مرحله‌ای به مرحله بعد می‌رود؟ محدودیت بنیادی‌ترین است که چارچوب فوق بر پایه فهم نابرابری جنسیتی در سطح خرد بنا شده و امور ساختاری و نهادی را در رتبه پایین‌تری قرار می‌دهد.

فرایند جریان‌سازی جنسیتی که در بسیاری از مؤسسات دوجانبه و بین‌المللی کمک‌دهنده جریان دارد نیز حامل پیامدهایی در توانمندسازی زنان است. شیوه‌های جریان‌سازی جنسیتی حکومت‌ها و مؤسسات توسعه ممکن است به فائق آمدن بر مشکلات خاص زنان به حاشیه رانده شده کمک کند. بدیهی است که «جداسازی» مسئله زنان و عدم جریان‌سازی آن مانع تحقق توانمندی آنان خواهد شد. اما ادغام مسئله زنان در فرایندها و برنامه‌های موجود ضرورتاً به توانمندی آنها نمی‌انجامد و ممکن است انرژی‌ها را به سمت تحقق اهداف نهادی دیگری هدایت کند، همواره لازم است فضایی خلق شود که در آن زنان با هم کار کنند و اهداف نهادی را از چشم‌انداز فمینیستی به چالش کشند. (لوکلما نیچهل، ۱۹۹۱)

#### توانمندسازی در اهداف توسعه

##### الف) رویکردهای رایج به توانمندی زنان

در برخی از عرصه‌های توسعه از جمله اعتبارات خرد، مشارکت سیاسی و بهداشت باروری به توانمندسازی زنان کمک شایانی شده و طرح‌های خلاقانه‌ای عرضه شده است. با وجود این، در دامنه اثرگذاری مشخص آنها بر توانمندی زنان محدودیت‌هایی وجود دارد. معمولاً تصور می‌شود که افزایش دسترسی زنان به منابع و قدرت تصمیم‌گیری در یک حوزه ضرورتاً موجب انتقال آن به حوزه‌های دیگر می‌شود. این خود اعتبار نیست که موجب توانمندی زنان می‌شود بلکه بستری که زمینه‌ساز

این اعتبار است موجبات تضمین قدرت کنترل منابع و توان چانه‌زنی زنان را فراهم می‌کند. همچنین افزایش قدرت تصمیم‌گیری فردی و دسترسی بیشتر به منابع اقتصادی ضرورتاً موجب توانمندی زنان و افزایش حضور آنان در ساختارهای سیاسی نمی‌شود، عرصه‌ای که تا به حال در برابر تغییر مقاومت کرده است. از سوی دیگر، توانمندسازی در یک عرصه بدون توجه به دیگر جنبه‌ها تداوم نمی‌یابد. برای مثال، برخورداری از حقوق باروری و جنسی در شرایط فقدان استقلال اقتصادی زنان، که به محدود کردن آزادی انتخاب و دست‌یابی به قدرت می‌انجامد، کاملاً محقق نمی‌شود. اعمال رویکرد توانمندسازی در نهادهای توسعه سلسله‌مراتبی دارای فرهنگ سازمانی تبعیض‌آمیز نسبت به مشارکت و تصمیم‌گیری ذی‌نفعان با مشکل روبه‌روست. این به آن معناست که نه تنها فعالیت‌ها و چارچوب‌های سیاست‌گذاری بلکه ساختارها و رویه‌های سازمانی از نظر انطباق با فرایندهای توانمندسازی جامعه باید ارزیابی شوند و در صورت لزوم شیوه‌کار نیروها تغییر کند.

تأکید بسیاری از مراکز توسعه به مشارکت در تحقق توانمندسازی بسیار مهم است، زیرا برنامه‌ریزان باید به آن‌ها که ادعای توانمندسازی‌شان را دارند پاسخ‌گو باشند. چنین موارد مسئولیت برانگیزی ممکن است برای بنیادهای مالی حمایت‌کننده که مسئولیت غایی‌شان در جای دیگری به جز گروه‌های هدف و ذی‌نفع است چالش‌برانگیز باشد.

توانمندسازی در کیفیت مشارکت افراد در تصمیمات و فرایندهای مؤثر بر زندگی‌شان جلوه‌گر می‌شود. توانمندی و مشارکت، در نظر، دو روی یک سکه‌اند، اما در عمل بسیاری از مشارکت‌های متداول در توسعه و برنامه‌های رفاه به هیچ‌وجه به توانمندسازی فقیرترین و محروم‌ترین افراد جامعه کمک نمی‌کند (آکسفام،

مشارکت اگر به معنای مشاوره در مورد اقداماتی باشد که در جای دیگری تصمیم‌گیری شده است به توانمندی منجر نمی‌شود. شیوه خاص توانمندسازی باید به مشارکت زنان در تمامی مراحل برنامه از جمله ارزیابی آن منجر شود. توجه به زمان و مکان جلسات برای حضور بیشتر زنان اهمیت زیادی دارد. به این ترتیب فرایند مشارکت زنان خود باید توانمندسازی باشد.

تحقیقات بیشتری لازم است تا رویکرد جنسیتی در بحث‌های کنونی مشارکت وارد شود. «ارزیابی مشارکتی روستاییان»<sup>۱</sup> و روش‌های دیگری چون تحقیق عملی و منطقه‌ای زنان (مثلاً درباره مسائل بهداشتی) می‌تواند به عنوان الگوهای افزایش مشارکت و نظارت علمی زنان بررسی شود. این روش‌ها نمی‌تواند غیرنقادانه به کار آید چون ممکن است به خاموشی دیدگاه‌های مخالف از جمله دیدگاه‌های زنان بینجامد (موس، ۱۹۹۴).

مشارکت ممکن است به تعارض بین گروه‌های مختلف جامعه بینجامد، به خصوص زمانی که اصول اولیه یک مرکز یاری‌رسان با دیدگاه‌های آن جامعه خاص متفاوت باشد (مثلاً در برابری جنسیتی). مشارکت به معنای دستیابی به توافق عمومی به بهای غفلت از این تعارضات نیست (آکسفام، ۱۹۹۵).

حمایت از سازمان‌های زنان یکی از روش‌های مهم توانمندسازی زنان است که به توانمندسازی جمعی توجه می‌کند. این حمایت که موجب دسترسی این سازمان‌ها به منابع مالی خارجی و تغییرات سازمانی می‌شود، اگر به تضعیف مسئولیت‌پذیری در برابر اعضا و ایجاد چالش‌های درونی بینجامد، در عمل نتیجه عکس به بار می‌آورد. سازمان‌های زنان بسیار متنوع‌اند و لزوماً همیشه حامی منافع زنان

فقیر نیستند و در مسیر توانمندسازی زنان حرکت نمی‌کنند. سازمان‌های توانمندساز زنان باید بیش از پاسخ‌گویی به مؤسسات خارجی پاسخ‌گویی اعضای خود باشند. وقتی که این سازمان‌ها موافقت خود را با دریافت کمک مالی از خارج اعلام می‌کنند، همان‌طور که در مقابل آن مؤسسات مسئول‌اند، باید به اعضای خود، و گاهی در برابر تغییر ساختارها و روندها و کشمکش‌های ناشی از برنامه‌ریزی منابع مالی جدید نیز پاسخ‌گو باشند. جنبش‌ها یا شبکه‌های زنان ممکن است ساختار انسجام یافته‌ای نداشته باشند و به دلایل ایدئولوژیک یا سطح سازمانی رسمی از پذیرش کمک مالی سر باز زنند.

مراکز توسعه دچار تناقض‌های داخلی در نهادینه کردن توانمندسازی هستند. اگر توانمندسازی هدفی در سیاست‌گذاری تعریف شود باید از طریق طرح‌ها و برنامه‌ها تحقق یابد. ضروری است بین الزامات سیاست‌گذاری توانمندسازی و ساختارهای نهادی در روند جریان‌سازی جنسیتی ارتباط برقرار شود. ابزارهای چون چارچوب لانگوی در نهادینه کردن رویکرد توانمندسازی زنان مفید است ولی برای آن‌که توانمندسازی در عمل و فراتر از هدف سیاست‌گذاری تحقق یابد، توجه به پایش و ارزیابی فرایندهای ساختاری آن ضروری است.

ب) توانمندسازی اقتصادی از طریق برنامه‌های اعتباری

در سال‌های اخیر برنامه اعتبارات خرد با هدف توانمندسازی زنان به شکلی گسترده توجه مراکز یاری‌رسان و سازمان‌های غیردولتی را به خود جلب کرده است. کانون سیاست‌های توسعه تغییر کرده و از توجه به نقش فعال زنان در تولید به مثابه ابزاری برای تحقق توسعه کارآمدتر به رویکرد توانمندسازی زنان از طریق سازماندهی آن‌ها جهت اتکای بیشتر به خود معطوف شده است. این امر سیاست‌های عملی حمایت از ارتقای نقش

اقتصادی زنان را نیز تغییر داده است. کمک مالی جای خود را به طرح‌های اعتباری ویژه برای حمایت از فعالیت‌های اقتصادی زنان داده، با این تصور که طرح‌های اعتباری این توان را دارند که زنان را به اعتبارات رسمی بانکی مرتبط و آن‌ها را در روندهای توسعه جاری ادغام کنند. (فون بولو، ۱۹۹۵) بسیاری از طرح‌های اعتباری با الهام از مدل شناخته شده بانک گرامین برنامه‌ریزی شده است. مشکلات مربوط به هزینه سنگین اداری و ناتوانی زنان خرده پا در ارائه وثیقه با ایجاد گروه‌های همبسته زنان وام‌گیرنده بر مبنای تعهد متقابل بین آن‌ها حل می‌شود.

تأثیر طرح‌های اعتباری در ارتقای توانمندسازی زنان اکنون با حساسیت بررسی می‌شود. تحقیق درباره اعتبارات خرد نشان داده است که موفقیت برنامه‌های اعتباری مختص زنان نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن بستر اجتماعی‌ای که زنان در آن زندگی می‌کنند ارزیابی شود (نگاه کنید به کادر ۵).

#### کادر ۵. ارائه اعتبار به زنان روستایی بنگلادش

بررسی برنامه‌های اعتباری زنان روستایی بنگلادش بر نکته مهمی تأکید کرد و آن نظارت واقعی بر اعتبارات بود، زیرا تحقیق نشان داد بخش وسیعی از وام‌هایی که زنان دریافت کرده بودند در اختیار مردان خانواده قرار گرفته بود (گوتز و گوپتا، ۱۹۹۶). بازپرداخت سنگین وام‌ها توسط زنان مؤید آن نیست که زنان سرمایه‌گذاری مؤثری انجام داده یا از طریق آن توانمند شده‌اند. شرایطی که مردها وام‌ها را در اختیار دارند و آن را به شکل نامناسبی سرمایه‌گذاری می‌کنند، ممکن است وام موجب وخامت اوضاع شود چون زنان مجبور می‌شوند بودجه‌ای را که ممکن بود صرف مصرف خانوار یا پس‌انداز شود برای بازپرداخت وام استفاده کنند. نحوه نظارت بر وام‌ها و بازپرداخت آن‌ها ممکن است به بحران جنسیتی در خانواده‌های روستایی دامن زند (همان). افزایش دسترسی زنان به اعتبارات قدم مثبتی است اما الزاماً به توانمندی اقتصادی آنان نمی‌انجامد.

حتی در شرایطی که وام‌ها در اختیار زنان است چگونه می‌توان فهمید که موجب توانمندسازی آنان می‌شود؟

همان‌طور که قبلاً بحث شد تأکید بر پیشرفت بخش غیررسمی اقتصاد موجب غفلت از عوامل ساختاری‌ای می‌شود که فقرا را از نظر اقتصادی به حاشیه می‌راند. تجربه مشارکت زنان در برنامه‌های توسعه‌ای روستاها حتی می‌تواند منفی تلقی شود زیرا در شرایطی نیاز به نیروی کار زنان قوت یافته است که جانشینی برای وظایف مربوط به باروری آنان در خانه وجود ندارد. (گوتز و گوپتا، ۱۹۹۶).

با برنامه‌هایی که مشوق کسب درآمد زنان در خانه است توانایی زنان برای کسب مهارت، تجربه فعالیت اجتماعی یا پیوستن به انجمن‌های کاری و استخدام در بخش رسمی محدود می‌شود. برخی تمایل دارند برنامه اعتباری و درآمدزا را از طریق داده‌های آن یعنی میزان اعتبارات توزیع شده در میان زنان ارزیابی کنند و بازپرداخت بالای آن را به عنوان شاخص مجازی موفقیت و ام‌ها تحلیل کنند. (همان). در حالی که باید به کیفیت فعالیت‌های مالی انجام شده توجه بیشتری کرد تا واقعاً روشن شود این برنامه به توانمندی زنان منجر شده است یا خیر.

نمونه برنامه اعتباری تانزانیا حاوی این نکته مهم است که تحقق عملی اهداف توانمندسازی نیازمند بررسی در همه ابعاد برنامه است (نگاه کنید به کادر ۶).

اغلب برنامه‌های اعتباری یا کارآفرینی خرد، با نگرش مفرط فردگرایانه، به ابعاد جمعی توانمندسازی بی‌اعتنا هستند. در واقع با ارائه اعتبار مالی به زنان، عدم دسترسی آنان به سرمایه به مسئله‌ای فنی تبدیل می‌شود که افراد دیگر، بی‌آن‌که به تغییرات عمیق‌تر ساختاری دست بزنند، به آن می‌پردازند. (فون بولو، ۱۹۹۵)



## گادر ۶. زنان و برنامه اعتباری در تانزانیا

بررسی برنامه اعتباری ویژه زنان در کلیمانجارو در شمال تانزانیا حاکی از ناهمخوانی بین شعارهای توانمندسازی و رویه‌های عملی و فرایندهای اجرایی است. ارزیابی برنامه سازمان بین‌المللی کار برای اشتغال و آموزش جوانان روستایی این منطقه، رویکردی از بالا به پایین، تأکید اندک بر فرایند مشارکت، غفلت از آموزش مهارت‌های کسب و کار، اشاعه دیدگاه‌های رایج درباره زنان و بی‌توجهی به قانون در ارائه وام‌های کوچک است، که دال بر تحقق برنامه‌ای نامتناسب با اهداف توانمندسازی بود. هدف از برنامه فوق به‌طور عمده ایجاد اشتغال برای نیروی جوان از طریق ارائه وام‌های تجاری به جای کمک مالی بود تا، با قطع وابستگی به دولت، روحیه خوداتکایی در آنان تقویت شود (فون بولو، ۱۹۹۵). طرح‌هایی که در این برنامه گنجانده شده بود پرورش خوک، لبنیات، خیاطی، باغداری و دیگر کسب و کارهای کوچک بود.

وام‌گیرندگان در عمل بیشتر زنان مسن بودند تا زنان و مردان جوان، زیرا در این برنامه باید برای شناسایی متقاضیان وام به گروه‌های درآمدزای موجود مراجعه می‌شد. متقاضیان وام نقش بسیار کمی در برنامه ریزی برای طرح‌های خود داشتند، اما در حالی که طرح‌های ضعیف چندان در بازار مولد نبودند همچنان انتظار می‌رفت وام‌گیرندگان وام خود را بازپرداخت کنند. مشکلات بعدی ناشی از آن بود که قرارداد وام به زبان انگلیسی نوشته شده بود، زبانی که برای بیشتر وام‌گیرندگان ناآشنا بود و توضیحات کارمند بانک نیز در مورد آن کافی به نظر نمی‌رسید، حاصل این‌که بیشتر زنان در مورد وام‌های تجاری و مشکلات ناشی از گرفتن وام اطلاعات کافی نداشتند. بازپرداخت محدود وام‌ها (کمتر از ۶۰ درصد در ۱۹۹۲) نشانه ناموفق بودن طرح بود. عدم بازپرداخت موجب شد که بانک و مؤسسه وام‌دهنده وام‌گیرندگان را تهدید قانونی کند. در خانواده‌ها مشخص نبود که چه کسی از نظر قانونی مسئولیت بازپرداخت وام را بر عهده دارد. در بعضی خانواده‌ها این موضوع مشاجره شدیدی بین همسران ایجاد کرد و بسیاری از مردان با وام گرفتن زنان خود مخالفت کردند. شوخی‌ای در آن دوره سر زبان‌ها افتاده بود: اگر می‌خواهی خانه و مزرعات را از دست بدهی کاری کن زنت وام بگیرد.

منبع: فون بولو، ۱۹۹۵

برنامه‌های مربوط به درآمدزایی و تأمین اعتبارات وقتی تأثیر مثبتی بر توانمندسازی زنان دارد که از چارچوب‌هایی که زنان را گیرندگانی منفعل می‌داند خارج شود. استفاده از گروه‌های گیرنده وام به عنوان محور فعالیت‌های توسعه اجتماعی به گسترده شدن حیطه عمل برنامه اعتباری منجر می‌شود و تمرکز بر خوداتکایی اقتصادی فردی را کاهش می‌دهد. برای مثال کمیته پیشرفت روستایی بنگلادش به ارائه برنامه‌های آموزش قوانین، تنظیم خانواده و تأمین بهداشت و آموزش غیررسمی مقدماتی به اعضای خود اقدام کرد. سازمان‌های غیردولتی زنان ممکن است به طراحی برنامه‌های مشخص به منظور غلبه بر موانع ویژه جنسیتی در

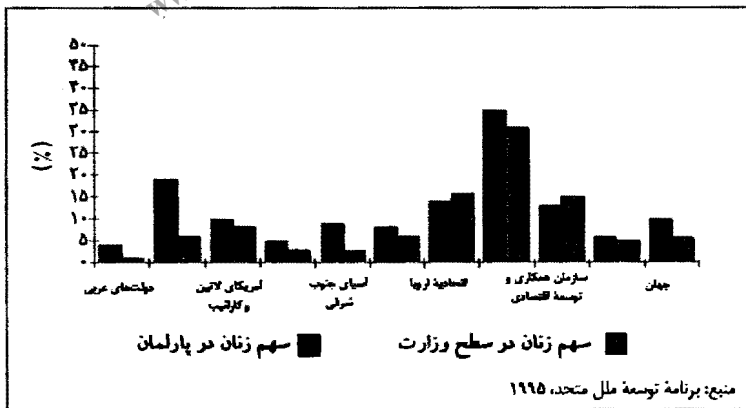
زمینه خودباوری زنان، اعتماد به نفس و مسئله قدرت در خانواده‌ها و جوامع محلی پیردازند و آگاه‌سازی را هسته اصلی برنامه‌های خود قرار دهند. سازمان غیردولتی زنان در بنگلادش با نام تانگه مارا ماهیلا سبو سنگاشتا<sup>۱</sup>، موارد غیرقانونی طلاق، محرومیت از ارث، فقدان پرداخت نفقه و تجاوز جنسی را در دادگاه‌های محلی تعقیب می‌کند (گوتز و گوپتا، ۱۹۹۶).

عجیب این‌که موفقیت برنامه‌های اعتباری از جمله برنامه بانگ گرامین ممکن است موجب کاهش فعالیت در توسعه اجتماعی و نهادسازی شود. گوتز و گوپتا معتقدند که علاقه مراکز کمک مالی به توسعه برنامه‌های اعتباری خودکفا موجب توجه به اهداف کمی ارائه اعتبار و بازپرداخت آن شده و به بی‌توجهی اهداف کیفی و تغییرات عمیق‌تر اجتماعی منجر شده (گوتز و گوپتا، ۱۹۹۶). تأکید بیشتر بر برنامه پس‌انداز (برنامه‌هایی که بر منابع خود زنان استوار است) در پیوند با برنامه تأمین وام و همچنین راه‌های تضمین‌کننده دست‌یابی زنان به اعتبارات مالی رسمی شرط لازم تبدیل برنامه‌های اعتباری به برنامه توانمندسازی است. این امر مستلزم تغییرات ساختاری در بخش مالی رسمی به منظور کاهش هزینه‌های معاملاتی و ارائه اعتبارات خرد است (بادن، ۱۹۹۷).

پ) توانمندسازی از طریق مشارکت سیاسی

یکی از رویکردهای مهم برای حمایت از توانمندسازی زنان ارتقای مشارکت آنان در حوزه سیاست رسمی است، علاوه بر آن، حمایت از برنامه‌های گسترده برقراری دموکراسی و حکمرانی خوب با تأکید خاص بر رشد جامعه مدنی ضرورت دارد. این برنامه‌ها شامل حضور بیشتر زنان در دولت و احزاب سیاسی محلی و ملی و نیز حمایت از فعالیت زنان در سازمان‌های غیردولتی زنان و جنبش زنان است. در ۱۹۹۴، فقط ۵/۷

درصد اعضای کابینه دولت‌های جهان زن بودند (سازمان ملل، ۱۵۱: b، ۱۹۹۵). در مناصب تصمیم‌گیری دولتی، زنان بیشتر در وزارتخانه‌های کار و امور اجتماعی و دادگستری فعال‌اند. کمتر زنی در حوزه‌های اقتصادی و مدیریت اجرایی حضور دارد. این میزان اندک حضور زنان با وجود این واقعیت است که تعداد زیادی از زنان در پست‌های پایین‌تر اداری دولت، احزاب سیاسی، اتحادیه‌های صنفی و تجاری قرار دارند، در حالی که توانایی بالقوه برای حضور در سطوح بالاتر شغلی داشته‌اند (کارل، ۱۹۹۵).



نمودار ۱. حضور زنان در نهادهای سیاسی (۱۹۹۴)

ساز و کارهای متفاوتی برای افزایش مشارکت زنان در زندگی سیاسی وجود دارد که موفقیت‌های یکسانی در پی نداشته است:

- اصلاح احزاب سیاسی؛ سهمیه‌بندی و دیگر اشکال تبعیض مثبت؛
- آموزش توسعه مهارت‌های زنان و ایجاد حساسیت جنسیتی؛
- همکاری با بخش‌های زنان احزاب سیاسی؛
- توسعه سازمان‌های سیاسی زنان.

سهمیه‌بندی به منظور افزایش حضور زنان در رهبری احزاب سیاسی

و فهرست‌های انتخاباتی اعمال شده است. این شاید تنها راه تضمین حضور زنان در سیمت‌های تصمیم‌گیری در کشورهایی با حضور بسیار کم زنان باشد، در کشورهای شمال اروپا و جنوب افریقا نیز که پیش از این، زنان تا اندازه‌ای دارای قدرت سیاسی بوده‌اند مؤثر بوده است. مثلاً حزب کار نروژ قید می‌کند که حداقل ۴۰ درصد کاندیداهای انتخاباتی‌اش زن‌اند. در نروژ، سهمیه‌بندی روش مؤثری در افزایش تعداد زنان در مجلس بوده است. برای آن‌که دیدگاه‌های زنان در برنامه‌های سیاسی منعکس شود، به کمیت مشخصی از حضور زنان نیاز است. زنان با حضور ۳۰ درصدی روند تأثیرگذاری بر زندگی سیاسی را آغاز می‌کنند. در عین حال اعمال سهمیه‌بندی برای زنان در انتخابات که اقدامی بسیار بحث‌انگیز است و با مخالفت بسیار روبه‌رو شده است ارادهٔ سیاسی توانمندی می‌طلبد. این شیوه را بیشتر احزاب سیاسی به کار می‌گیرند تا دولت‌ها. در کشورهایی نظیر بنگلادش، مصر، نپال و تانزانیا، کرسی‌هایی را در پارلمان برای زنان رزرو کرده‌اند. اشکال این روش آن است که سهمیه در نظر گرفته شده ممکن است به زنانی تعلق بگیرد که در عمل از قدرت کمی برخوردارند و فاقد مهارت‌های لازم هستند. در عین حال کرسی‌های رزرو شده برای زنان ممکن است تعیین‌کننده سقف تعداد زنان در پارلمان باشد (کارل، ۱۹۹۵).

انتقال قدرت به دولت محلی با برنامهٔ تمرکززدایی در جهت برقراری دموکراسی و اجرای برنامه‌های دولت فزاینده در سطوح محلی برای فعالان سیاسی زن می‌گشاید. در عین حال تلاش‌هایی که در هندوستان و بنگلادش به منظور افزایش حضور زنان در دولت محلی از طریق رزرو کرسی و سهمیه‌بندی نشان می‌دهد زنان انتخاب شده در چنین نظامی ممکن است نفوذ کمی داشته باشند، علاقه‌ای به سخنرانی در جلسات نداشته باشند و فاقد دانش لازم دربارهٔ مشکلات زنان در نهادهای خود باشند.

اقداماتی که می‌توان برای افزایش کیفی مشارکت سیاسی زنان انجام داد عبارت است از افزایش آگاهی، تدارک برنامه آموزشی برای کاندیداهای زن، تقویت ارتباطات شبکه‌ای بین زنان فعال در دولت‌های محلی و سازمان‌های غیردولتی، و زمان‌بندی مناسب بین برگزاری جلسه‌ها و نگهداری از کودکان متناسب با مسئولیت‌های زنان در خانه (بایرن، ۱۹۹۶). آموزش مهارت‌های رهبری به زنان نه تنها آنان را در سیاست‌های حزبی بلکه در مذاکره با مراکز توسعه و ایجاد سازمان‌های مستقل توانمند می‌کند. این توانمندی آنان را در پایش اجرایی قوانین، شناخت هم‌پیمانان، مبادله اطلاعات و تحقیق درباره راه‌های جدید افزایش مشارکت سیاسی یاری می‌کند (ربردان، ۱۹۹۵).

افزایش مشارکت سیاسی زنان صرفاً به معنی افزایش کمی حضور آنان در عرصه سیاست رسمی نیست. زنان سیاسی ممکن است از طبقه نخبگان باشند که به علت ارتباطات شخصی خود با سیاستمداران مرد به این موقعیت دست یافته‌اند و در بیان خواسته‌های عامه زنان ناتوان یا بی‌علاقه‌اند. مرنا اِرا، فعال امور زنان در السالوادور، می‌گوید زنانه شدن فضاهای قدرت اهمیت دارد چرا که به افزایش حضور زنان در عرصه‌های تصمیم‌گیری در سطوح ملی و بین‌المللی منجر می‌شود، اما همزمان جنبش زنان باید همچون ابزاری برای چانه‌زنی سیاسی تقویت شود تا بتواند با افراد حاضر در ساختار قدرت گفت‌وگو کند (اِرا، به نقل از ربردان، ۱۹۹۵). سازمان‌های غیردولتی می‌توانند فرصت بیان خواسته‌های زنان را مستقل از سیاست‌های احزاب و دولت فراهم کنند. دهه پیشنهادهی سازمان ملل به منظور ارتقای وضعیت زنان (۱۹۹۵-۲۰۰۵) به گسترش سازمان‌های زنان و مهارت‌های آنان در شبکه‌سازی بین‌المللی انجامید. شاید مهم‌ترین میراث دهه زنان ایجاد فضای سیاسی برای افزایش چانه‌زنی‌های رسمی و غیررسمی، شکل‌گیری انجمن‌های توده‌ای زنان و جنبش‌های ملی زنان بود (کبیر،

۱۹۹۴). این جنبش‌ها موجب قوام شبکه‌های جهانی زنان شدند و به کسب مهارت، افزایش اعتماد به نفس و ایجاد ظرفیت سازماندهی برای تغییر انجامیدند (سن و گرون، ۱۹۸۵).

افزایش تعداد زنان در مناصب تصمیم‌گیری در حوزه رسمی قدرت سیاسی به خودی خود به توانمندی بیشتر زنان منجر نمی‌شود. در واقع، میزان کمی حضور زنان در سیاست آنان را به توانمندی رهنمون نمی‌شود و نیازمند تلفیق با شاخص‌های کیفی مشارکت است. ضروری است برای حمایت از توانمندی زنان روش‌های ارزیابی کیفی آن در نظام‌های سیاسی بررسی شود.

توانمندی، حقوق و بهداشت باروری و جنسی عرصه بهداشت نمونه جالبی از چگونگی قدرت‌یابی زنان به‌طور فردی و جمعی ارائه می‌کند. به‌طور سنتی رویکرد ارائه خدمات بهداشتی از بالا به پایین بوده است. در حالی که رویکرد توانمندسازی در حوزه سلامت بر موارد زیر تأکید دارد: حس فردی زنان از ارزش وجود خود با توجه به اهمیتی که برای سلامتی‌شان قائل‌اند («قدرت درون»)، تصمیم‌گیری فردی آن‌ها برای استفاده از امکانات بهداشتی («قدرت برای»)، توانمندی جمعی با ارائه خدمات بهداشتی، و افزایش ظرفیت و ارتقای توان تصمیم‌گیری و کنترل زنان بر بدن خود («قدرت با»).

وجود ارتباط بین توانمندی و سلامتی به‌طور کلی و به‌طور خاص در مورد زنان به‌تازگی به رسمیت شناخته شده است. تحقیقات موجود این ارتباط را که به معنی مهارت‌تقدیر در سطح فردی و جمعی است روشن کرده است (والتر اشتاین، ۱۹۹۳). آژانس‌های بین‌المللی توسعه نیز این ارتباط را به رسمیت شناخته‌اند. برای مثال یکی از اسناد سازمان بهداشت جهانی بر ارتباط بین مشارکت اجتماعی و توانمندی به مثابه ابزاری برای ارتقای سلامتی افراد و محیط آن‌ها تأکید می‌کند. گزارش سازمان بهداشت

جهانی به چهارمین کنفرانس زنان در پکن درباره سلامت زنان اعلام می‌دارد.

توانمندی زنان شرط لازم و اساسی برای سلامتی آنان است. این به معنی افزایش دسترسی زنان به منابع و آموزش و اشتغال، و حمایت از حقوق انسانی آنان و آزادی‌ها است. به این ترتیب، آنان می‌توانند، فارغ از اعمال فشار و تبعیض، دست به انتخاب بزنند. (سازمان بهداشت جهانی، ۱۹۹۵: ۸)

جنبش جهانی بهداشت زنان بر توانمندی و سلامتی زنان به منظور دست‌یابی به اهدافی در چارچوب تأمین حقوق آن‌ها و نه کاهش باروری تأکید می‌کند. برای مثال اعلامیه زنان درباره سیاست‌های جمعیتی و طرح حقوق باروری که از سوی نهاد «گزینه‌های توسعه برای زنان در عصر نوین» پیش برده می‌شود بر توانمندی زنان در کنار برابری جنسیتی که مستلزم مسئولیت‌پذیری مردان در زمینه رفتار جنسی خود و مسئله باروری است، تأکید دارد. (گارسیا مورنو و کلارو، ۱۹۹۴) کثرت و گستردگی سازمان‌هایی که به امور مربوط به سلامتی زنان می‌پردازند خود نشانه پیشبرد فرایند توانمند شدن زنان است. در بسیاری از کشورها جایگاه زنان از معترضان در حاشیه به عوامل مؤثر و مشارکت‌جو در برنامه‌ها و مباحث سیاست‌گذاری در سطوح ملی و بین‌المللی تغییر کرده است.

«مرکز توسعه و فعالیت‌های جمعیتی»<sup>۱</sup> نیز بر پیوند بین سلامتی و توانمندی تأکید دارد (نگاه کنید به کادر ۷). این مرکز بر عناصر توانمند ساز «قدرت برای» و «قدرت با» تأکید دارد، اگرچه روشن نیست که چگونه بسیاری از فعالیت‌های آنان در عمل از سطح قدرت تصمیم‌گیری

فردی فراتر می‌رود و همچنین چگونه بین دسترسی به خدمات تنظیم خانواده و افزایش مشارکت زنان در دیگر تصمیمات خانوار ارتباط برقرار می‌شود».

#### کادر ۷. تنظیم خانواده، بهداشت باروری و توانمندی

«مرکز توسعه و فعالیت‌های جمعیتی» سازمانی بین‌المللی و متمرکز بر امور زنان است که به رویکرد توانمندسازی از خلال اجرای برنامه‌های زیر پایبند است»  
- برنامه‌های آموزشی جهت توسعه مدیریت زنان و مهارت‌های رهبری؛  
- طرح‌های بهداشت باروری؛

- برنامه‌های جوان محور با هدف رشد مهارت‌های دختران و آموزش بهداشت باروری؛  
طرح‌های حمایتی با تأکید بر حقوق قانونی زنان و مشارکت اقتصادی؛

این مؤسسه معتقد است که توانمندی زنان با بهداشت باروری ارتباطی تفکیک‌ناپذیر دارد. آنان اذعان می‌کنند که خدمات تنظیم خانواده وقتی مؤثر و پایدار است که با ظرفیت‌سازی سازمانی و فردی، برابری جنسیتی و بسج اجتماعی مرتبط شود. آن‌ها از برنامه‌های بهداشت باروری که رهبران زن محلی آموزش دیده در برنامه‌های مرکز توسعه و فعالیت‌های جمعیتی طراحی کرده‌اند حمایت می‌کنند. هدف آن‌ها افزایش مشارکت زنان در جوامع خود و دسترسی برابر و کامل به خدمات است. این مرکز همچنین درصدد تشکیل گروه‌های مدیریتی ترکیبی از زنان و مردان است. بر اساس چارچوب نظری پذیرفته شده در این مؤسسه، چهار سطح از توانمندسازی به منظور تلفیق برنامه‌های تنظیم خانواده با برنامه‌های بهداشت باروری و دیگر برنامه‌ها مورد تأکید است. سطح اول: طراحی و اجرای برنامه‌هایی جهت شناسایی موانع اجتماعی و فرهنگی زنان و فرصت‌های موجود در برنامه‌های تنظیم خانواده و خدمات بهداشت باروری که بر سلامتی فردی آنان مؤثر است.

سطح دوم: نشان دادن این که دسترسی به خدمات تنظیم خانواده و بهداشت باروری و دیگر برنامه‌ها ظرفیت زنان را برای مشارکت، تأثیرگذاری و اتخاذ تصمیم در اموری مربوط به خانواده افزایش می‌دهد.

سطح سوم: پیش‌بینی این مؤسسه مبنی بر این که زنانی که در تنظیم خانواده و امور بهداشتی نقش مؤثری در تصمیم‌گیری دارند در فعالیت‌های خارج از خانه نیز مشارکت و تصمیم‌گیری بهتری خواهند کرد. این امر موجب پایدارسازی دستاوردهای توانمندسازی درون خانواده‌ها و جوامع می‌شود. سطح چهارم: تأکید بر لزوم ایجاد سازمان‌های اجتماع‌محور پایدار که تداوم حمایت از زنان در اجتماع و دسترسی به برنامه‌های تنظیم خانواده و بهداشت باروری را تضمین می‌کنند و با به وجود آوردن فضایی مناسب بر تداوم برنامه‌های تأمین سلامتی و رفاه زنان، و حمایت آن‌ها از خودشان تأکید دارند.

منبع: مرکز توسعه و فعالیت‌های جمعیتی، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷

ارتقای حقوق باروری و جنسی زنان در مرکز روابط قدرت جنسیتی در سطوح فردی و خانوادگی قرار می‌گیرد. توانمندی زنان در این عرصه



مستلزم مواجهه با سرکوب درونی و موارد حساسیت برانگیز رفتار جنسی، پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری و امکان چانه زنی در ارتباطات بین شخصی است. به هر حال زنانی که استقلال اقتصادی ندارند ممکن است نتوانند از ارائه خدمات جنسی اجتناب کنند، آن‌ها ممکن است به شریک جنسی خود وابستگی مالی داشته باشند یا حتی برای گذران و تأمین زندگی به روسپیگری روی آورند.

در مذاکرات چانه‌زنی در زمینه کنترل جمعیت که هدفی ابزاری است (مثلاً چانه‌زنی برای افزایش استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری و پیشبرد برنامه‌های کاهش باروری) باید زبان فمینیستی توانمند شدن زنان و حق آن‌ها برای انتخاب تا حدی به کار گرفته شود (اسمیت، ۱۹۹۴). در این زمینه، توانمندی زنان بر اساس تعریفی محدود با حق دسترسی به خدمات تنظیم خانواده (استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری) یکی گرفته شده است، بی آن‌که بسترهایی که تصمیم‌گیری درباره رابطه جنسی و باروری در آن صورت می‌گیرد و آنچه بر قدرت چانه‌زنی و مشارکت زنان در سطح وسیع‌تر مؤثر است در نظر گرفته شود. این امر ضرورت شفافیت بیشتر در تعریف توانمندسازی به مثابه یک هدف و خطر منحصر کردن آن به فعالیت در زمینه‌ای خاص را گوشزد می‌کند.

### ۳. شاخص‌های توانمندی

#### سنجش توانمندی

این‌که بسیاری از برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه هدف نهایی خود را توانمندسازی زنان قرار داده‌اند لزوم تدوین شاخص‌هایی را برای سنجش آن، هم از جهت ارزیابی وضع موجود و هم ارزیابی میزان موفقیت سیاست‌ها و برنامه‌ها بر اساس ادعای آن‌ها، نشان می‌دهد. راه‌های گوناگونی برای تدوین شاخص‌های توانمندی وجود دارد که هر کدام به خودی خود ارزشمندند اما هیچ کدام کامل نیستند. زیرا توانمندی، بنا به

طبیعت خود، مفهومی چندوجهی دارد که به سادگی قابل اندازه گیری نیست.

شاخص های توانمندی به دو گروه تقسیم می شود: آن دسته که به کار سنجش توانمندی زنان در سطح جامعه، به قصد ارزیابی و مقایسه جوامع، می آید و دسته دیگری که برای سنجش اثرات برنامه ها و طرح ها مفید است. شاخص توانمندی جنسیتی<sup>۱</sup> در گزارش توسعه انسانی<sup>۲</sup> در دسته اول قرار دارد (UNDP ۱۹۹۵). شاخص های موجود در برنامه های اعتباری بنگلادش مثالی برای دسته دوم است (هاشمی، ۱۹۹۶).

#### شاخص های کلی توانمندی زنان

##### شاخص توانمندی جنسیتی

گزارش توسعه انسانی (۱۹۹۵) توانمندی را یکی از چهار جزء اصلی الگوی توسعه انسانی می داند که سه جزء دیگر آن بهره وری، برابری و پایداری است. توانمندسازی به معنی مشارکت کامل مردم در تصمیمات و فرایندهایی است که زندگی شان را شکل می دهد. این گزارش دو شاخص جدید را معرفی می کند: توانمندی جنسیتی و توسعه جنسیتی. دومی تلاش دارد به سنجش دستاورد کشورها در زمینه پیشرفت در شاخص توسعه انسانی، با توجه به نابرابری دستاوردهای زنان و مردان و پیامدهای این نابرابری، بپردازد. کشورهایی که نابرابری جنسیتی وسیع تری در فراهم آوردن امکانات اولیه (امید زندگی، دستیابی به آموزش و درآمد) بر آنها حاکم است، شاخص های توسعه جنسیتی، در مقایسه با توسعه انسانی، ضعیف تر است.

شاخص توانمندی جنسیتی شاخص مرکبی است که به نمایندگی زنان در پارلمان ها، سهم آنها از مشاغل مدیریتی و تخصصی، و مشارکت در

1. Gender Empowerment Measure (GEM)

2. Human Development Report (HDR)

نیروی کار، و نیز سهم آن‌ها از درآمد ملی توجه دارد. این شاخص درصدد بررسی این امر است که زنان و مردان تا چه حد امکان حضور فعال در زندگی اقتصادی و سیاسی و حوزه‌های تصمیم‌گیری را یافته‌اند. براساس گزارش توسعه انسانی، درحالی که شاخص توسعه جنسیتی برگسترش ظرفیت‌ها تأکید دارد، شاخص توانمندی جنسیتی به ارزیابی نحوه استفاده از امکانات و فرصت‌های زندگی می‌پردازد.

شاخص توانمندی جنسیتی نشان می‌دهد که تأمین نیازهای پایه، اقتصادی و آموزشی و بهداشتی به معنای تحقق خودیه خودی توانمندی زنان نیست. وضعیت کشورهایی چون فرانسه، ژاپن، یونان، بریتانیا، ایرلند و اسپانیا که در آن‌ها شاخص توسعه جنسیتی پایین‌تر از شاخص توسعه انسانی است مؤید این واقعیت است. در میان کشورهای در حال توسعه، کره جنوبی، ترکیه، کویت و امارات متحده عربی و جزیره مارتوس در اقیانوس هند کشورهایی هستند که شاخص توسعه جنسیتی در آن‌ها پایین‌تر از شاخص توسعه انسانی است.

تولید ناخالص ملی بالا ضرورتاً به معنی شاخص توانمندی جنسیتی بالا نیست. تولید ناخالص ملی در برخی کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی، مثل ژاپن و کره و سنگاپور، بسیار بالاتر از شاخص توسعه جنسیتی است، مثلاً کره جنوبی در ۱۹۹۵ از نظر سرانه تولید ناخالص ملی در رده ۲۸ اما از نظر شاخص توسعه جنسیتی در رده ۹۰ قرار داشته است. براساس آمار موجود، مشارکت اقتصادی و سیاسی در این کشورها، به دلیل پایین بودن شاخص توسعه جنسیتی، پایین است. در برخی کشورهای در حال توسعه نظیر چین، کوبا، کاستاریکا شاخص توسعه جنسیتی بالاتر از فرانسه و ژاپن است.

به دلیل دسترسی نداشتن به اطلاعات دسته‌بندی شده با توجه به جنس افراد، شاخص توانمندی جنسیتی در همه کشورها در دسترس نیست. علاوه بر این، شیوه‌های جمع‌آوری اطلاعات در کشورها متفاوت

است و این حکایت از آن دارد که استفاده از شاخص توانمندی جنسیتی برای تعیین رتبه کشورها از نظر توانمندی زنان مناسب نیست. با وجود این، می‌توان از آن در پایش پیشرفت وضعیت زنان در اقتصاد و مشارکت سیاسی و نشان دادن نابرابری موجود بین دیگر شاخص‌های توسعه و توانمندی در برخی کشورها استفاده کرد. شاخص مکملی برای دیگر شاخص‌های آماری در سطح کلان است که شکاف جنسیتی را در توسعه بیشتر می‌کند و بر ضرورت تغییر اولویت‌های برنامه تأکید می‌ورزد.

این شاخص در عین حال محدودیت‌هایی دارد، مثلاً میزان مشارکت سیاسی زنان در حوزه سیاست رسمی ممکن است میزان واقعی قدرت زنان را به خوبی منعکس نکند (نگاه کنید به صفحه ۱۲۹: «توانمندسازی از طریق مشارکت سیاسی»). دیگر این‌که حضور زنان در مشاغل مدیریتی و تخصصی نشان‌دهنده پیشرفت زنان طبقه متوسط است.

شاخص‌های توانمندی مرتبط با برنامه‌های اجرایی

الف) شاخص‌های توانمندی در برنامه‌های اعتباری

دیگر شاخص‌های توانمندی زنان بیشتر بر ابعاد شخصی آن تکیه دارد تا ابعاد نهادی. این امر ممکن است به تولید شاخص‌های فرهنگی خاص منجر شود. برای مثال هاشمی و همکاران (۱۹۹۶) در تحقیق خود درباره توانمندی زنان بنگلادش، تجربه‌های فردی زنان در تعامل با محله و روستا را مورد توجه قرار دادند. آن‌ها در مواجهه با این پرسش که چگونه مقولات نظری به شاخص‌های باهویت، قابل مشاهده و تجربی تبدیل می‌شود، بر بررسی تجربه‌های فردی متمرکز شدند و کوشیدند مشاهدات تفصیلی از جزئیات را در روند تحولات اجتماعی ثبت کنند (نگاه کنید به کادر ۸).

### کادر ۸. شاخص‌های سنجش برنامه‌های توانمندسازی زنان

هاشمی، شولر و ریلی (۱۹۹۶) به مدت چهار سال در شش روستا به تحقیقی مردم‌شناسانه دربارهٔ ارزیابی تأثیر برنامه‌های توانمندسازی زنان پرداختند. دو روستا تحت پوشش طرح بانک گرامین و دو روستا مشمول طرح مرکز فعالیت‌های توسعه و جمعیت بنگلادش بود و در دو روستای دیگر هیچ برنامهٔ اعتباری به اجرا گذاشته نشده بود. آن‌ها الگویی با هشت شاخص توانمندی در تحقیق خود به کار بردند:

- تحرک، و امنیت اقتصادی؛
- توانایی انجام خریدهای کوچک؛
- توانایی انجام خریدهای بزرگ‌تر؛
- مشارکت در تصمیمات مهم خانوار؛
- آزادی نسبی از انقیاد در درون خانواده؛
- آگاهی‌های سیاسی و قانونی؛
- مشارکت در فعالیت‌ها و اعتراضات سیاسی؛

سنجش، مثلاً در تعیین توانمندی افراد در زمینهٔ امکان تحرک و جابه‌جایی از آن‌ها سؤال می‌شد: آیا به بازار، مراکز درمانی، سینما رفته‌اند یا از دهکده خارج شده‌اند؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، پرسیده شد: آیا به تنهایی به این مراکز رفته‌اند؟ در شاخص امنیت اقتصادی، پاسخ می‌دادند که آیا مالک خانه و زمین یا صاحب پس‌انداز و دارایی‌ای که جنبهٔ تولیدی داشته باشد هستند یا نه؟ در مرحلهٔ بعد سؤال می‌شد که آیا پس‌انداز خود را در کسب و کار یا اعطای وام به کار می‌گیرند؟ در مورد آگاهی‌های سیاسی و قانونی، اطلاعات زنان در مواردی چون اسامی مسئولان دولتی و قانون ارث و وراثت برای آن‌ها امتیاز محسوب می‌شد. با طرح چنین سؤالاتی در هشت مقولهٔ فوق، شاخص ترکیبی توانمندی به وجود آمد. هرچه پاسخ‌گو امتیاز بیشتری بیاورد توانمندی او بالاتر تشخیص داده می‌شود.

هاشمی و همکاران با به کار بردن روش فوق به این نتیجه رسیدند که هرچه زمان فعالیت یک زن در دو طرح اشاره شده در روستاها طولانی‌تر بوده، احتمال این‌که بر اساس این شاخص ترکیبی توانمندتر باشد بیشتر است.

کاربرد دیگر شاخص‌های توانمندسازی مقایسه موفقیت برنامه‌های توانمندی است. اکرلی (۱۹۹۶) پیشنهاد می‌کند دانش حسابداری وام‌گیرندگان در فعالیت وام‌گیری به عنوان شاخص توانمندی آن‌ها در برنامه اعتباری مورد توجه قرار گیرد. این دانش از طریق مصاحبه و تعیین میزان آگاهی آن‌ها دربارهٔ هزینهٔ داده‌ها، هزینهٔ تولید و سودآوری فعالیت مبتنی بر وام سنجیده شد. نمرهٔ یک به مصاحبه شونده‌ای تعلق گرفت که به همهٔ پرسش‌ها پاسخ داد و نمرهٔ صفر به فردی که به هیچ پاسخ نداد. هدف اکرلی از استفاده از شاخص فوق تعیین احتمال توانمندی افراد در فرایند دریافت وام، با توجه به منبع تأمین وام و تعیین نوع فعالیت زنان با

استفاده از این وام بود. برنامه‌های سازمان‌های مختلف (سازمان حفاظت از کودکان، بانک گرامین، کمیته پیشرفت روستایی بنگلادش) از منظر تأثیر آن‌ها در تحقق اهداف توانمندسازی با هم مقایسه می‌شوند. اگرلی از نتایج تحلیل فوق دریافت آن دسته از برنامه‌های اعتباری که زنان را تشویق و قادر می‌کند مستقیماً با دریافت وام در فعالیت اقتصادی شرکت کنند. بیشتر از سایر برنامه‌ها به توانمندی آنان منجر می‌شود.

ب) شاخص‌های توانمندی آژانس توسعه بین‌المللی کانادا  
این آژانس شاخص‌های کمی و کیفی متعددی را برای سنجش توانمندی زنان ارائه کرده است. طرح‌های توانمندسازی باید نوع توانمندی را مشخص کند (مثلاً ایجاد تغییر در آگاهی شخصی افراد یا تغییر در نظم اجتماعی و اقتصادی)، همچنین در آغاز برنامه باید روشن شود دوره تقریبی تحقق اهداف طرح، تعداد افراد متأثر از برنامه توانمندسازی و میزان تأثیر برنامه بر افراد چقدر است. بسیاری از شاخص‌های توانمندی این آژانس شاخص‌های فرایندی است. آژانس برای سنجش کمی، توانمندی را در چهار گروه قانونی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار داد، همچنین در کنار شاخص‌های کمی، شاخص‌های کیفی را نیز طرح کرد. (برای اطلاع بیشتر از جزئیات این شاخص‌ها، نگاه کنید به پیوست ۴).

آژانس توسعه بین‌المللی کانادا معتقد است، با توجه به ماهیت پیچیده این سنجش، ضروری است در تحلیلی کیفی شاخص‌های کمی و کیفی با هم تلفیق شود.

چند پرسش اساسی برای تحلیل کیفی پیشنهاد شده است:

- تغییرات قانونی در سطح ملی و محلی چه تأثیری بر توانمندی یا ناتوانمندی زنان و مردان داشته است؟ (مثلاً قوانین مربوط به کنترل منابع نظیر زمین)

– نقش نهادهای محلی در توانمندی یا ناتوانمندی زنان و مردان چیست؟

– آیا نقش زنان، در مقایسه با مردان، در تصمیم‌گیری‌های اساسی خانوادگی و محلی در حال افزایش است یا کاهش؟

– آیا به وظایفی که عرفاً بر عهده زن‌ها گذاشته شده، مثل نگهداری از

کودک، بیشتر اهمیت داده و توجه می‌شود؟

– زنان چگونه خود را سازماندهی می‌کنند تا مثلاً علیه خشونت توانمند باشند؟

– آیا افزایش اشتغال و آموزش زنان موجب توانمندی آنان شده است؟

#### پ) توانمندی و ارزیابی مشارکتی

برنامه‌ریزان توسعه اغلب در جست و جوی برنامه‌های ساده و اهداف سنجیدنی در برخورد با موقعیت‌های بسیار پیچیده هستند (ویرنگا، ۱۹۹۴). درحالی که برنامه‌ریزان نیازمند شناخت تفاوت بین استفاده مناسب و نامناسب از منابع محدود هستند. سنجش اهداف همسان که به سادگی در شاخص‌های کمی منعکس نمی‌شود مشکل است (کییر، ۱۹۹۴).

آنچه موجب توانمندی زنان می‌شود وابسته به بستر خاص آن است: یک فعالیت ممکن است در بستری موجب توانمندی شود، اما در بستر دیگر توانمندی به بار نیآورد. بنابراین، شاخص‌های خاص وضعیت‌ها و برنامه‌های متفاوت باید توسعه یابد. برای سازمان‌هایی که به ارتقای توانمندی زنان علاقه دارند اشکال مشارکتی پایش و ارزیابی که مبتنی بر تحلیل اهداف، میزان موفقیت و سنجش مشکلات طرح به کمک افراد درگیر در آن است، رویکردی مناسب‌تر و کامل‌تر از استفاده از شاخص‌های همسان است (همان).

#### ۴. معانی ضمنی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی

پذیرش توانمندسازی زنان به مثابه هدف سیاست‌گذاری در سازمان‌های توسعه‌گرا به معنی پایبندی به توزیع متعادل‌تر قدرت در سطوح شخصی، اقتصادی و سیاسی جامعه است. این امر مستلزم افزایش نظارت فردی و جمعی زنان بر زندگی خود و مشارکت و اثرگذاری فزاینده آنان در تصمیم‌گیری نهادی است. تا زمانی که تعریف روشنی از توانمندسازی ارائه نشود و روش‌ها و روندهای مربوط به آن از مرحله سیاست‌گذاری به مرحله عمل درنیاید، این مفهوم هدفی مبهم و شعاری بی معنی جلوه می‌کند. نهادهای توسعه، بدون تعریفی روشن از موضوع و با توجه به بسترهای خاصی که در آن قرار دارند، ممکن است رویکردهای قدیمی از بالا به پایین را صرفاً با تغییر نام و در حکم سیاست توانمندسازی ادامه دهند، بی آن‌که محتوا و ویژگی برنامه‌ها را تغییر دهند یا به ضرورت تغییر مورد نیاز در فرایندها و فرهنگ سازمانی توجه کنند.

بیشتر طرح‌های توانمندسازی را سازمان‌های غیردولتی و در مقیاس‌های محلی و کوچک اجرا کرده‌اند. گرایش سازمان‌های غیردولتی به طرح‌های خرد ممکن است به شکست حاصل از تغییر نیافتن بسترهای اقتصادی وسیع‌تر و سیاسی بینجامد (آکسفام، ۱۹۹۵). پذیرش هدف توانمندسازی در مؤسسات یاری‌دهنده بزرگ امکانات و در عین حال محدودیت‌هایی به همراه دارد که با برنامه‌های توانمندسازی محدود سازمان‌های غیردولتی متفاوت است. نهادهای بزرگ با این چالش مواجه‌اند که چگونه مشارکت توده مردم و ابتکارات آن‌ها را در قدرت‌یابی افزایش دهند.

گرچه سازمان‌های توسعه‌گرا می‌توانند چارچوب‌ها و ابزارهای لازم را برای نهادینه کردن رویکرد توانمندسازی در طرح‌ها و برنامه توسعه فراهم کنند، شیوه‌های حمایت از فرایند توانمندسازی زنان در جامعه ممکن است کمتر طرح و ارزیابی شود. روند تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آغاز و میان و پایان مشخصی ندارد و در



مسیر خطی و روشنی حرکت نمی‌کند (آکسفام، ۱۹۹۵). درون سازمان ممکن است بین یک هدف وسیع توانمندسازی زنان و رویه ساختاری و رسمی آن چالش وجود داشته باشد. موارد زیر به این نکته می‌پردازد. برخی موارد راهبردی در سازمان‌های توسعه‌ای در اتخاذ رویکردی به منظور توانمندسازی زنان عبارت است از:

۱. آن‌جا که توانمندسازی زنان به مثابه هدفی در سیاست‌گذاری اعلام می‌شود باید تعریف و تبیین شود. از آن‌جا که توانمندی مفهومی پیچیده، بحث‌انگیز و با کاربرد بسیار است، لازم است با وضوح و دقت به کار گرفته شود. لحاظ کردن درک‌های متفاوت از قدرت و پیامدهای آن در به کارگیری این رویکرد مفید است (نگاه کنید به جدول ۱). توانمندسازی مفهوم مفیدی است زیرا متکی بر عنصر عاملیت زنان است و آن‌ها را عناصری فعال و نه منفعل و دریافت‌کننده در پیشبرد روش‌های توسعه می‌انگارد. وجه مهم دیگر توانمندسازی این است که ذهن را به این حقیقت معطوف می‌کند که زندگی مردم فقیر و به حاشیه رانده شده و جوامع آنان با پیشبرد روندهای سیاسی قدرت، نابرابری و سرکوب شکل گرفته است. بنابراین در فرایند قدرت‌یابی باید به روندهای قدرت (و شیوه‌های مقاومت در برابر آن) توجه شود تا این مفهوم به شعاری گنگ بدل نشود (رولاندز، ۱۹۹۵). باید متوجه باشیم که واژگان توانمندی ابزاری برای دست‌یابی به اهداف دیگر نشود.

۲. ضروری است برنامه‌های توانمندسازی زنان با برنامه‌های توسعه یکپارچه شود. تعاریف توانمندسازی در سیاست‌گذاری باید به برنامه‌ریزی‌های معین در بستر برنامه‌های توسعه بدل شود. چارچوب توانمندسازی زنان، مورد پذیرش یونیسف و دیگر مؤسسات، برای طراحی و اجرا و سنجش برنامه‌ها و طرح‌های ارتقای توانمندی زنان مفید هستند. با وجود این، چارچوب واحد و ثابتی برای کاربردی کردن توانمندی زنان وجود ندارد.

۳. توانمندسازی شامل تمامی برنامه‌ها و طرح‌ها می‌شود و به یک عرصه

از فعالیت توسعه‌ای محدود نمی‌شود. ویژگی چندوجهی توانمندی می‌طلبد که در همه عرصه‌های زندگی زنان تحقق یابد.

۴. ابعاد متفاوت توانمندی (سیاسی، اقتصادی، حقوقی، جسمی) نباید مجزا از یکدیگر تلقی شوند. ضروری است به ارتباط بین این ابعاد متفاوت در برنامه‌ریزی و اجرا توجه شود.

۵. اگر قرار است برنامه توسعه توانمندساز باشد، مشارکت زنان در همه مراحل برنامه‌ریزی ضروری است. مشارکت جدی‌تر و گسترده‌تر زنان در برنامه‌ریزی نیازمند ساختن ابزارهایی با تلاش بیشتر است. تجمع‌های مشارکتی ممکن است فرصتی فراهم آورد که گروه یا جامعه نیازها و ابزارهای ایجاد تحول را خود تحلیل و تسهیل کند. در این مسیر باید به اهداف رشد آگاهی به عنوان بخشی از شیوه‌های مشارکتی توجه شود.

۶. از آن‌جا که بستر اجتماعی در شناخت روندهای توانمندی نقش حیاتی دارد، ضروری است شاخص‌های توانمندی برای هر برنامه‌ای به‌طور خاص طرح‌ریزی شوند. اگر شاخص‌ها در یک روند مشارکتی تعیین شوند بیشترین کارایی را خواهند داشت. شاخص‌های کمی و کیفی هر دو بااهمیت‌اند و گذشته از این، تحلیل کیفی آن‌ها را تقویت خواهد کرد.

۷. برای حمایت از توانمندی زنان ضروری است سیاست جریان‌سازی جنسیتی در برنامه‌ها و فعالیت‌های مؤسسات به هم مرتبط شود. غالباً پذیرش سیاست جریان‌سازی جنسیتی در مؤسسات مجزا از سیاست‌های جنسیتی ارتقای توانمندی زنان توصیف می‌شود. برقراری ارتباط بین برنامه‌های جریان‌سازی جنسیتی و توانمندی زنان به کار بیشتری نیاز دارد. وقتی سیاست‌های جنسیتی در یک مؤسسه انسجام یابد، برقراری ارتباط با سازمان‌های بیرونی چون سازمان‌های خودجوش زنان اهمیت بیشتری می‌یابد.

۸. حمایت از سازمان‌های زنان گام اصلی برای توانمندسازی آنان است. زنان باید خود به توانمندسازی خود پردازند و تشکیل سازمان‌های زنان

گام بزرگی در قدرتمند شدن جمعی و فردی آنان است. ضروری است تلاش بیشتری برای شناخت این‌که چه نوع سازمان زنانی بیشترین تأثیر را در توانمندی زنان دارد صورت گیرد و راه‌های حمایت از توسعه سازمانی که به توانمندی اعضای آن منجر می‌شود شناسایی شود. سازمان‌های زنان ممکن است مورد حمایت مالی قرار گیرند ولی پشتیبانی از آنها برای ایجاد شبکه‌ها و برقراری ارتباط بین سازمان‌های خودگردان زنان و آنها که در رأس قدرت‌اند نیز بسیار مهم است. به کار گرفتن ساز و کارهای مالی برای این‌که در حمایت از ابتکارات زنان دیوان‌سالاری از بین برود ضروری است.

۹. برای حمایت از توانمندسازی، بازبینی فرهنگ سازمانی، ساختارها، رویکردها و تشخیص گره‌گاه‌های آنها با اهداف توانمندسازی، از جمله در موارد پاسخ‌گویی، ضروری است. تلاش‌ها باید صرف شناسایی این مسائل ساختاری شود، مثلاً از طریق بازبینی در رویکردهای مشارکتی، پاسخ‌گویی جدی‌تر به ذی‌نفعان، به‌ویژه زنان فقیر، انعطاف‌پذیری بیشتر در رویه‌های مالی و شفافیت بیشتر در ارتباط با اجتماعات و سازمان‌ها.

### پیوست ۱. توانمندسازی زنان و برنامه توسعه سازمان ملل

برنامه جنسیت در اهداف توسعه<sup>۱</sup>، وابسته به برنامه توسعه سازمان ملل، به صراحت واژگان توانمندسازی را به کار می‌گیرد. جریان‌سازی جنسیتی در تمامی فعالیت‌های برنامه توسعه سازمان ملل مورد توجه قرار گرفته است. از آن جمله است:

- تسهیل برنامه‌ریزی ملی توسعه و نقش هماهنگی سازمان ملل در تحقق اهداف کارپایه بکن؛
- ادغام تحلیل جنسیتی و اقدامات مرتبط با برابری جنسیتی در سیاست‌ها و برنامه‌های فقرزدایی؛
- تسهیل و توسعه گفت‌وگو درباره توسعه پایدار انسانی بین دولت و نهادهای مدنی به گونه‌ای که این گفت‌وگو همه ابعاد جنسیتی مرتبط را در برگیرد؛
- ترویج و پیشبرد توانمندسازی زنان در همه سطوح تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی، از خانواده تا دولت محلی، و در همه ساختارهای اداری محلی و ملی و بین‌المللی

برنامه توسعه سازمان ملل برنامه جنسیت در اهداف توسعه را طراحی کرد تا به نهادهای منطقه‌ای و کشورها برای دسترسی به اهداف مورد نظر کمک کند. این برنامه رویکردی دوگانه دارد؛ هم به جریان‌سازی جنسیتی توجه دارد، هم به پیشرفت زنان. برنامه‌ریزان مدعی‌اند که، با توجه به مباحث طرح شده نمایندگان سازمان‌های زنان در کنفرانس‌های جهانی، هم به موضوع محیط مساعد برای پیشرفت زنان و هم ارتقای توانمندی زنان توجه کرده‌اند. ایجاد محیط مساعد برای زنان در موضوعات زیر دنبال شده است: حمایت از چارچوب‌های قانونی و سیاست‌گذاری با حساسیت جنسیتی، یاری رساندن به زنان در کنترل دارایی‌ها و منابع اقتصادی و اجتماعی، ارتقای شاخص‌هایی با حساسیت جنسیتی در زمینه فقر، ساختار اقتصاد کلان و تحلیل‌های بخشی.

در برنامه توسعه سازمان ملل برای ارتقای توانمندی زنان مواد زیر پیشنهاد شده است.

- پیشرفت زنان در روندها و موقعیت‌های سیاست‌گذاری تصمیم‌گیری؛
  - تأکید بر فعالیت‌های درآمدزای زنان؛
  - فراهم کردن تسهیلات توانمندسازی (از قبیل آموزش، آشناسازی حرفه‌ای و آموزش انواع فعالیت‌ها) برای زنان؛
- برنامه جنسیت در اهداف توسعه بر هدف ائتلاف‌سازی و شراکت از طریق تعیین ائتلاف‌های ممکن و شبکه‌سازی با سازمان‌های غیردولتی در حوزه توسعه به منظور تقویت پیوند خود با جامعه مدنی تأکید دارد.

## پیوست ۲. جریان سازی جنسیتی یونیسف: چارچوب توانمندسازی زنان

یونیسف، طی سال‌های آغازین این قرن، روایت سارا لاتگوی از مفهوم توانمندسازی را به عنوان رویکردی مناسب در برنامه جریان‌سازی جنسیتی خود پذیرفت. براساس این رویکرد، پیشرفت زنان با تحقق پنج سطح برابری که توانمندی عنصری اساسی در هر سطح است، عملی می‌شود. این سطوح عبارت است:

۱. رفاه: در این سطح، فقط به نیازهای اساسی زنان بدون شناخت عوامل ساختاری موجد وضعیت کنونی آن‌ها و تلاش برای رفعشان توجه می‌شود. رفع این نیازها مستلزم ایجاد خدمات رفاهی لازم است. زنان در این سطح صرفاً ذی‌نفع منفعل مزایای رفاهی هستند.
۲. دسترسی: پیشرفت ارزشمند زنان مستلزم دسترسی برابر آن‌ها به منابعی چون فرصت‌های آموزشی، زمین و اعتبارات مالی است. زنان وقتی در مسیر توانمندی قرار می‌گیرند که فقدان دسترسی به منابع را مانعی برای رشد و رفاه همه‌جانبه خود بدانند و برای تغییر آن اقدام کنند.
۳. رشد آگاهی: زنان برای اقدام مناسب جهت رفع شکاف‌ها و نابرابری‌های جنسیتی باید به این آگاهی برسند که مشکلات آن‌ها ناشی از تبعیض‌های نهادی و ساختاری موجود است. آن‌ها در عین حال باید نقش خود را در تقویت نظامی که رشدشان را محدود می‌کند بازشناسند.
۴. مشارکت: در این سطح زنان قادر به تصمیم‌گیری پایه‌پای مردان و با سهمی برابر هستند. آن‌ها قادر می‌شوند با سازماندهی و کار جمعی موقعیت‌های بهتری به دست آورند. این امر به توانمندی بیشتر و نهایتاً کنترل وسیع‌تر آنان می‌انجامد.
۵. کنترل: سطح نهایی برابری و توانمندی سطح کنترل است و زمانی محقق می‌شود که بین زنان و مردان تعادل قدرت ایجاد شود و هیچ‌یک دیگری را تحت سلطه قرار ندهد. زنان قادرند درباره امور زندگی خود و فرزندان‌شان تصمیم بگیرند و نقشی فعال در روند توسعه ایفا کنند. مشارکت زنان کاملاً به رسمیت شناخته می‌شود و ارزشمند است.

### پیوست ۳. شاخص‌های توانمندی آژانس توسعه بین‌المللی کانادا

#### شاخص‌های توانمندی قانونی

- تضمین قانونی در زمینه حمایت از حقوق بشر؛
- تعداد دعاوی مطرح شده مرتبط با حقوق زنان در دادگاه‌های محلی، و نتایج آن؛
- تعداد دعاوی مربوط به حقوق قانونی زنان مطلقه و بیوه در دادگاه‌های محلی، و نتایج آن؛
- اثرات اعمال قوانین مجازات متجاوزان؛
- افزایش یا کاهش اعمال خشونت بر زنان؛
- میزان افزایش یا کاهش تعداد قضات، دادیاران و وکلای زن یا مرد؛
- میزان افزایش یا کاهش تعداد زنان و مردان پلیس محلی بر اساس درجه آن‌ها؛

#### شاخص‌های توانمندی سیاسی

- درصد کرسی‌های زنان در شوراهای محلی و نهادهای تصمیم‌گیری؛
- درصد زنان در پست‌های تصمیم‌گیری در دولت محلی؛
- درصد زنان در تشکیلات دولتی محلی؛
- درصد زنان و مردان شرکت‌کننده در انتخابات - درصد زنان و مردان حائز شرایط شرکت؛
- درصد زنان دارای موقعیت‌های بالا و پایین تصمیم‌گیری در انجمن‌ها؛
- درصد زنان و مردان عضو انجمن‌ها؛
- تعداد زنان فعال در حوزه عمومی و مبارزه سیاسی در مقایسه با تعداد مردان

#### شاخص‌های توانمندی اقتصادی (بررسی در طول زمان)

- تغییرات میزان اشتغال و بیکاری زنان و مردان
- تغییرات تخصیص وقت زنان به برخی فعالیت‌ها، به‌ویژه سهم بندی مشارکت اعضای خانواده در انجام دادن کار منزل و نگهداری از کودک؛
- تفاوت‌های حقوق و دستمزد زنان و مردان؛
- تغییر درصد مالکیت زنان و مردان (زمین، خانه، دام) برحسب گروه‌های اجتماعی - اقتصادی و قومی؛
- میانگین اختصاص هزینه آموزش و بهداشت خانواده به تفکیک زن و مرد و قدرت خریدهای کوچک و بزرگ به‌طور مستقل؛
- درصد اعتبارات و حمایت‌های مالی و فنی مراکز دولتی و غیردولتی که در دسترس زنان و مردان است.

شاخص‌های توانمندی اجتماعی (بررسی در طول زمان)

- تعداد زنان در نهادهای محلی (مثلاً انجمن‌های زنان، گروه‌های درآمدزا) و تعداد زنان صاحب قدرت در نهادهای محلی؛
- گستره آموزش یا شبکه‌سازی در میان زنان محلی، در مقایسه با مردان، و کنترل زنان در مقوله باروری (مثلاً تعداد کودکان، تعداد سقط جنین)؛
- رفت و آمد زنان در داخل و خارج محله مسکونی خود، در مقایسه با مردان؛

علاوه بر شاخص‌های کمی فوق، شاخص‌های کیفی دیگری نیز مطرح شده که حاوی پرسش‌های مهمی برای سنجش توانمندی زنان است.

- آگاهی زنان از سیاست‌های محلی و حقوق قانونی خود چقدر است؟ آگاهی زنان از مردان کمتر است یا بیشتر؟ آیا آگاهی آن‌ها برحسب گروه اجتماعی-اقتصادی، سن یا قومیتشان متفاوت است؟ این تفاوت در طول زمان تغییر کرده است؟
- آیا زنان و مردان احساس می‌کنند که در حال کسب توانمندی بیشتری هستند؟ چرا؟
- آیا زنان تصور می‌کنند در حال حاضر استقلال مالی بیشتری دارند؟ چرا؟
- آیا روش‌های تصمیم‌گیری در خانواده تغییر یافته است؟ و درباره تأثیر این تغییر چگونه فکر می‌کنند؟
- آیا زنان مستقل از مردان در خانواده تصمیم می‌گیرند؟ چه نوع تصمیماتی مستقل گرفته می‌شود؟

نوشته آنجو مالوتره، کارول بوند  
و سیدنی روث شولر  
ترجمه هما مداح و فاطمه محمدی

#### مقدمه

بانک جهانی توانمندسازی را یکی از عناصر سازنده اصلی در کاهش فقر، و به عنوان یک هدف کمک توسعه‌ای اولیه شناخته است. همچنین این بانک، تبدیل جنسیت به جریانی غالب را یک اولویت در کمک به توسعه به شمار آورده است و درصدد تحقق یک استراتژی بلندپروازانه برای این منظور است. ارتقای توانمندی زنان به عنوان هدف توسعه، مبتنی بر بحثی است که دو وجه دارد: این‌که عدالت اجتماعی یک مشخصه از رفاه انسانی است و ذاتاً ارزش پی‌گیری دارد؛ و همین‌طور توانمندسازی زنان وسیله‌ای برای دست یافتن به سایر اهداف به‌شمار

\* این نوشتار برای کارگاه بانک جهانی با موضوع «فقر و جنسیت: دیدگاه‌های نوین» فراهم آمده است.

با تشکر و قدردانی از کیرا الندورف به خاطر تأمین حمایت پژوهشی و همین‌طور با تشکر از کارن میسون، لین بنت، اندی میسون، نایلا کبیر، ویجیندرا روا، و دیپا نارایان که با نظرات سودمندشان ما را یاری دادند.



می‌رود. به عنوان مثال، یک تحقیق خط‌مشی‌گذارانه که اخیراً از سوی بانک جهانی ارائه شده است (a ۲۰۰۱) برابری جنسیتی را به عنوان یک هدف توسعه در ذات خود، و همچنین ابزاری برای افزایش رشد، کاهش فقر و ایجاد حکمرانی بهتر شناخته است. در چندین کنفرانس بین‌المللی نیز که در دهه گذشته در سطوح بالا برگزار شده است، برای حمایت از توانمندسازی زنان در بیانیه‌های خط‌مشی‌گذارانه ارائه شده، مبنای منطقی دوگانه و مشابهی تشریح شده است (به عنوان نمونه کارپایه عمل پکن، اعلامیه و راه حل پکن به اضافه ۵، برنامه عمل قاهره، اعلامیه هزاره، و کنوانسیون حذف تمام اشکال تبعیض علیه زنان، [CEDAW]).

با این حال تا این تاریخ نه بانک جهانی و نه هیچ سازمان مهم توسعه‌ای دیگر، روش دقیقی برای سنجش و پی‌گیری تغییر در میزان توانمندی ابداع نکرده است. در غیاب چنین ابزار سنجشی، برای جامعه بین‌المللی توسعه دشوار خواهد بود تا اطمینان حاصل کند تلاش‌هایش در راستای توانمند ساختن زنان موفق بوده است و اهداف توسعه هزاره قابل دستیابی خواهد بود یا خیر.

این متن گام نخست در تلاش برای پرداختن به رهیافت‌های متدولوژیک (روش‌شناسانه) در سنجش و تحلیل توانمندسازی زنان است. ما اجزای اصلی نوشته‌های موجود در زمینه‌های نظری، متدولوژیک و تجربی در حوزه‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و جمعیت‌شناسی را مرور کرده‌ایم و سعی داریم دانسته‌های خود را درباره مواردی که به توانمندی زنان منجر می‌شود و پیامدهای آن در توسعه و کاهش فقر، و همچنین نادانسته‌های خود در این باره را به اجمال بیان کنیم. به عنوان اولین تلاش برای پرداختن به این مقوله وسیع و به هم پیوسته، خود را به نوشتارهایی که در مرکز گفتمان توانمندسازی زنان و روابط جنسیتی قرار دارند، محدود ساخته‌ایم و بررسی ارتباط این گفتمان

با طیف وسیع تری از نوشتارها و گفتمان‌های مربوطه را گام بعدی خود قرار داده‌ایم. همچنین بر اساس تحلیل‌هایمان، در مورد جایگاه تعریف، مفهوم‌پردازی، و سنجش توانمندی و آنچه ممکن است قدم‌های بعدی در استفاده از و اصلاح چارچوب‌های موجود، جمع‌آوری اطلاعات و انجام تحلیل‌ها، و ادغام رویکردها، با استفاده از این نوشتارها باشد، توصیه‌های عینی و واقعی ارائه داده‌ایم. از این رو، این مرور اجمالی در تلاش است به موارد ذیل دست یابد:

۱. دلایل به کارگیری روش‌های مختلفی که توانمندسازی از طریق آنها مفهوم‌پردازی شده است؛

۲. بررسی انتقادی بعضی از رهیافت‌هایی که برای سنجش و پی‌گیری تغییرات توانمندسازی زنان ارائه شده‌اند؛

۳. بررسی بعضی از راه‌هایی که با استفاده از آنها اثر سیاست‌ها و مداخلات برنامه‌ریزی شده در جهت ارتقای توانمندی زنان مورد سنجش قرار گرفته‌اند؛

۴. خلاصه‌ای از شواهد موجود در مورد این‌که توانمندسازی زنان چگونه بر پیامدهای مهم توسعه مانند بهداشت، تحصیلات، رفتار باروری، سطح درآمد و غیره تأثیر می‌گذارد؛

این نوشتار با بحثی درباره مفاهیم و تعاریف آغاز می‌شود. بخش دوم، به مسائل مرتبط با سنجش و مشکلات مربوط به کاربردپذیر کردن توانمندی زنان به صورت تجربی می‌پردازد. بخش سوم، شواهد تجربی حاصل از مطالعاتی را مورد بازنگری قرار می‌دهد که توانمندسازی زنان را به عنوان پیامد مورد نظر و همین‌طور عامل تأثیرگذار بر سایر پیامدهای توسعه مورد بررسی قرار داده‌اند. بخش چهارم، نیز به نتایج و توصیه‌ها اختصاص دارد.

## ۱. مفهوم پردازی توانمندسازی زنان

چگونه باید به تعریفی کاربردی از توانمندسازی رسید؟

واژه «توانمندسازی» برای بیان طیف وسیعی از مفاهیم و توصیف پیامدهای متعددی مورد استفاده قرار گرفته است. این واژه، آن طور که تعدادی از مستندات سازمان ملل (UNDAW ۲۰۰۱، یونیسف ۱۹۹۹)، انجمن زنان در توسعه (اورت ۱۹۹۱)، بیانیه ارائه شده در اجلاس وام‌ها و اعتبارات خرد (نتایج ۱۹۹۷)، DFID (۲۰۰۰) نشان می‌دهند، بیشتر در جانبداری از انواع خاصی از سیاست‌ها و روش‌های مداخله‌ای به کار می‌رود تا تحلیل آن‌ها. نوشته‌های فعالان فمینیست اغلب از توانمند شدن افراد و سازمان‌های زنان را استقبال می‌کنند (سن و گراون ۱۹۸۷، جهان ۱۹۹۵، کومار ۱۹۹۳)، اما در میزان مفهوم پردازی یا در بحث از نحوه تشخیص یا شناختن آن با یکدیگر تفاوت دارند.

خط فکری دیگری در توسعه، ادغام اجتماعی در نهادها را به عنوان مسیر اصلی توانمند شدن افراد ترویج می‌کند و گاهی به تعلق توانمندسازی و مشارکت‌گرایی داشته است. سرمایه‌داری، رویکردهای بالا به پایین به توسعه و/یا خود فقر به عنوان منابع ناتوانمندساز دیده می‌شوند که باید از طریق کشاندن «پایین‌تری‌ها» - فقرا و محروم‌دشته‌شدگان - (چمبرز ۱۹۹۷) به مدیریت اجتماع و فرایندهای توسعه، با آن‌ها مقابله شود. معمولاً گسترش جامعه مدنی و شیوه‌های توسعه مشارکتی در سطوح کلان و میانی جامعه، به عنوان سازوکارهایی که با استفاده از آن‌ها توانمندی تحقق می‌یابد، پیشنهاد می‌شوند (فریدمن ۱۹۹۲؛ چمبرز ۱۹۹۷). به عنوان مثال نارایان و دیگران (۲۰۰۰ a). بر نهادهای حکومتی و جامعه مدنی، هم در سطح کشوری و هم در سطح محلی تأکید کرده‌اند، از جمله بر نهادهای غیررسمی مانند شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی. نهادها در سطح خرد، مانند نهادهای زناشویی و خانوار، همچون بخشی از حکومت یا جامعه مدنی محسوب

نمی‌شوند، اما مناسبات و روابط جنسیتی بینافردي در درون خانوار بخشی از معادله محرومیت (طرد) اجتماعی به حساب می‌آیند و نیازمند تلاش هدفمند در جهت تغییراند.

بنت (۲۰۰۲) چارچوبی را ارائه کرده است که در آن «توانمندی» و «ادغام اجتماعی» در عین حال که مفاهیم جداگانه‌ای هستند، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند. بنت با برداشت از نظر نارایان (۲۰۰۲)، توانمند شدن را «افزایش امتیازها و توانایی‌های افراد و گروه‌های مختلف، به منظور درگیر شدن، نفوذ یافتن در، و پاسخ‌گو کردن نهادهایی است که بر آنان تأثیرگذار است» توصیف می‌کند. ادغام اجتماعی نیز به عنوان «از میان برداشتن موانع نهادی و ارتقای انگیزه برای افزایش دست‌یابی افراد و گروه‌های مختلف به فرصت‌های برخورداری از امتیاز و توسعه» تعریف می‌شود. بنت اذعان دارد که هر دوی این تعاریف کاربردی هستند و بیشتر فرآیندها را توصیف می‌کنند تا اهداف نهایی را. آن‌گونه که او شرح می‌دهد، فرآیند توانمند شدن در همان حال که توسط افراد و گروه‌ها اعمال می‌شود، «از پایین» عمل می‌کند و مستلزم عاملیت نیز هست. برعکس، ادغام اجتماعی نیازمند تغییر در سطح سیستم است که ممکن است «از بالا» آغاز شود. همان‌طور که نارایان (۲۰۰۲) و راولیو و چن (در مباحثات خود با عنوان «رشد همسو با فقر» سال ۲۰۰۱) هم بیان می‌دارند، تغییر سیستمی برای توانمند شدن پایدار در طول زمان ضروری است. از طریق فرآیند ادغام اجتماعی است که «قواعد بازی» تعدیل می‌شوند و نهادها تغییر شکل می‌یابند تا رشد اقتصادی در سطح گسترده‌ای تسهیم شود. بنت استدلال می‌کند که تمایز بین توانمند شدن و ادغام اجتماعی حائز اهمیت است، چرا که مزیت نسبی بانک جهانی در سطح سیستمی یا خط‌مشی‌گذارانه است.

به‌طور کلی در بیشتر نوشتارهای با موضوع ادغام اجتماعی یا توانمند شدن، زنان جایگاهی تعیین‌کننده ندارند. حال آن‌که واضح است که ارجاع

گسترده به توانمندسازی به عنوان افزایش آزادی در انتخاب و کنش، همان‌گونه که در کتاب مرجع بانک جهانی در مورد «توانمندسازی و کاهش فقر» بیان شده است (نارایان، در دست چاپ ۲۰۰۲)، در مورد زنان و همین‌طور سایر گروه‌های محروم یا مطرود اجتماعی مصداق پیدا می‌کند، اما اذعان به این نکته حائز اهمیت است که توانمندسازی زنان، برخی از عناصر خاص دیگر را نیز در بر می‌گیرد. نخست این‌که زنان تنها یک گروه از زیرمجموعه‌های بی‌قدرت‌شده در جامعه (مانند فقرا، اقلیت‌های مذهبی و غیره) نیستند، بلکه دسته‌ای از افراد به هم پیوسته‌اند که وجوه اشتراکی هم با همه‌ی این گروه‌های دیگر دارند. دوم این‌که مناسبات و روابط درون خانوار و بین‌خانوادگی جای اصلی بی‌قدرت‌سازی زنان است، به گونه‌ای که در مورد سایر گروه‌های محروم این‌طور نیست. این بدین معنی است که در هرگونه کوششی برای توانمندسازی زنان باید آگاهی و شناختی خاص از اثرات اعمال یک سیاست در سطح خانوار وجود داشته باشد. سوم، تعدادی از نویسندگانی که آثار آنان را در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌دهیم، اذعان دارند که برای توانمند شدن زنان نیاز به ایجاد تغییرات در سطح سیستمی، نه تنها در نهادها بلکه اساساً در ساختارهای حمایت‌کننده مردسالارانه است. (کبیر ۲۰۰۱؛ بیسنات و السون ۱۹۹۹، سن و گراون ۱۹۸۷، بتلیوالا ۱۹۹۴).

نهاد‌های تعاون توسعه‌ای به توسعه‌ی شاخص‌های ارزیابی برابری جنسیتی، و در برخی موارد «توانمندسازی» روی آورده و بر آن تمرکز کرده‌اند و حجم نوشتارهایی که در آن‌ها تلاش شده است مفهوم توانمند شدن به روشنی تعریف گردد، رو به رشد است. این مطالب هم توسط فعالان و کنش‌گران این عرصه و هم در قالب تحقیقات منتشر شده‌اند. مقدار معتابیهی از تحقیقات بسیار متنوع در زمینه سنجش توانمندی پدید آمده که ارتباط آن با سایر متغیرهای مورد نظر در توسعه بین‌المللی در

آن‌ها در نظر گرفته شده است. این تحقیق در صدد است در بین رشته‌های جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، انسان‌شناسی، و بهداشت عمومی جای گیرد و قصد ندارد جایی پذیرفته شده در یکی از این رشته‌های دانشگاهی اشغال نماید.

#### اجماع بر سر مفهوم پردازی

با توجه به تنوعی که در میزان تأکیدات و برنامه‌های مکتون مربوط به توانمند شدن زنان وجود دارد، در متونی که به مفهوم پردازی می‌پردازند، اجماع و اتفاق نظر بیشتری از آنچه انتظار می‌رود می‌یابیم. رشته‌ای از واژه کلیدی و دارای وجوه اشتراک وجود دارد که بیشتر مواقع در تعریف توانمند شدن به کار می‌رود: گزینه‌ها، انتخاب، کنترل، و قدرت. این واژه‌ها اغلب به توانایی زنان در تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری بر پیامدهای حائز اهمیت برای خود آن‌ها و خانواده‌هایشان اشاره دارند. معمولاً بر داشتن نظارت بر زندگی شخصی خود و بر منابع تأکید می‌شود. از این رو مرتباً ارجاعاتی به بعضی متغیرهای توانایی در جهت «تأثیر بر سعادت‌مندی و بهروزی خود فرد» و «دست زدن به انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در زندگی» وجود دارد. به عنوان مثال گ. سن (۱۹۹۳) توانمندسازی را این‌گونه تعریف می‌کند: «تغییر روابط قدرتی... که گزینه‌ها و استقلال زنان را محدود کرده و تأثیر نامطلوبی بر سلامت و سعادت آنان دارند».

باتلیوالا توانمند شدن را این‌گونه تعریف می‌کند (۱۹۹۴): «میزان تأثیر افراد بر فعالیت‌های بیرونی که بر رفاه آنان اثرگذار است.» کلر و مبوو (۱۹۹۱)، به نقل از رولاندز (۱۹۹۵) آن را به این ترتیب توصیف می‌نمایند: «فرایندی که به موجب آن زنان توانا می‌شوند تا خود را جهت افزایش اتکا به نفس سازمان‌دهی نمایند، بر حق مستقل خود در انتخاب تأکید کنند، و کنترل منابع را به دست گیرند که به آن‌ها در مقابله با و از میان برداشتن وابستگی‌شان کمک می‌کند.»

همچنین «خود-کارایی و اثربخشی»<sup>۱</sup> - عنصری مرتبط با مفهوم عاملیت انسانی - از مواردی است که به طور مکرر در تعاریف توانمندسازی پدیدار شده است. بسیاری از تعاریف که عمدتاً از حقوق بشر و دیدگاه فمینیستی برگرفته شده‌اند، حاوی این نظراند که تغییر جهت عمده در برداشت‌ها، یا «دگرگونی درونی»، در شکل گرفتن انتخاب‌ها نقشی اساسی دارد. یعنی زنان باید قادر باشند منافع و انتخاب خود را تعریف کنند و نه تنها خود را توانا بدانند، بلکه خود را در انتخاب نیز ذی‌حق بدانند. (آ.سن ۱۹۹۹؛ گ.سن ۱۹۹۳؛ کبیر ۲۰۰۱؛ رولاندز ۱۹۹۵؛ نوسباوم ۲۰۰۰؛ چن ۱۹۹۲). کبیر (۲۰۰۱) یک گام فراتر می‌گذارد و این فرایند را با واژگان «اندیشیدن خارج از سیستم» و به چالش طلبیدن وضع موجود توصیف می‌کند.

کبیر (۲۰۰۱) تعریف مفیدی در مورد توانمند شدن پیشنهاد می‌دهد که آنچه را برای چنین تعاریفی متداول است به طور مفیدی در کنار هم می‌آورد و می‌تواند برای انواع بافت‌هایی به کار رود که کمک توسعه‌ای در آن‌ها در ارتباط است با:

گسترش و تعمیم توانایی انسان‌ها در انتخاب انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در زندگی، در مواقع و مواضعی که این توانایی قبلاً از آن‌ها دریغ می‌شده است.

ما این تعریف را به عنوان تعریف مرجع در نوشتار حاضر به کار می‌گیریم. این تعریف اگرچه کوتاه است، اما آن قدر صریح و دقیق هست که قدرتمند شدن را از مفهوم کلی «قدرت»، آن‌گونه که افراد و گروه‌های مسلط آن را به کار می‌گیرند، متمایز کند. تعریف کبیر به ویژه از این جهت جالب است که شامل دو عنصری است که کمک می‌کند توانمند شدن از

1. self-efficacy

سایر مفاهیم مرتبط (که در ادامه بحث به آن‌ها می‌پردازیم) متمایز باشد: ۱. ایده‌فرآیند، یا تغییر وضعیت ناتوانمندی ۲. مفهوم عاملیت و انتخاب انسانی که او آن را با اشاره به این‌که توانمند شدن مستلزم «انتخاب‌های صورت گرفته از روی موضع برتر بدیل‌های واقعی» و بدون «هزینه‌های گزاف توان‌فرسا»، توصیف می‌کند.

#### بررسی و گزینش اصطلاح‌شناسی

یکی از دلایل این‌که میزان اتفاق‌نظر در مورد مفهوم‌پردازی توانمند شدن در نوشتارها به آسانی آشکار نیست، تنوع اصطلاح‌های به‌کار رفته است. در این بررسی ما خود را تنها به کارهای نظری و تجربی‌ای که از واژه «توانمند شدن» استفاده کرده‌اند، محدود نساخته‌ایم. این نوشتارها حاوی مجموعه‌ای از اصطلاح‌ها، مفاهیم و داده‌هاست که ممکن است برای ارزیابی «توانمند شدن» به کار روند؛ به عنوان مثال، مطالعات متعددی با هدف بررسی «خودمختاری» زنان (به عنوان مثال دایسون و مور ۱۹۸۳، باسو و باسو ۱۹۹۹، ججیهوی و ستار ۲۰۰۱)، «عاملیت»، «منزلت» (گیج ۱۹۹۵، تزاناتوس ۱۹۹۹)، «حقوق مالکیت زنان بر زمین» (کوسامبینگ و دیگران ۱۹۹۹)، «قدرت اقتصادی خانگی» (ماسون ۱۹۹۸)، «قدرت معاملاتی» (بیگل و دیگران ۱۹۹۸؛ هودینات و حداد ۱۹۹۵؛ کوسامبینگ و دلبریر ۲۰۰۰)، «قدرت» (اگاروال ۱۹۹۷؛ بیگل و دیگران ۱۹۹۸؛ پولریتز و دیگران ۲۰۰۰)، «پدرسالاری» (مالوترا و دیگران ۱۹۹۵)، «برابری جنسیتی» (بانک جهانی ۲۰۰۱ a و ۲۰۰۰ b)، یا «تبعیض جنسیتی»، صورت گرفته است. در بیشتر مواقع تمایز روشنی میان این اصطلاحات وجود ندارد. به عنوان مثال، ماسون (۱۹۹۸)، و ماسون و اسمیت (۲۰۰۰)، اصطلاح‌های توانمند شدن، خودمختاری، و قشریندی جنسیتی را به جای هم به کار می‌برند. به همین شکل، ججیهوی (۲۰۰۰) خودمختاری و توانمند شدن را کمابیش همچون اصطلاحاتی یکسان



فرض کرده است و هر دو را به معنای «به دست آوردن کنترل زنان بر زندگی شخصی خود در مقابل خانواده، جامعه، اجتماع، و بازار» تعریف کرده است. برعکس، سایر مؤلفان به صراحت بیان داشته‌اند که خودمختاری معادل توانمند شدن نیست، چون لازمه خودمختاری، استقلال است در حالی که توانمند شدن می‌تواند در حین وابستگی به وجود بیاید. (مالوترا و متر ۱۹۹۷؛ گووینداسامی و مالوترا ۱۹۹۶؛ کبیر ۱۹۹۸).

مطالعات اولیه در مورد «منزلت زنان» اغلب بدون این‌که تصریحاً عنوان توانمند شدن به آن اطلاق شود، ابعادی از توانمند شدن را در بر می‌گیرد. به عنوان مثال، یکی از اولین مطالعات تجربی در این زمینه، از واژه کلی‌تر «منزلت زنان» استفاده می‌کند، اما مجموعه‌ی مرتبطی از تفاوت در قدرت در امور مرتبط با جنسیت در داخل خانوار نیز قائل می‌شود چون به این نکته توجه می‌کند که برای درک عملکرد جنسیت در یک اجتماع، بررسی واحد خانواده اهمیت دارد. (آچاربا و بنت ۱۹۸۱) آچاربا و بنت بر پیوند میان نقش‌های اقتصادی زنان و کنترل آنان بر منابع و گزینه‌های زندگی نیز تأکید می‌کنند. به همین ترتیب، «توانمند شدن زنان»، «برابری جنسیتی» و «عدالت جنسیتی» از هم جدا هستند، اما مفاهیمی کاملاً مرتبط با یکدیگرند. تحقیق خط‌مشی‌گذارانه جدیدی که توسط بانک جهانی ارائه شده است (a ۲۰۰۱) عبارت «برابری جنسیتی» را به کار می‌برد که با مفاهیم برابری در قانون، برابری فرصت‌ها (از جمله برابری پاداش برای کار و برابری در دسترسی به سرمایه انسانی و سایر منابع تولیدی که ایجادکننده فرصت‌ها هستند)، و برابری در ابراز (توانایی برای تأثیرگذاری و مشارکت در فرایند توسعه) تعریف می‌شود. برابری جنسیتی دلالت دارد بر «برابری در نتایج زندگی برای زنان و مردان، شناخت نیازها و علائق متفاوت آنان، و الزام به توزیع مجدد قدرت و منابع.» توازن جنسیتی «اذعان دارد که زنان و مردان نیازها، اولویت‌ها، و

علائق متفاوتی دارند و این که برابری در نتایج ممکن است برخورداری  
تفاوت با زن و مرد را ایجاب کند» (ریوز و بادن ۲۰۰۰: ۱۰)

با وجود شباهت‌هایی که میان مفاهیم مربوط به بسیاری از این واژگان  
وجود دارد، ما تصور می‌کنیم مفهوم توانمند شدن می‌تواند بر اساس  
اجزای خاص تعریفی خود از سایر مفاهیم متمایز شود. همان‌گونه که  
پیش‌تر گفته شد، اولین جزء اصلی توانمند شدن، فرایندی بودن آن است  
(کبیر ۲۰۰۱؛ چن ۱۹۹۲؛ رولندز ۱۹۹۵؛ اوکنال و بادن ۱۹۹۷) هیچ یک  
از مفاهیم دیگر پیشرفت از یک وضعیت (نابرابری جنسیتی) به وضعیت  
دیگر (برابری جنسیتی) را تصریحاً تحت پوشش قرار نمی‌دهد. عمده  
تأکید روی توانمند شدن به عنوان فرآیند در نوشتارهای مفهومی یافت  
می‌شود، اما این استنباط در حال پیدا شدن در چارچوب‌های مطالعات  
تجربی نیز هست. به عنوان مثال، حتی ججیبهوی (۲۰۰۰) که  
خودمختاری و توانمند شدن را کاملاً مشابه تلقی کرده است، استدلال  
می‌کند که خودمختاری حالتی ایستا است - و از این رو توسط  
شاخص‌های موجود قابل اندازه‌گیری است - در حالی که توانمند شدن در  
طول زمان تغییر می‌کند، بنابراین به آسانی قابل اندازه‌گیری نیست.

دومین عنصری که توانمند شدن را از سایر مفاهیم متمایز می‌کند،  
عاملیت است - به عبارت دیگر زنان خود باید بازیگران اصلی فرایند  
تغییری باشند که در حال توصیف یا اندازه‌گیری است. (گ. سن ۱۹۹۳؛  
مهر ۱۹۹۷) از این رو، فرضاً، چنان‌چه بهبودی در شاخص‌های برابری  
جنسیتی به وجود بیاید، اما در فرآیندهای، میانی و واسط زنان، به مثابه  
عاملان تغییر نه صرفاً دریافت‌کنندگان آن، حضور نداشته باشند نمی‌توان  
آن بهبود را توانمند شدن قلمداد کرد. این امر هر قدر هم مطلوب باشد،  
صرفاً بهبودی گاه به‌گاه در پیامدها از نقطه‌ای در زمان به نقطه دیگر  
خواهد بود. اهمیت عاملیت در گفتمان توانمندسازی بیشتر از  
رویکردهای توسعه‌ای از «پایین به بالا»، نشأت می‌گیرد و نه رویکردهای

«از بالا به پایین». (اکسال و بادن ۱۹۹۷؛ رولندز ۱۹۹۵؛ نارایان و دیگران ۲۰۰۰a و ۲۰۰۰b) در سطوح نهادی و تجمعی، عاملیت بر اهمیت مشارکت و «ادغام اجتماعی» تأکید می‌کند (فریدمن ۱۹۹۲؛ چمبرز ۱۹۹۷؛ نارایان و دیگران ۲۰۰۰a و ۲۰۰۰b). در سطح خرد، عاملیت در مفهوم خویش-کارآمدی و اهمیت درک این نکته از سوی تک تک زنان جای دارد که خود آن‌ها می‌توانند عوامل تغییر در زندگی خود باشند.

#### فرایند توانمند شدن

«تلاش‌های متعددی در متون و نوشتارها برای ایجاد یک درک جامع از توانمند شدن از طریق تقسیم این فرایند به اجزای کلیدی صورت گرفته است. این اجزای کلیدی بر اساس گرایش و موارد مورد بحث نویسنده تمایز یافته‌اند، اما در این جا نیز اتفاق نظری بیش از آنچه انتظار می‌رفت، دیده شد. استنباط کبیر (۲۰۰۱) از «انتخاب» سه جزء وابسته به هم را شامل می‌شود: «منابع، که شرایطی را شکل می‌دهد که تحت آن‌ها انتخاب صورت می‌گیرد؛ عاملیت، که هسته مرکزی فرآیندی است که از طریق آن انتخاب صورت می‌گیرد؛ و دستاوردها، که پیامد انتخاب‌ها هستند.» گزارش «بانک جهانی» در مورد «توسعه جنسیتی شده» (a) (۲۰۰۱) حقوق، منابع و صدا/توان ابراز را به عنوان سه جزء ضروری برابری جنسیتی بیان می‌دارد. چن (۱۹۹۲) «منابع، برداشت‌ها، روابط، و قدرت» را به عنوان اجزای اصلی توانمند شدن برمی‌شمارد، و باتلیوالا (۱۹۹۴)، توانمند شدن را به عنوان «کنترل بر منابع و ایدئولوژی» توصیف می‌نماید. یونیسف از «چارچوب توانمند شدن زنان»، ارائه شده از سوی سارا لانگوی استفاده می‌کند که شامل رفاه، دسترسی به منابع، ارتقای آگاهی، مشارکت، و کنترل است (یونیسف ۱۹۹۴، ۲۰۰۱).

منابع و عاملیت (با شکل‌ها و نام‌های متفاوت، به عنوان مثال کنترل، آگاهی، صدا/توان ابراز، قدرت)، متداول‌ترین اجزای توانمند

شدن/ساختن در نوشتارهای مورد بررسی ما بودند. البته در بسیاری از این‌گونه بحث‌ها، منابع به‌تنهایی و به خودی خود توانمند شدن تلقی نمی‌شود، بلکه هم‌چون عامل تسریع و تسهیل‌گر (کاتالیزور) توانمند شدن/ساختن یا شرایطی که موجب وقوع توانمندی می‌گردد، در نظر گرفته می‌شوند. در زمینه خط‌مشی‌گذاری و ارزیابی، شاید سودمندتر باشد که منابع را به عنوان «عوامل فراهم‌آورنده/توانایی‌بخشنده» در نظر بگیریم، که در این صورت بیشتر از آن‌که بخشی از خود توانمند شدن باشد، کمک‌های بالقوه مهم برای تقویت فرایند توانمند شدن/ساختن خواهد بود. و در واقع بسیاری از متغیرها، مانند تحصیلات و اشتغال، که به روال معمول به عنوان «نماگر» (شاخص‌های واسطه/نماینده = پروکسی)های توانمند شدن/ساختن به کار گرفته شده‌اند، ممکن است به شکل «عوامل فراهم‌آورنده/توانایی‌بخشنده» یا «منابع» توانمند شدن/ساختن بهتر توصیف شوند (کیشور ۲۰۰۰a) (آن‌گونه که بررسی‌های ما روی سنجش و شواهد تجربی نشان می‌دهد، اگرچه در بسیاری از مطالعات تجربی از متغیرهایی مانند تحصیلات و اشتغال به عنوان «نماگر» («پروکسی»)های توانمند شدن/ساختن استفاده شده است، استنباط رو به رشدی مبنی بر مشکل‌زا بودن این معادله وجود دارد. (گووینداسامی و مالوترا ۱۹۹۶؛ مالوترا و ماتر ۱۹۹۷؛ کیشور ۱۹۹۵؛ ماسون ۱۹۹۸).

جزء دوم - یعنی عاملیت - در مرکز بسیاری از مفهوم‌پردازی‌های توانمند شدن/ساختن قرار دارد. عاملیت انسانی مفهومی اصلی در توصیف توسعه از سوی ای. آ. سن، به عنوان فرایند از میان برداشتن انواع مختلف «عدم آزادی» که مانع انتخاب و عاملیت انسانی می‌گردد، است. مقاله کبیر (۲۰۰۱) در زمینه توانمند شدن/ساختن زنان به برداشت سن در مورد عاملیت، همین‌طور مفهوم‌پردازی او در مورد پیوند میان عاملیت فردی با کنش عمومی، نزدیک می‌شود. در میان مفاهیم و اصطلاحات

مختلفی که در نوشتارهای مربوط به توانمند شدن/ساختن با آن‌ها مواجه می‌شویم، «عاملیت» احتمالاً نزدیک‌ترین اصطلاح به مفهومی است که بیشتر نویسندگان قصد اشاره به آن را دارند. این مفهوم در برگرفته توانایی ضابطه‌گذاری برای انتخاب‌های سرنوشت‌ساز و کنترل منابع و تصمیماتی است که بر نتایج مهم زندگی تأثیر می‌گذارند.

برخی از توصیفات توانمند شدن شامل یک جزء مکمل نیز بوده‌اند، که کبیر از آن به عنوان «دستاوردها» و لانگوی به عنوان «رفاه» یاد می‌کنند. در فرایندهای سیاست‌گذاری بین‌المللی، توانمند شدن زنان صریحاً با دستاوردهای خاص (معمولاً در سطح ملی) مانند مشارکت سیاسی، اصلاحات قانونی، و امنیت اقتصادی یکسان فرض می‌شود. در زمینه ارزیابی، ما معتقدیم که بهتر است دستاوردها را به عنوان پیامدهای توانمند شدن فرض کنیم تا خود توانمندی. (همان‌طور که شاید مفیدتر باشد منابع را «عوامل فراهم‌آورنده/توانایی‌بخشنده» یا کاتالیزورهای توانمندی در نظر بگیریم). ممکن است کسی سؤال کند، در صورتی که هیچ نتیجه معنی‌داری در مورد منزلت زنان، موقعیت استراتژیک یا رفاه وجود نداشته باشد، آیا واقعاً عاملیت معادل توانمند شدن است. اما این که آیا هر یک از شاخص‌های توانمند شدن یا اشکال عاملیت (مانند اعمال کنترل بر تصمیمات یا منابع) معادل توانمند شدن در بافت خاصی هستند یا نه، همواره سؤالی تجربی خواهد بود. همان‌گونه که در جایی دیگر اشاره کردیم، احتمال دارد شناسایی شاخص‌هایی از توانمند شدن که بتوان از آن‌ها در طیف وسیعی از زمینه‌ها استفاده کرد، ممکن باشد اما همواره موقعیت‌هایی نیز وجود دارد که در آن‌ها یک شاخص خاص نمی‌تواند نشانگر وجود توانمندی باشد. همان‌طور که بعداً به آن خواهیم پرداخت، این بدین معنی نیست که تعیین شاخص‌های توانمندی کاری بیهوده است، بلکه تنها به این معنی است که پیچیدگی سنجش توانمند شدن باید در ایجاد چارچوب‌های مفهومی و طرح‌های تحقیقاتی در نظر گرفته شود.

در تعیین و تشخیص عاملیت به عنوان جوهره توانمند شدن زنان، بر آن نیستیم که تمام پیشرفت‌ها در وضعیت زنان باید از طریق اقداماتی صرفاً از سوی خود زنان تحقق یابد، یا این‌که توانمند شدن وظیفه تک تک زنان است. دلایل متعددی وجود دارد که دولت‌ها و نهادهای چندجانبه از طریق ابزار مختلف مانند اصلاحات قانونی و سیاسی و مداخله در جهت اعطای دسترسی بیشتر به منابع (برای مثال بانک جهانی ۲۰۰۱a) به زنان (و دیگر گروه‌های محروم اجتماعی)، برابری جنسیتی را تقویت می‌کنند. نهادهای ملی و بین‌المللی در مورد حصول اطمینان از ادغام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، گروه‌های محروم اجتماعی، مسئول هستند. سؤال این است که آیا تشریح تمام اقدامات صورت گرفته در راستای «توانمند شدن/ساختن» سودمند است یا خیر، و نظر ما این است که خیر، سودمند نیست. دلیل اصلی برای تأکید بر عاملیت به عنوان ملاک تعیین‌کننده، نمونه‌های بسیاری در متون و نوشتارهاست که در آن‌ها دادن امکان دستیابی به منابع به زنان، به کنترل بیشتر آنان روی منابع منتهی نشده است، تغییر در وضعیت قانونی در عمل تأثیر اندکی داشته است و رهبران سیاسی زن لزوماً در راستای بهبود منافع زنان عمل نکرده‌اند. بنابراین، با این‌که منابع - اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - عموماً برای اطمینان از توانمند شدن زنان ضروری‌اند، همیشه کافی نیستند. بدون توانایی فردی و جمعی زنان در تشخیص و به‌کارگیری منابع به نفع خود، منابع نمی‌توانند تحقق بخش توانمندی باشند.

با این استدلال که «عاملیت» باید به عنوان جوهره توانمند شدن، و منابع و دستاوردها نیز به ترتیب به عنوان شرایط توانایی بخشنده و برآیند تلقی شوند، پیش‌بینی احتیاطی دیگری نیز ضروری است. در حالی که تمایز میان «منابع، عاملیت و دستاوردها» (کبیر ۲۰۰۱) یا «اسناد و مدارک در مقابل شواهد» توانمند شدن، در سطح مفهومی آشکار به نظر می‌رسد، تفکیک کامل آن‌ها در تعیین شاخص‌های توانمند شدن آسان

نیست. همچنین ممکن است یک متغیر مشخص در یک زمینه به عنوان شاخص دسترسی زنان به منابع (یا یک عامل توانایی بخشنده)، در زمینه‌ای دیگر به عنوان شاخص عاملیت زنان و در زمینه‌های دیگر شاخص دستاورد باشد. به عنوان مثال، برنامه‌های وام‌ها یا اعتبارهای خرد و فراهم کردن فرصت‌های شغلی، اغلب به عنوان منابع توانمند شدن/ساختن زنان در نظر گرفته می‌شوند. اما اگر زنی در صدد دست‌یابی به وام یا اعتباری خرد یا یک شغل باشد، به دست آوردن آن شغل یا پیوستن به آن برنامه وام و اعتباردهی بهتر است که به عنوان تجلی عاملیت زنان توصیف شود و منافی است که به عنوان نتیجه دریافت می‌کند - یعنی درآمد، خرج کردن اختیاری، مراقبت‌های بهداشتی و غیره - به عنوان دستاورد. در برخی از تحلیل‌های ارائه شده در بخش سوم، سهم اقتصادی زنان به عنوان عامل توانایی بخش تلقی می‌شود و برای پیش‌بینی سایر پیامدها مانند کنترل بر تصمیمات مهم و حتی پیامدهایی چون تصمیم‌گیری در مورد اندازه خانواده یا استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری به کار رود. اما در سایر زمینه‌ها ممکن است درست‌تر باشد که سهم اقتصادی زنان به عنوان شکلی از عاملیت یا حتی به عنوان یک دستاورد توصیف گردد. به همین ترتیب، دارایی‌ها می‌توانند به عنوان منابع توانمند شدن عمل کنند (به عنوان مثال، کیشور a ۲۰۰۰). در عین حال می‌توانند مدرکی دال بر دست‌یابی به توانمندی نیز باشند. مفهوم هر شاخص توانمند شدن همواره به رابطه متقابل آن شاخص با سایر متغیرها بستگی خواهد داشت.

توانمند شدن فرایندی پویاست. ممکن است تفکیک این فرایند به اجزای کوچک‌تر (مانند عوامل توانایی بخش، عاملیت و پیامدها) در تشخیص و شناسایی مداخلات سیاستی انجام شده در جهت حمایت از توانمند شدن و همین‌طور ارزیابی تأثیر چنین مداخلاتی سودمند باشد، اما درک این مطلب حائز اهمیت است که چارچوب تحقیق یا ارزیابی یک

سیاست یا مداخله خاص، تنها به یک مرحله از فرایند اشاره خواهد داشت. مرحله‌ای که به آن اشاره می‌شود، به زمینه مداخله مورد ارزیابی، و پیامدهای مورد نظر بستگی خواهد داشت.

## ۲. سنجش توانمندی زنان

سنجش توانمندی از دیدگاه عام‌گرایانه

همچنان‌که از بحث در مورد مفهوم پردازی توانمند شدن به سمت سنجش توانمندی می‌رویم، توجه به این نکته حائز اهمیت است که سنجش توانمندی باید شامل ضابطه‌ها و معیارهایی باشد که خارج از نظام‌های جنسیتی محلی شده و به رسمیت شناختن عناصر جهانی فرودستی جنسیتی قرار داشته باشند. (سن و گراون ۱۹۸۷؛ بیسناث و السون ۱۹۹۹؛ نوسباوم ۲۰۰۰) آن‌گونه که از نوشتارهای مربوط به جنسیت و توانمندی برمی‌آید، آشکار است که نقش جنسیت در توسعه بدون درک زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی (و همین‌طور سیاسی و اقتصادی) جامعه‌ای که توسعه در آن تحقق می‌یابد، امکان‌پذیر نخواهد بود. مفهوم توانمند شدن تنها در چنین زمینه‌های خاص معنی پیدا می‌کند. در عین حال تعریف‌های کاربردی (به عنوان مثال، تعاریف موجود در شاخص‌هایی که در زمینه سیاست‌ها، برنامه‌ها و پروژه‌های کمک توسعه‌ای به کار گرفته می‌شود) باید با روح کنوانسیون‌های بین‌المللی که کشورهای عرضه‌کننده کمک توسعه بین‌المللی آن را امضا کرده‌اند، سازگار باشد. رویکرد موجود در حقوق جهانی بشر، بهترین چهارچوب عملیاتی را برای این منظور ارائه می‌دهد.

ساختارهای محلی نابرابری جنسیتی عموماً همچون امری «طبیعی» تجربه می‌شوند، و از این رو ممکن است در یک زمینه اجتماعی خاصی برای کنشگران غیرقابل تغییر به نظر برسند. کبیر (۲۰۰۱) نظر خود را با بهره گرفتن از ایده بوردیویی (۱۹۷۷) دوکسا (doxa)، یعنی آن «جنبه‌هایی



از سنت و فرهنگ که چنان بدیهی فرض شده‌اند که طبیعی شده‌اند»، به‌طور دقیق شرح می‌دهد. وقتی زنان وضعیت فرودست خود را درونی می‌کنند و خود را به عنوان فردی با ارزش کمتر در نظر می‌گیرند، حساسیت‌شان در مورد حقوق و ذی‌حق بودن‌شان کاهش می‌یابد. ممکن است تسلیم خشونت می‌شوند که علیه آنان صورت می‌گیرد و «انتخاب»‌هایی بکنند که وضعیت فرودست‌شان را تحکیم کند. به عنوان مثال ممکن است یک زن اهل آسیای جنوبی در چرخه زندگی خود از موقعیت نسبتاً پست عروس به نقش مادر شوهر «ارتقا یابد» و در این نقش همسر پسر خود را تحت سلطه بگیرد. بر اساس ملاک «عاملیت» برای توصیف چیزی به عنوان توانمند شدن ممکن است کسی چنین رفتاری را توانمندانه بنامد. یک زن به عنوان مادرشوهر این توانایی را به دست آورده است که عاملیت را به اجرا بگذارد (در شکل اعمال قدرت روی فردی دیگر)، به شکلی که وقتی زن جوانی بوده، امکان آن را نداشته است. اما ما علیه چنین استفاده‌ای از واژه توانمند شدن، به استدلال خواهیم پرداخت. مادرشوهر درون یک نظام جنسیتی ناعادلانه عمل می‌کند که به شدت توانایی‌هایش برای اتخاذ انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در زندگی را محدود می‌کند. این نظام به او اجازه می‌دهد اعمال قدرت نماید، اما فقط به شکلی که خود نظام را تقویت کند. این نوع عاملیت مشابه آن چیزی است که کبیر (۲۰۰۱) آن را به عنوان انتخاب‌هایی توصیف می‌کند که رضایت و همراهی زنان در فرودستی‌شان را بازتاب می‌دهد. وقتی آنان فاقد عاملیت در مفهومی وسیع‌تر هستند، نباید انتظار داشت انتخاب‌های توانمندساز داشته باشند.

فرودستی درونی شده، به‌خصوص مورد توجه خاص نویسندگانی قرار گرفته است که تحت تأثیر دیدگاه فرئیره در مورد برانگیختن آگاهی انتقادی فقیران قرار دارند و در باب آموزش بین‌المللی مطلب می‌نویسند (فرئیره ۱۹۹۶). به عنوان مثال، استرامکویست می‌نویسد که توانمند

شدن شامل اجزای شناختی و روان‌شناختی است: این امر شامل «درک زنان از وضعیت فرودست خود و دلایل چنین وضعیتی در سطوح خرد و کلان جامعه است... این امر دربرگیرنده درک خویش و نیاز به دست زدن به انتخاب است که ممکن است بر خلاف انتظارات فرهنگی و اجتماعی باشد» (۱۴: ۱۹۹۳) بنابراین، برای تشخیص توانمند شدن معیارها و ضابطه‌های جهانی لازم است.

#### چندبُعدی بودن و چارچوب‌های موجود

از همان سال ۱۹۸۱، آچاریا و بیت اذعان داشتند که منزلت‌کارکردی از قدرت است که به نقشی خاص متصل است، و از آن‌جا که زنان نقش‌های مختلفی را بر عهده دارند، ممکن است سخن گفتن از «منزلت خاص زنان» گمراه‌کننده باشد (ص ۳). یکی دیگر از نویسندگان که پیش از دیگران در این خصوص نوشته‌هایی دارد، یعنی ماسون (۱۹۸۶)، متذکر می‌شود که پدیده نابرابری جنسی ذاتاً پیچیده است، این‌که مردان و زنان نوعاً به شکل‌های مختلف نابرابر هستند، و این‌که ماهیت یا گستره نابرابری آنان در زمینه‌های مختلف می‌تواند در ابعاد و گستره‌های مختلف، (مانند زمینه‌های اجتماعی و مرحله‌ی واقع شده در چرخه‌ی زندگی) متفاوت باشد. از آن زمان تعدادی از مطالعات نشان داده است که ممکن است زنان در یک حوزه از زندگی توانمند شوند، در حالی‌که در حوزه‌های دیگر وضع بدین‌گونه نباشد. (مالوترا و ماتر ۱۹۹۷؛ کیشور ۱۹۹۵ و ۲۰۰۰؛ هاشمی و دیگران ۱۹۹۶؛ بیگل و دیگران ۱۹۹۸) از این رو نباید این‌طور فرض شود که اگر یک مداخله توسعه‌ای، توانمندی زنان را در بعد خاصی ارتقا می‌دهد، آن توانمندی لزوماً به زمینه‌های دیگر نیز سرایت خواهد کرد. ممکن است چنین شود و ممکن است نشود.

در سال‌های اخیر به منظور ایجاد ملاک‌ها و چارچوب‌های جامع که تشریح‌کننده ابعاد و گستره‌های مختلفی باشد که زنان می‌توانند در آن‌ها

توانمند شوند، تلاش‌های متعدد و متفاوتی صورت گرفته است. در پیوست الف، اجزای اصلی چارچوب‌ها و ملاک‌های توانمندسازی را که توسط نویسندگان منتخب ارائه شده است، معرفی کرده‌ایم. در این چارچوب‌ها و ملاک‌ها سطوح متفاوت دقت و صراحت به کار گرفته شده است. به عنوان مثال، ملاک‌های سیدا (CIDA, ۱۹۹۶) شامل چهار بُعد وسیع توانمند شدن است، در حالی که ملاک‌های کیشور (۲۰۰۰a) در برگیرنده اجزای کلی و اجمالی (مانند ارزیابی زنان، برابری در ازدواج) و همین‌طور خاص (مانند قرار داشتن در موقعیت اشتغال برای تمام عمر) است.

در جدول ۱ متداول‌ترین ابعاد به کار رفته در توانمند شدن زنان را ترکیب و فهرست کرده‌ایم که از ملاک‌های ارائه شده از سوی نویسندگان مختلف برگرفته شده است. این ملاک‌ها که ممکن است وجوه مشترکی با یکدیگر داشته باشند، لزوم تحقق یافتن توانمند شدن زنان در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، خانوادگی/بین فردی، قانونی، سیاسی، و روان‌شناختی را مطرح می‌کنند. با این حال، این ابعاد حوزه بسیار گسترده‌ای دارند و درون هر بُعد، طیفی از حوزه‌های فرعی وجود دارد که در آن ممکن است زنان توانمند گردند. بنابراین، به عنوان مثال، بُعد اجتماعی-فرهنگی، طیفی از حوزه‌های فرعی، از شیوه‌ها و روبه‌های ازدواج تا هنجارهای حاکم بر رفت و آمد زنان در جامعه، و نظام‌های حمایتی اجتماعی غیرخانوادگی و شبکه‌های موجود برای زنان را در بر می‌گیرد. به علاوه، به منظور کاربردی ساختن این ابعاد باید شاخص‌ها را در سطوح مختلف تجمیع اجتماعی خانوار و جماعت، همین‌طور سطوح منطقه‌ای، ملی و حتی جهانی مورد نظر قرار داد. در این جدول شاخص‌های پرکاربرد و بالقوه مفید در «عرصه‌ها» یا حوزه‌های مختلف زندگی را گروه‌بندی کرده‌ایم. برخی از این شاخص‌ها در زمره ملاک‌هایی که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شده، پیشنهاد شده‌اند و باقی آن‌ها نخستین تلاش ما به سهم خود برای «بسط دادن» این مدل به منظور استفاده در بافت‌های کمک توسعه‌ای است.

جدول ۱. متداولترین ابعاد و گستره‌های توانمند شدن و کاربردی ساختن بالقوه آن‌ها در

خانوار، اجتماع و عرصه‌های وسیع‌تر

بُعد	خانوار	جماعت	عرصه‌های وسیع‌تر
اقتصادی	کنترل زنان روی درآمد؛ مشارکت نسبی در حمایت از خانواده؛ دستمزی به منابع خانواده و کنترل آن	دستمزی زنان به اشتغال؛ مالکیت دارایی و زمین؛ مشارکت و یا نمایندگی در انجمن‌های داد و ستد محلی؛ دستمزی به بازارها	حضور در مشاغل دارای حقوق بالا، مدیران عامل زن؛ اعمال منافع اقتصادی زنان در سیاست‌های کلان اقتصادی، بودجه ابائی و مرکزی
اجتماعی فرهنگی	آزادی تردد زنان؛ نبود تبعیض علیه دختران؛ تعهد در مورد تحصیل دختران	مشهود بودن زنان در فضاها؛ اجتماعی و دستمزی آنان به این فضاها؛ دستمزی به حمل و نقل مدرن؛ شرکت در گروه‌های فراخانوادگی و شبکه‌های اجتماعی؛ تسخیر هنجارهای پدرسالارانه (مانند ارجحیت پسر)؛ بازنمایی نمادین زنان در اسطوره‌ها و آیین‌ها	باسودای زنان و دستمزی به امکانات گسترده‌تر تحصیلی؛ وجهه رسانه‌ای مثبت از زنان، نقش‌ها و مشارکت‌های آنان
خانوادگی میان فردی	شرکت در تصمیم‌گیری‌های خانگی؛ توانایی در تصمیم‌گیری برای فرزندآوری، استفاده از وسایل پیشگیری، دستمزی به سقط جنین؛ کنترل روی انتخاب همسر و زمان ازدواج؛ رهایی از خشونت خانگی	تغییر جهت در رویه‌های ازدواج و خوبی در جهت ارزش و خودمختاری بیشتر زنان (مثلاً ازدواج دیرتر، انتخاب آزادانه همسر کاهش تأثیر مهریه، پذیرش حق طلاق)؛ مبارزه محلی با خشونت خانگی	روندهای منطقه‌ای/ملی در مورد تعیین زمان ازدواج؛ حق انتخاب برای طلاق؛ حمایت سیاسی قانونی، مذهبی برای چنین تغییر جهت‌هایی (یا نبود ضدیت فعالانه)؛ سیستم‌های ایجادکننده دستمزی آسان به وسایل پیشگیری از بارداری، سقط جنین ایمن، خدمات بهداشتی تناسلی
قانونی	دانش حقوق قانونی؛ حمایت خانگی برای استیفای حقوق	بسیج اجتماعی برای حقوق؛ مبارزه برای آگاهی حقوق؛ اعمال موضعی فشار قانونی برای احقاق حقوق قانونی	حمایت قوانین از حقوق زنان، دستمزی به منابع و حق انتخاب؛ ترویج حقوق و قوانین؛ استفاده از دستگاه قضایی برای جبران خسارت خشونت
سیاسی	دانش سیاسی و ابزار دستمزی به آن؛ حمایت خانگی برای ورود به محافل سیاسی، برخورداری از حق دادن رأی	مشارکت زنان یا بسیج در سیستم/مبارزات سیاسی محلی؛ حمایت از کاندیداها یا قوانین خاص؛ نمایندگی در مجامع حکومت محلی	نمایندگی زنان در واحدهای حکومتی ملی و منطقه‌ای؛ صاحب قدرت بودن به عنوان یک اتحاد رأی‌دهنده؛ در نظر گرفتن منافع زنان در لایه‌ها
روان‌شناختی	عزت‌نفس؛ خویش‌کارآمدی؛ سلامت روان‌شناختی	آگاهی جمعی در مورد بی‌عدالتی، توان بالقوه برای بسیج شدن	ادراک زنان در مورد ادغام و استحقاق؛ پذیرش نظام‌مند استحقاق و ادغام زنان

ملاک‌های تشریح‌کننده ابعاد توانمند شدن زنان، اگر با توجه به حوزه یا سطح تجمع طبقه‌بندی شوند (که بعداً بیشتر درباره آن بحث خواهیم کرد)، نقشه راه ممکن برای عملی کردن و سنجش توانمندی زنان را پیش رو می‌گذارد. این ملاک‌ها در تأکید بر و برجسته ساختن استقلال بالقوه حوزه‌های مختلفی که زنان در آن‌ها می‌توانند توانمند گردند، حائز اهمیت بوده‌اند. به بیان دیگر، مثلاً زنان می‌توانند در حوزه خانوادگی توانمند گردند بدون این‌که چنین توانمندی را در حوزه سیاسی به دست آورده باشند. البته در سنجش و اندازه‌گیری عملی، تفکیک دقیق ابعاد دشوار است. به عنوان مثال، بسیاری از جنبه‌های توانمند شدن اقتصادی یا اجتماعی به میزان قابل ملاحظه‌ای دارای وجوه مشترک با ابعاد خانوادگی‌اند، مانند کنترل داشتن بر خرج و مخارج و پس‌انداز خانگی، یا محدودیت‌های تحرک رفت و آمد یا فعالیت‌های اجتماعی.

برای نشان دادن این‌که در شرایط خاص برخی از ابعاد توانمند شدن ارتباط نزدیک‌تری از سایر ابعاد آن با یکدیگر دارند، پژوهش‌های تجربی شروع شده است. کیشور (a ۲۰۰۰). چندین متغیر را که ممکن است توانمند شدن در مصر را تحت تأثیر قرار دهد، مورد تجزیه و تحلیل عاملی قرار داده است. در میان ده بُعد توانمند شدن، که از این تحلیل نتیجه‌گیری شده‌اند، برخی از آن‌ها نسبتاً بیش از سایر ابعاد همبستگی داشته‌اند. همه ابعاد به‌طور برابر با بقای فرزندان زنان ارتباط نداشتند (که بر اساس مرگ و میر و مصون‌سازی کودکان سنجش می‌شود)؛ تنها «در موقعیت اشتغال قرار داشتن زنان برای تمام عمر» و «ساختار خانواده» (زندگی با خویشاوندان سببی و غیره)، هر دو عامل مربوط به بقای کودک را تحت تأثیر قرار می‌دادند. ججیپهوی (۲۰۰۰) نیز به‌طور مشابه در هند مشاهده کرد که تصمیم‌گیری، رفت و آمد و دسترسی به منابع با یکدیگر ارتباط نزدیک‌تری داشتند تا تصمیم‌گیری‌های مربوط به کودکان، رهایی از تهدیدهای جسمانی از جانب شوهران، و کنترل بر منابع.

از آن‌جا که توانمند شدن فرایندی چند بُعدی است، پژوهشگران باید در ساخت شاخص‌ها یا متغیرهای مقیاس مربوط به توانمند شدن دقت نظر داشته باشند. چنین متغیرهایی ممکن است اثرات متمایزکننده مداخلات بر جنبه‌های مشخصی از توانمند شدن را پنهان نمایند. ترکیب نادرست فقره‌های مربوط به جنسیت و توانمندی نیز ممکن است اثرات متمایزکننده متغیرهای مؤلفه را روی پیامدهای مورد نظر پنهان کنند. به عنوان مثال گومن (۲۰۰۲)، تحلیل رگرسیون logit صورت گرفته توسط دورانت و ستار (۲۰۰۰) را که از جمله یافته‌هاشان این بود که خودمختاری مادران در تصمیم‌گیری در مورد مسائل مربوط به کودک تأثیر ضعیف و به جهت آماری ناچیزی بر بقای کودک دارد، مورد انتقاد قرار می‌دهد. گومان اشاره می‌کند که این یافته‌ها نتیجه مقیاسی تلخیصی از فقره‌های تصمیم‌گیری مادر درباره مسائل مربوط به کودک، مانند مدرسه رفتن، بیماری و تنبیه کردن به دلیل رفتار ناشایست، بوده است، اما هر یک از این فقره‌ها، با توجه به ارتباط اختصاصی‌شان با بقای کودک با یکدیگر متفاوتند. بنابراین، دورانت و ستار تأثیر ضعیفی را یافته‌اند، چون فقره‌های مقیاس تجمیعی‌شان، تأثیرات اختصاصی متفاوتی داشت. گومان متوجه شد که تنبیه کودکان به دلیل رفتار ناشایست (که او آن را به بی میلی زنان برای داشتن خودمختاری در مورد سایر تصمیمات مربوط به کودک مربوط می‌دانست) ارتباط منفی مهمی با مرگ و میر کودک دارد. با این حال این موضوع نیز حقیقت دارد که یک شاخص منفرد، معمولاً برای سنجش حتی یک بعد خاص از توانمندی هم کافی نیست (کیشور ۲۰۰۵b، استودیلو و دیگران ۲۰۰۱). برای تفسیر داده‌ها در مورد هر شاخص، معمولاً به اطلاعات بیشتر نیاز است.

## سطوح تجمع

بسیاری از نویسندگان یادآوری کرده‌اند که سطوح توانمند شدن متفاوت است زیرا روابط قدرت در سطوح مختلف عمل می‌کند (مایوکس ۲۰۰۰؛ بیسناث و السون ۱۹۹۹). البته در چگونگی تعیین و تعریف این سطوح اختلاف وجود دارد. به عنوان مثال، اقتصاددانان معمولاً میان سطوح خرد و کلان تفاوت قائل می‌شوند. به این ترتیب که سطح کلان عموماً شامل نظام‌های بازار و سیاست می‌شود، در حالی که سطح خرد ممکن است نه تنها شامل افراد و خانوارها، که در برگیرندهٔ اجتماع‌ها و نهادها نیز باشد (نگاه کنید به پیت و خندکر ۱۹۹۸؛ راوو ۱۹۹۸؛ تراناتوس ۱۹۹۹؛ ویستر ۱۹۹۴؛ نارایان و دیگران ۲۰۰۰a و ۲۰۰۰b) اما زمانی که جامعه‌شناسان و جمعیت‌شناسان به سطح خرد اشاره می‌کنند، معمولاً منظورشان افراد یا خانوار است، در حالی که سطح کلان ممکن است شامل هر یک از اجتماع گرفته تا عرصهٔ سیاست باشد (گیج ۱۹۹۵؛ ججیهوی و ستار ۲۰۰۱؛ کریترز و دیگران ۲۰۰۰؛ مالوترا و دیگران ۱۹۹۵). از این رو، در حالی که در مورد بالاترین و پایین‌ترین سطوح تجمع شفافیت وجود دارد، در مورد سطوح میانی کمتر چنین است. این موضوع همچنین بدین معنی است که در توانمندسازی، توجه تجربی کمتری به تجمع‌های سطح میانی وجود دارد، به ویژه در سطح اجتماع محلی (community). که ساختارهای نهادی و تسجویزی و هنجاری، مانند نظام‌های خانوادگی، زیربنایی، ایدئولوژی‌های جنسیتی، فرایندهای بازار منطقه‌ای و محلی و غیره، احتمالاً بیشترین تأثیر را روی توانمند شدن می‌گذارند. اغلب دقیقاً در این سطوح میانی است که تغییرات تسجویزی و هنجاری اتفاق می‌افتد و مداخلات برنامه‌ای یا سیاستی صورت می‌گیرد.

از لحاظ نظری، ملاک‌ها و چارچوب‌هایی که ابعاد توانمند شدن را مشخص می‌کنند، در هر سطحی از تجمع قابل اعمال هستند. به عنوان مثال بُعد قانونی را می‌توان از نظر دانش فردی زنان و/یا استفاده از حقوق

قانونی آنان، تا توجه به منافع و دغدغه‌های زنان در اجتماع، قوانین منطقه‌ای یا ملی مورد سنجش قرار داد. با این حال بررسی‌های ما حاکی از آن است که در مطالعاتی که تاکنون صورت گرفته است، ابعاد سیاسی و قانونی، به اعمال در سطوح تقریباً بالای تجمع (منطقه‌ای و ملی) گرایش داشته‌اند، در حالی که ابعاد خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی به جز برخی تلاش‌های محدود برای توجه به این ابعاد در سطح اجتماع یا نهاد، عموماً در سطوح فردی یا خانوار اعمال می‌شوند. بعد روان‌شناختی توانمند شدن به ندرت در پژوهش تجربی، در هر سطحی، اعمال می‌گردد.

پیشروترین پژوهش تجربی تلاش کرده است توانمندی را در سطوح چندگانه مورد سنجش قرار دهد. مطالعات انسان‌شناختی و کیفی به ویژه در صداند تا موقعیت‌های فرد یا خانوار را با ساختارهای نهادی و شرایط تجویزی و هنجاری سطح میانی (meso) تلفیق کنند (کبیر ۱۹۹۷؛ مایوکس ۲۰۰۱؛ هاشمی و دیگران ۱۹۹۶). پژوهش‌های کیفی که در صد تحلیل‌های چند سطحی توانمند شدن بوده‌اند، از هر دو سطح تجمع، یعنی داده‌های فرد/خانوار و همچنین سنجش‌های مستقیم مشخصه‌های سطوح اجتماع استفاده کرده‌اند (کریتز و دیگران ۲۰۰۰؛ ماسون و اسمیت ۲۰۰۰؛ ججیهوی و ستار ۲۰۰۱). به‌طور کلی این مطالعات نشان داده است که تأثیرات سطح فردی و همین‌طور سطح اجتماعی در تعیین توانمندی یا پیامدهای مربوط به آن حائز اهمیت است. به‌علاوه در مورد پیامدهای خاص، تأثیرات سطح تجمع ممکن است نقش بسیار بیشتری در مقایسه با تأثیرات سطح فردی ایفا کند (ماسون و اسمیت ۲۰۰۰؛ ججیهوی ۲۰۰۰؛ کریتز و دیگران ۲۰۰۰).

پژوهشی که کار نظری را با کار عملی تلفیق می‌کند، در صد است بر توانمند شدن زنان در ارتباطات آنان درون خانوار و جامعه محلی تمرکز کند. بسیاری از این نوشتارها در مقابل توانمند شدن جمعی، به توانمند شدن فردی توجه دارند و روابط زناشویی و گاهی روابط زنان با سایرین



در خانوار را نیز مورد بررسی قرار می‌دهد. گفتمان مرتبط با آشکال جمعی توانمند شدن به‌طور عمده در نوشتار فعالان اجتماعی نمایان می‌شود (گ. سن ۱۹۹۳). اوکسال و بادن (۱۹۹۷) بر آن‌اند که چون در جریان غالب حاکم بر گفتمان توسعه، توانمند شدن بیشتر به عنوان فرایندی فردی در نظر گرفته می‌شود تا فرآیندی جمعی، برای مبارزه با ساختارهای قدرت، تأکید بیشتر بر کارآفرینی و خوداتکایی است تا همکاری جمعی. گفتمان ادغام اجتماعی نیز ناظر بر توان بالقوه برای دستیابی به توانمند شدن به شکل جمعی از طریق بسیج سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی گروه‌هاست. نارایان و دیگران (۲۰۰۰a و ۲۰۰۰b) دریافتند که سازمان‌های غیردولتی متعلق به مردم ضعیف و فقیر، بیشتر مواقع فاقد قدرت دگرگونی هستند، اما در عین حال با ظرفیت‌سازی، دسترسی به اطلاعات، و بیشتر کردن توان پاسخ‌گویی نهادهای دولتی و جامعه مدنی، هم گروه‌ها و هم افراد می‌توانند توانمند گردند.

هنجارهای اجتماعی در سطح اجتماع محلی مانند هنجارهای محدودکننده آزادی رفت و آمد زنان، دسترسی به منابع اقتصادی، و قدرت «بیان» در جوامع محلی، ممکن است در نتیجه کنش جمعی استراتژیک گروه‌های زنان، بیشتر به سوی برابری طلبی گرایش یابند. جنبش ضد مشروبات الکلی قوی در جنوب هند و کنش جمعی زنان دستفروش که به انجمن زنان خوداشتغال (SEWA) در احمدآباد هند پیوستند، نمونه‌هایی از این دست هستند. کنش‌های جمعی در فضاهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی (به عنوان مثال، بسیج برای پایان بخشیدن به خشونت علیه زنان، عضو شدن در اتحادیه، جانبداری کردن از قوانین خاص) ممکن است به توانمند شدن به شکل حضور گسترده سیاسی و حقوق قانونی در سطوح مختلف اجتماعی نیز منجر شود. بنابراین، کنش جمعی سازمان‌یافته می‌تواند منجر به دگرگونی سیاست‌ها و عملکردها گردد، و به این ترتیب توانایی دست زدن به انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در

زندگی، که نه تنها برای آن دسته از زنانی که خود به طور مستقیم در ایجاد تغییرات دخیل بوده‌اند بلکه برای تمامی زنان، بهبود می‌یابد. اما ساختارهای هنجاری که انتخاب‌های سرنوشت‌ساز زنان در زندگی را محدود می‌کنند، ممکن است از طریق فرآیندهای ناشی از کنش‌های فردی در واکنش به موقعیت‌ها و فرصت‌های جدید نیز تغییر یابند. به عنوان مثال، ممکن است در نتیجه برنامه‌های وام‌ها و اعتبارهای خرد یا فرصت‌های شغلی، محدودیت‌های موجود در آزادی رفت و آمد زنان و تعامل و همکاری متقابل با مردان غیرخویشاوند، کم‌تر شود و دسترسی زنان به شبکه‌های اجتماعی خارج از خانواده با حضور آنان در فضاها عمومی افزایش یابد. چنین تغییراتی، صرف‌نظر از این‌که از طریق سیاست‌های توسعه به صورت عمدی ترویج شده‌اند یا خیر (در مقابل این‌که صرفاً پیامد فرعی سیاست‌هایی با اهداف دیگر باشند)، ممکن است در نهایت به عنوان تغییر جهت «جمعی» در موقعیت زنان درون نظام خانوادگی، یا بازارها متجلی شود و در هنجارهای جنسیتی دگرگونی ایجاد نماید.

کبیر (۲۰۰۱) استدلال می‌کند که ممکن است وقتی زنان به روش‌هایی ناسازگار با هنجارهای جنسیتی عمل می‌کنند، به صورت انفرادی با نابرابری‌های ساختاری مبارزه نمایند، اما اثر چنین اقداماتی محدود است. کبیر بر این باور است که «پروژه» توانمند ساختن زنان نیازمند کنش‌های جمعی در حوزه عمومی باشد. با وجود اهمیت کنش‌های جمعی، ما معتقدیم که کنش‌های فردی، بسته به فرایندهای اجتماعی که در آن درگیر می‌شوند، ممکن است تغییرات هنجاری مهمی را در سطح اجتماع محلی ایجاد نمایند که می‌توان آن‌ها را مصداق توانمند شدن دانست. بنا بر نظریه‌های جامعه‌شناختی در مورد انتشار و اشاعه، بیشتر مواقع نظرات و شیوه‌های جدید، بدون آگاهی جمعی از این‌که تغییری اساسی در حال وقوع است، به تدریج گسترش می‌یابند (راجرز

۱۹۹۵). با این حال در «نقطه چرخش» فرآیندهای جدید آنقدر رواج می‌یابند که برای ایجاد انقلاب در هنجارها و همین‌طور آگاهی جمعی کافی است. به عنوان مثال در مناطق روستایی بنگلادش در اوایل دهه ۱۹۹۰ زنانی که در مشاغل غیرستتی به کار مشغول می‌شدند، از وسایل پیشگیری از بارداری استفاده می‌کردند یا به تنهایی به مراکز بهداشتی می‌رفتند، قبل از این‌که چنین رفتارهایی رایج شود، در فرآیند انتشار اشاعه پیشگام بودند (هاشمی و دیگران ۱۹۹۶؛ شولر و دیگران ۱۹۹۶). به تدریج سایر زنان نیز همین کارها را انجام دادند و با این‌که زنان این جوامع در بسیاری از حوزه‌های زندگی خود همچنان از نابرابری جنسی رنج می‌بردند، با این حال در مورد آزادی تردد و رفت و آمد زنان، توانایی‌شان در اعمال نظر در مورد باروری خود، و دانش و مشارکت‌شان در حوزه عمومی تغییراتی مهم و اساسی روی داد. این تغییرات به‌طور گسترده‌ای توسط زنان و مردان در محافل و گروه‌های پژوهشی به رسمیت شناخته می‌شود. ما چنین فرآیندی را از مصداق‌های «توانمند شدن» می‌دانیم، با این‌که جنبه جمعی، آن بیش از آن‌که ناشی از کنش سازمان یافته باشد، کم و بیش به شیوه‌ای خودانگیخته به وجود آمده است.

#### دشواری‌های سنجش توانمندی

توانمند شدن به بافت بستگی دارد

یکی از دشواری‌های اصلی در سنجش توانمندی این است که رفتارها و مشخصه‌هایی که دلالت بر توانمند شدن در یک زمینه یا بافت دارند، اغلب در جاهای دیگر دارای مفهومی متفاوت هستند. به عنوان مثال، ممکن است تغییر در توانایی زنان در رفتن به مرکز بهداشت بدون کسب اجازه از اعضای مرد خانواده نشانه‌ای از توانمند شدن در مناطق روستایی بنگلادش باشد، اما مثلاً در مناطق شهری پرو این‌گونه نباشد. زمینه یا بافت (context) همچنین در تعیین گستره‌ای که در آن توانمندی در سطح

خانوار یا فردی یک عامل تعیین‌کننده پیامدهای توسعه است، حائز اهمیت است. به عنوان مثال، می‌توان گفت اگر سرمایه‌گذاری در دستگاه‌ها و مراکز بهداشتی زیاد باشد، آنگاه نقش زنان به عنوان واسطه‌های سلامت فرزندان از طریق آموزش بهتر یا قدرت تصمیم‌گیری در خانوار، در مقایسه با زمانی که چنین نباشد، اهمیت کمتری خواهد داشت.

تنوع ماهیت و اهمیت توانمندسازی در بافت‌های مختلف، ما را در مورد تداوم و انسجام و قابل مقایسه بودن برنامه‌های سنجش با دشواری روبه‌رو می‌کند. بافت در تعریف توانمندی در جاهای مختلف تا چه حد حائز اهمیت است؟ آیا بستگی داشتن توانمندی به زمینه یا بافت به این معنی است که باید به‌طور مداوم شاخص‌هایی ابداع کرد که با شرایط اجتماعی-اقتصادی، فرهنگی و سیاسی تناسب داشته باشند؟ نقش بافت در تعیین ارتباط میان توانمندی زنان و پیامدهای توسعه چیست؟ این ارتباط آماری چقدر به‌گزینش شاخص‌ها بستگی دارد و این‌که آیا آن‌ها با شرایط مورد بررسی تناسب دارند یا خیر؟

در دهه ۱۹۹۰ تلاش‌های پیشگامانه اندکی برای بررسی برخی از این سؤالات از طریق پژوهش‌های تجربی صورت گرفته است (ماسون و اسمیت ۲۰۰۰؛ ججیپهوی ۲۰۰۰؛ کریتز و دیگران ۲۰۰۰؛ شولر و دیگران ۱۹۹۵؛ هاشمی و دیگران ۱۹۹۶). عمده‌کار ارائه شده در این پژوهش‌ها به‌طور قطع بر اهمیت بافت در تعریف و همچنین سنجش تأثیر توانمند شدن زنان بر پیامدهای توسعه تأکید کرده‌اند. بررسی حاضر نیز هرچند به‌طور جامع دشواری‌های دیگر مربوط به اهمیت بافت را مورد بررسی قرار نمی‌دهد، اما مقدمات دست‌یابی به برنامه‌های سنجش و تجزیه و تحلیلی را فراهم می‌آورد که به کمک آن‌ها می‌توان به‌گونه‌ای بهتر با این دشواری‌ها روبه‌رو شد.

گروه مطالعات «منزلت زنان و باروری»، هدایت‌شده توسط سوی

میسون و همکارانش، بررسی قیاس‌پذیری در سنجش توانمند شدن زنان و اثر آن روی رفتار باروری را در پنج نقطه آسیا هدف قرار دادند: هند، پاکستان، تایلند، فیلیپین، و مالزی (ماسون و اسمیت ۲۰۰۰، جیبیهوی و ستار ۲۰۰۱). اگرچه اختلاف‌های کوچکی در واژه‌پردازی وجود داشت تا هر سؤال مناسب آن کشور خاص باشد، تلاش شد تا از شاخص‌های مشابه در کشورها، و در ۵۹ اجتماع مورد نظر در آن پنج کشور استفاده شود. به عنوان مثال میسون در تحلیل سال ۱۹۹۸ خود قادر است «قدرت تصمیم‌گیری اقتصادی در خانواده» را بر اساس مقیاسی متشکل از شش شاخص مقایسه کند که از آن پنج کشور تقریباً به صورت منظم و منسجم گردآوری شده بودند.

در این رویکرد، عوامل زمینه‌ای و بافتی بیشتر به عنوان مختصات تعیین‌کننده مهم در مرحله تحلیل در نظر گرفته می‌شوند تا در مرحله سنجش. از این رو تحلیل‌های به دست آمده از این مجموعه مطالعات، شامل سنجش‌هایی در سطح اجتماع در مورد نظام‌های خانواده، ازدواج، اخلاق و مذهب، مشارکت زنان در نیروی کار، نرخ مرگ و میر کودکان و غیره است. کریتز و دیگران (۲۰۰۰) روش مشابهی را با ایجاد شاخصی برای بافت جنسیتی در چهار اجتماع با استفاده از هشت شاخص به کار گرفتند، مانند میانگین اختلاف سن همسران، درصد اشتغال زنان در کارهای مدرن، میانگین رفت و آمد زنان، و درصد زنانی که بر نحوه استفاده از درآمد اشراف دارند. مجموعه‌ای از یافته‌های منسجم حاصل از این رویکرد حاکی از آن است که عوامل بافتی اغلب در تعیین توانمندی زنان و پیامدهای آن، مهم‌تر از عوامل سطح فردی‌اند. در عین حال، در یافته‌های این مطالعات، در این مورد که کدام شرایط بافتی خاص در توانمند شدن زنان نقش بیشتری دارند، ناهماهنگی وجود دارد. میسون (۱۳۰:۱۹۹۸) این‌گونه جمع‌بندی می‌کند: «در حالی که تحلیل ما نشان می‌دهد که بافت هر اجتماعی برای توانمند شدن فرد فرد زنان بسیار مهم

است، از طرفی نیز روشن است که شرایط آن اجتماعی که زنان را توانمند می‌سازد، بیشتر از آن‌که شرایطی عام و فراگیر باشد، شرایطی منحصر به هر اجتماع خاص است.»

مطالعاتی که شاخص‌ها را در میان فرهنگ‌ها به کار می‌گیرند، می‌توانند با ارجاع به یک معیار بیرونی قدرت، منزلت زنان یا برابری جنسی، برای مقایسه‌های بین‌المللی و میان منطقه‌ای سودمند باشند، اما این مسئله را نیز طرح می‌کنند که استفاده از شاخص‌های مشابه برای اندازه‌گیری توانمندی در موقعیت‌های مختلف تا چه حد صحیح است. رویکرد بالقوه جایگزین دیگر برای پرداختن به مسائل مربوط به بافت، تکیه کردن بر یک چارچوب مفهومی منسجم برای سنجش توانمندی و اثرات آن، و در عین حال انعطاف‌پذیر بودن در مورد شاخص‌های خاص به کار گرفته شده برای تعریف اجزای اصلی آن چارچوب در موقعیت‌ها و مکان‌های مختلف است. هر بافت خاصی در هر زمانی می‌تواند «مرزهای» رفتاری و هنجاری خاصی داشته باشد که لازم است زنان برای توانمند شدن در یک بعد خاص، در یک عرصه خاص از آن عبور کنند. مشخص کردن این مرزها به تعریف شاخص‌های مربوط به آن بافت خاص در آن زمان خاص کمک می‌کند.

این روشی است که شولر و دیگران (۱۹۹۵a و ۱۹۹۵b) از آن طرف‌داری می‌کنند. شولر و همکارانش در کارهای خود در بنگلادش، هند و بولیوی بر یک چارچوب مفهومی مشترک تکیه کردند که در آن ابعادی را که ممکن بود در آن‌ها توانمند شدن زنان یا اثرات آن متفاوت باشد، مشخص نمودند. با این حال آنان برای سنجش ابعاد، از شاخص‌های مربوط به وضعیت خاص هر اجتماع و کشور استفاده کردند. تحلیل آنان همچنین اهمیت بیشتر یا کمتر برخی ابعاد را وقتی در بافت‌های مختلف مقابل سایر ابعاد قرار می‌گرفتند، در نظر گرفت. هاشمی و شولر استدلال می‌کنند که کار زمینه‌ای اولیه با روش‌های کیفی و اکتشافی،

تحلیل مفهومی، و اجماع نظر ذی‌نفعان در طول فرایندهای مشارکتی برای استقرار مختصاتی که توانمندی را در کشوری خاص و بافت‌های پروژه توسعه تعریف می‌کند، ضروری است (هاشمی و دیگران ۱۹۹۶)

با این حال این رویکرد نیازمند برقرار ساختن موازنه میان اصول «عام و فراگیر»ی که توانمند شدن باید حول آن‌ها مفهوم‌پردازی شود، و محلی کردن شاخص‌های خاص هر بافت است. ساختارهای زیربنایی نابرابری جنسی معمولاً از نظر کنشگران آن محیط اجتماعی خاص پنهان هستند و معمولاً به عنوان اموری «طبیعی» و تغییرناپذیر تجربه می‌شوند. و با این حال، افراد برای اعمال عاملیت و کنترل دیگران، حتی در بافت‌هایی که به‌طور نسبی در آن‌ها بدون قدرت هستند، راه‌هایی پیدا می‌کنند. در کشف قابلیت سودمندی شاخص‌ها و رسیدن ذی‌نفعان به اجماع در طول فرایندهای مشارکتی این خطر وجود دارد که ممکن است شاخص‌ها «زیاده» با توجه به اوضاع درونی تعریف شده باشند و حاکی از دیدگاه معدودی از کنشگران باشند.

وابستگی توانمندی به بافت حاکی از آن است که ممکن است سنجش‌های «عام و فراگیر» ناممکن باشند. با این حال احتمال دارد پژوهش‌های تطبیقی آتی فاش کند که برخی از شاخص‌های توانمندی «عام‌تر و فراگیرتر» از سایر شاخص‌ها هستند.

#### مشکلات موجود در سنجش یک «فرایند»

بسیاری از نویسندگان توانمندی را بیشتر یک فرایند دانسته‌اند تا یک وضعیت یا نوعی زندگی؛ یعنی وجه تمایزی که ما به عنوان مشخصه اصلی تعریف توانمندی بر آن تأکید داریم. با این حال، سنجش فرایندها همچون «هدف‌های متحرک»، کاری است دشوار، به‌ویژه با ابزار تجربی متعارفی که در دسترس پژوهشگران علوم اجتماعی قرار دارد. در این بخش به مسائل و دشواری‌های مهم روش‌شناختی در سنجش فرایند

توانمند شدن زنان می‌پردازیم، بحث‌هایی چون: استفاده از سنجش‌های مستقیم در مقابل «نماگر»ها، دسترسی نداشتن و استفاده از داده‌ها در طول زمان، ذهنی بودن ذاتی ارزیابی فرایندها، و تغییر در ربط شاخص‌ها به یکدیگر در طول زمان.

برخی از نویسندگان که در سنجش تجربی توانمندی تلاش‌هایی کرده‌اند، استدلال می‌کنند که یک فرایند را نمی‌توان به‌طور مستقیم سنجید، بلکه تنها از طریق «نماگر»هایی مانند بهداشت، سطح تحصیلات و دانش می‌توان آن را مورد سنجش قرار داد (آکرلی ۱۹۹۵). به عنوان مثال، کیشور (۲۰۰۰a) اذعان داشت درحالی‌که محصول نهایی توانمندی با شاخص‌های مستقیم قابل سنجش است، خود فرایند تنها با «نماگر»هایی مانند تحصیلات و اشتغال قابل سنجش است. در چندین مورد از مطالعاتی که در مورد ارتباطات میان جنسیت و تغییرات اقتصادی یا جمعیت‌شناسی در سطح وسیع صورت گرفته است از متغیرهای واسط یا نماگر استفاده شده است. با این حال حجم رو به افزایشی از پژوهش‌ها نشان می‌دهند که متغیرهای واسط معمول، مانند تحصیلات یا اشتغال، از لحاظ مفهومی با ابعاد قشربندی جنسیتی فاصله دارند که فرض می‌شود بر پیامدهای مورد نظر در این مطالعات تأثیر می‌گذارند و ممکن است در برخی موارد نامربوط یا گمراه‌کننده باشند (ماسون ۱۹۹۵، ص ۸-۱۱؛ گووینداسامی و مالوترا ۱۹۹۶). مطالعات نشان داده است که ربط یک سنجش توانمند شدن زنان از طریق شاخص واسط/نماگر ممکن است به ناحیه جغرافیایی (ججیهوی ۲۰۰۰)، پیامد مورد آزمایش (کیشور a ۲۰۰۰) یا بعد/ابعادی از توانمندی که مورد نظر است، بستگی داشته باشد (مالوترا و ماتر ۱۹۹۷).

در پاسخ، تلاش‌های روزافزونی برای پرداختن به فرایند از طریق سنجش مستقیم تصمیم‌گیری، نظارت، انتخاب و غیره صورت گرفته است. بسیاری از نویسندگان چنین سنجش‌هایی را همچون مؤثرترین



راه‌های بازنمایی فرایند توانمند شدن توسط بسیاری از نویسندگان در نظر می‌گیرند، چرا که نزدیک‌ترین عوامل سنجش به سنجش عاملیت هستند (هاشمی و دیگران ۱۹۹۶؛ ماسون ۱۹۹۸؛ ماسون و اسمیت ۲۰۰۰؛ مالوترا و ماتر ۱۹۹۷). می‌توان استدلال کرد که شاخص‌هایی با «اعتبار صوری/ظاهری» (مثلاً شاخص‌های توانمندی مبتنی بر پرسش‌های پیمایش، مربوط به کنش‌های بسیار خاص و عینی) نمایانده روابط قدرت‌اند و در یک بافت اجتماعی خاص معنی دارند.

در وضع مطلوب، بهترین راه بررسی یک فرایند، پی‌گیری آن در طول حداقل دو مقطع زمانی است. به علاوه، فاصله زمانی لازم برای سنجش فرایند ممکن است از ماهیت و میزان تغییر در توانمندی تأثیر بپذیرد. براساس بُعد توانمندی، زمینه یا بافت، نوع عامل تسهیل‌کننده اجتماعی، اقتصادی، یا سیاسی، زنان ممکن است در دوره نسبتاً کوتاهی از زمان (مثلاً ۱ تا ۳ سال) در برخی جنبه‌های زندگی شان توانمند شوند، در حالی که سایر تغییرات ممکن است در طول چند دهه صورت پذیرد. برای اقدامات سیاسی و قابل برنامه‌ریزی، تشخیص آن دسته از جنبه‌های توانمندی زنان که انتظار می‌رود تغییر کند، و همچنین دوره زمانی «قابل قبول» برای تغییر در تعریف موفقیت یا شکست ضروری است. البته، وقتی چارچوب‌های مفهومی و شاخص‌های توانمندی متعدد می‌شوند، مشکل بسیار بزرگی در مورد قابلیت دسترسی به داده‌های صحیح در طول زمان وجود خواهد داشت. به عنوان مثال، وقتی توافق روزافزونی وجود دارد که سنجش با «اعتبار ظاهری» به «نماگرها» ترجیح دارد، داده‌های پیمایشی که شامل سنجش‌های «اعتبار ظاهری» می‌شود، معمولاً تنها یکی از راه‌ها خواهد بود و آن هم نه به شکلی که سازمان یافته‌تر یا منظم‌تر در بیش از یک مقطع زمانی گردآوری شده باشد.

مطالعات کیفی توانمند شدن، تلاش می‌کنند از طریق مصاحبه‌های عمیق و مطالعات موردی که تغییرات زندگی را در مورد زنان (و مردان)

خاصی از طریق روایت‌های گذشته‌نگرانه دنبال می‌کنند، فرآیندها را مورد بررسی قرار دهند. گ. سن (۱۹۹۳) اظهار کرده است که فرایند توانمند شدن ذاتاً ماهیتی کیفی دارد. حتی شاخص‌هایی مانند مشارکت زنان در ساختارهای قدرت از قبیل نظام سیاسی نیز، بدون ارائه یک مفهوم کیفی از چگونگی آن حضور یا معنی آن، قادر نیستند به ما بگویند که آیا توانمند شدن تحقق یافته یا نه. (اکسال و بادن ۱۹۹۷). کار کبیر (۱۹۹۷) حاکی از آن است که ارزیابی فرایند نه تنها کیفی است بلکه ذهنی و انتزاعی نیز هست. بر اساس نظرات کبیر (۱۹۹۷ و ۱۹۹۸) ذهنی بودن فرایند باید به سنجش توانمندی در قالب تفسیر خود زنان نیز بسط داده شود. فرایند توانمند شدن باید، به جای تکیه بر آنچه از نظر ارزیابان برنامه‌ها ارزشمند تلقی می‌شود، در حین وقوع و در صورتی که خود ارزش‌هایش را آشکار کند و خود زنان به اعتبار آن گواهی دهند مورد قضاوت قرار گیرد.

دیگر عامل پیچیده در ارزیابی فرایند توانمند شدن این است که مرزهای رفتاری و هنجاری که شاخص‌های مناسب را برای سنجش توانمندی تعریف می‌کنند، به‌طور مداوم در حال تحول هستند. ممکن است «معنی» یک رفتار خاص در یک بافت اجتماعی-فرهنگی خاص (چه دال بر توانمند شدن باشد یا نباشد و این‌که آیا آن بافت از توانمند شدن تأثیر پذیرفته یا خیر)، در طول زمان تغییر کند و ممکن است این تغییر خیلی سریع باشد. در نتیجه، ربط و تناسب شاخص‌های خاص در طول زمان و بر اساس سطح تحلیل تغییر می‌کند. داده‌های به دست آمده از دهه ۱۹۹۰ حاکی از آن است که در مناطق روستایی بنگلادش، احتمال استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری در مورد زنان توانمند شده بیشتر از سایر زنان بود (شولر و دیگران ۱۹۹۷). اما حالا استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری یک هنجار است - بیش از نیمی از زنان متأهل و در سن باروری در حال حاضر از آن استفاده می‌کنند و بیش از سه

چهارم زنان گاهی از اوقات این وسایل را به کار می‌برند. به محض این‌که یک رفتار به هنجاری پذیرفته شده تبدیل می‌شود، دلیل اندکی وجود دارد که سطح کنشگر فردی در توانمند شدن آن را تحت تأثیر قرار دهد.

در سطح فردی، می‌توان گفت که توانمند شدن فردی باید همچون تابعی از فاصله میان رفتار فردی و هنجار جامعه سنجیده شود. این امر می‌تواند در مورد شاخص‌هایی چون «توانایی فرد برای جابه‌جا شدن در روستای خود» و «توانایی برای رفتن به مرکز بهداشتی بدون کسب اجازه» مصداق داشته باشد. با این حال ممکن است شاخصی که دیگر نشانه خوبی برای توانمند شدن در سطح فردی در یک اجتماع نیست، تا زمانی که برخی متغیرها در جامعه بزرگ‌تر مقاومت می‌کند، هنوز شاخص خوبی برای تمیز سطوح نسبی توانمندی در میان جوامع مختلف باشد. جدول شماره ۲ معانی تغییر کرده و کارآیی بالقوه یک شاخص در سه بافت هنجاری مختلف را در سطوح فردی و اجتماعی نشان می‌دهد.

جدول ۲. سودمندی شاخص «یک زن بدون کسب اجازه در اجتماع تردد می‌کند» در

بافت‌های هنجاری متفاوت

بافت هنجاری			سطح تحلیل
تردد زنان هنجاری قدیمی است	هنجار محدودیت تردد زنان اخیراً در حال تغییر است	محدودیت تردد زنان هنوز یک هنجار است	
احتمالاً مفید نیست	احتمالاً مفید نیست	به شکل بالقوه مفید است	فردی
احتمالاً مفید است	به شکل بالقوه مفید است	به شکل بالقوه مفید است	اجتماعی

### ۳. شواهدی از مطالعات تجربی

#### مرور اجمالی

در طول سه دهه گذشته پژوهش‌های تجربی در مورد مسائل جنسیتی در رشته‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی و اقتصاد، به‌طور روزافزونی پیچیده شده و کمال یافته‌اند. در دهه ۱۹۷۰، کار تجربی در مورد منزلت زنان، از مطالعات کیفی محدود در انسان‌شناسی، به مطالعات جامعه‌شناختی و جمعیت‌شناختی گسترش یافت. در طول دهه بعد [دهه ۱۹۸۰]، تغییر جهت از بررسی منزلت زنان به سوی درک بهتر نابرابری جنسیتی و مفاهیمی چون خودمختاری و قدرت زنان، پژوهش‌های تجربی را به پیش برد. در دهه ۱۹۹۰ ضرورت به وجود آمدن الگوهای نظری مناسب‌تر که بررسی تفاوت‌های جنسیتی و داده‌های متناظرشان را به منظور آزمایش آن‌ها در سطوح خرد و کلان امکان‌پذیر سازند، اندک اندک در اقتصاد پدیدار شد. اگرچه مسائل جنسیتی - به‌ویژه آن‌جا که به توسعه مربوط می‌شوند - در جریان غالب هیچ یک از این رشته‌ها قرار ندارند، با این حال فصل مشترک‌های مهمی در هر چهار رشته، [در مورد مسائل جنسیتی] وجود دارد. قرابت‌ها و شباهت‌های طبیعی نیز رو به گسترش گذاردند. از این رو نقد و بررسی الگوی خانوار یکدست و تجربه‌گری با طیفی از الگوهای چانه‌زنی بر سر قدرت در اقتصاد، با چارچوب‌های مفهومی در مورد تصمیم‌گیری و کنترل در جمعیت‌شناسی و جامعه‌شناسی وابستگی طبیعی دارد. محققانی که ارزش فصل مشترک‌های میان‌رشته‌ای را در کارهای خود دریافته‌اند، بیشترین همکاری را در پیشبرد این حوزه به عمل آورده‌اند (کیر ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸؛ ماسون ۱۹۹۸؛ آچاریا و بنت ۱۹۸۱؛ آ. سن ۱۹۹۹؛ گ. سن ۱۹۹۳؛ هاشمی و دیگران ۱۹۹۶).

ما تقریباً ۴۵ مورد از مطالعات تجربی را مورد بررسی قرار دادیم که در آن‌ها از داده‌های کمی و/یا کیفی استفاده شده بود تا در جهت تلاش

برای پاسخ‌گویی به این سؤالات برخی ویژگی‌ها یا متغیرهای توانمند شدن زنان شناسایی شوند: پژوهش‌های موجود چگونه به مسائل و مشکلات و تعهدات سنجش توانمندی و پیامدهای مربوط به آن می‌پردازند؟ کدام الگوها در پژوهش‌های رایج غالب است و چه نتایجی از ربط سیاستی و همین‌طور جهت‌گیری‌های آتی برای اعمال توانمندی زنان به‌طور تجربی می‌تواند حاصل شود؟ پژوهش ما هر چهار رشته مذکور (انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی و اقتصاد) را در بر می‌گرفت و در سطحی گسترده انجام شد، اما به هیچ‌وجه جامع نبود. لازم نبود که در یک مطالعه از واژه توانمند شدن زنان استفاده شده باشد تا مشمول بررسی‌های ما گردد. این‌که آیا یک مطالعه به درک بهتر چگونگی سنجش توانمند شدن کمک می‌کند یا نه، نتیجه ارزیابی ذهنی نویسندگان [تحقیق فعلی] بود. در مجموع ما خود را به مطالعاتی محدود کردیم که نوعی از «توانمند شدن» را درون یک چارچوب مفهومی مناسب می‌آزمود و برای بررسی حداقل یکی از دو مؤلفه اصلی توانمند شدن که در فصل یک تشریح شد - یعنی عاملیت و فرآیند - فعالانه تلاش می‌کرد. باید به این نکته نیز اشاره کنیم که در نظر گرفتن این ملاک‌ها، به کنار گذاشتن قطعی بیشترین گزارش‌های مربوط به اقدامات برنامه‌ریزی‌شده سازمان‌های غیردولتی در جهت «توانمندسازی» زنان منتهی شد. بسیاری از این گزارش‌ها فاقد دقت مفهومی و تجربی بودند که احساس می‌کردیم برای ورود به بررسی فعلی ضروری است. به استثنای کارهایی که در مورد وام‌ها و اعتبارات خرد صورت گرفته بود، تلاش ما برای یافتن ارزیابی‌های برنامه‌ریزی‌شده مبتنی بر چارچوب‌های ارزیابی با طراحی مناسب تلاشی بیهوده بود تأثیر مداخله بر توانمند شدن زنان یا تأثیر توانمند شدن زنان بر سایر پیامدها را آزمون نماییم. با توجه به این‌که واژه «توانمند شدن» مهر تأییدی در مطالعات مربوط به توسعه دریافت کرده است، گرایشی به استفاده متساهلانه از این واژه، بدون گذاردن‌اش در یک

چارچوب مفهومی بزرگ‌تر، وجود دارد. از این رو گزارش‌های برنامه‌ای معمولاً مادران را صرفاً به این دلیل که کودکان خود را برای واکسیناسیون می‌برند، در سخنرانی‌های آموزشی بهداشتی یا دیگر برنامه‌های آموزشی شرکت می‌کنند، یا در سازمان‌های غیردولتی یا صندوق‌های وام و اعتبارات خُرد عضویت دارند، توانمند توصیف می‌کنند، بدون این‌که شرایط یا پیامدهای این اقدامات را مورد بررسی قرار دهند. بنابراین در بیشتر موارد، ما مجبور شدیم خود را به کارهای منتشر شده، مطالعات تکمیلی که توانمند شدن زنان را نتیجه‌ای مطلوب قلمداد می‌کردند، و همین‌طور آن دسته از مطالعاتی که اهمیت توانمند شدن را به عنوان یک عامل واسطه‌ای تأثیرگذار بر پیامدهای توسعه مورد ارزیابی قرار داده‌اند، محدود کنیم.

جدول شماره ۳ فهرستی از ویژگی‌های اصلی مطالعاتی که مورد بررسی قرار داده‌ایم ارائه می‌دهد. در ۱۶ مورد از ۴۵ مطالعه مورد بررسی، خود توانمند شدن زنان پیامد مورد نظر بود، در حالی که ۲۹ مورد دیگر علاقه‌مند به بررسی تأثیر عوامل خاص اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، سیاستی یا برنامه‌ای بر پیامدهای توسعه از طریق فرآیند واسطه‌ای توانمند شدن زنان بودند. توزیع منطقه‌ای مطالعات به‌طور عمده در آسیا و به‌ویژه جنوب آسیا بوده است. بیش از نیمی از مطالعات (۲۵ مورد) به آسیا و به‌طور عمده هند و بنگلادش پرداخته‌اند، در حالی که فقط ۷ مورد آن‌ها کشورهای آفریقایی و تنها ۴ مورد منطقه آمریکای لاتین را مورد بررسی قرار داده‌اند. درصد عمده‌ای از کار در آسیا به مسائل جمعیت‌شناسی پرداخته است. این سوگیری منطقه‌ای ممکن است آشنایی بیشتر نویسندگان با پژوهش‌های جمعیت‌شناسی را نشان دهد، اما شاید نشان‌دهنده علاقه بیشتر یا برتری داده‌ها در مطالعه مربوط به توانمند شدن زنان در آسیا نیز باشد.

جدول ۳. توزیع مطالعات بررسی شده از نظر منطقه، روش‌شناسی، سنجش در طول

زمان، سطح تحلیل، و منبع داده‌ها

مشخصات مطالعات تجربی	«توانمندی» پیامدموردنظر است	«توانمندی» سایر پیامدهای موردنظر را تحت تأثیر قرار می‌دهد
منطقه آفریقا	۱	۶
خاورمیانه و آفریقای شمالی	۰	۳
آسیا	۱۱	۱۴
آمریکای لاتین و کارائیب	۲	۲
مناطق گوناگون	۲	۴
روش‌شناسی	۲	۲۱
کیفی	۷	۲۱
کمی	۷	۷
کیفی و کمی	۲ (۲)	۱
سنجش در طول زمان		
سطح تحلیل		
فردی/خانوار	۹	۱۶
اجتماع	۰	۱
بخش یا ایالت	۰	۵
کشور	۲	۲
سطوح گوناگون	۳	۵
منبع داده‌ها		
داده‌های اولیه	۱۱	۱۲
داده‌های ثانویه	۵	۱۷
تعداد مطالعات	۱۶	۲۹

بیشتر مطالعات (۲۸ مورد) از روش‌های تحلیل کمی استفاده کرده‌اند. با این حال درصد قابل ملاحظه‌ای از مطالعات که توانمند شدن را نتیجه مطلوب می‌دانستند، تلفیقی از روش‌های کیفی و کمی را به کار برده‌اند و سعی کرده‌اند تحلیل‌های خود را سه‌وجهی سازند (۷ مورد). با این حال جای بسیار شگفتی است که تنها سه مورد از مطالعات (وبستر ۱۹۹۴، کیشر ۱۹۹۲، ترانانتوس ۱۹۹۹) از داده‌های به دست آمده از بیش از یک مقطع زمانی برای ارزیابی توانمندی استفاده کرده‌اند، در حالی که این گستره از داده‌ها و تحلیل‌ها تقریباً در تمام مطالعات دیگر وجود ندارد. دو

مطالعه کیفی (کبیر ۱۹۹۷، مایوکس ۲۰۰۱) با استفاده از مصاحبه‌های گذشته‌نگرانه با زنان در نمونه‌های خود، به‌طور ضمنی مقایسه‌ای در طول زمان انجام داده‌اند. از این رو در بیشتر موارد، سنجش فرایند به عنوان یکی از مشخصه‌های ضروری در مفهوم‌پردازی توانمندی، تاکنون به‌ندرت در کارهای تجربی مورد توجه قرار گرفته است.

دامنه پیامدهای توسعه مورد بررسی در پژوهشی که بر توانمند شدن زنان به عنوان یک عامل واسطه تمرکز می‌کند، نیز به‌طور شگفت‌انگیزی محدود است. بیشترین تمرکز روی پیامدهای مربوط به استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری (۱۲ مورد) یا سلامت/رفاه کودکان (۸ مورد) بوده است، همراه با معدود بررسی‌هایی که به مسائل وسیع‌تر رفاه خانوار (۵ مورد)، سلامت زنان (۳ مورد)، یا فرایندهای توسعه (۱ مورد) می‌پردازند. به همین ترتیب به نظر نمی‌رسد آزمون تأثیر سیاست‌ها و ابتکارات برنامه‌ای اولویت بالایی در پژوهش تجربی داشته باشد. مسلماً توجه زیادی به تأثیر برنامه‌های وام و اعتباردهی بر توانمند شدن زنان (عمدتاً در بنگلادش) شده است، اما چند ابتکار عمل دیگر چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند. در سطح سیاست‌ها، وینتر (۱۹۹۴) تأثیر تغییرات در شرایط نیروی کار و قوانین کار را بر توانمند شدن زنان در بازار کار آمریکای لاتین را به آزمون کشیده است و چاتوپدیای و دوفلو (۲۰۰۱) اثر ابتکار عمل «پانچایات راج» (Panchayat Raj) را در هند بررسی کرده‌اند.

مطالعاتی با تمرکز روی خود توانمند شدن زنان به عنوان نتیجه مطلوب، عمدتاً بر منابع اطلاعاتی اولیه (۱۱ مورد از ۱۶ مورد) تکیه داشته‌اند، برخلاف آن دسته از مطالعاتی که در آن‌ها توانمند شدن یک عامل واسطه در تأثیرگذاری بر سایر پیامدها است. واضح است که تلاش زیادی از سوی پژوهشگران علاقه‌مند به توانمند شدن زنان در زمینه جمع‌آوری داده‌های صحیح صورت گرفته است. برعکس مطالعاتی که به نقش واسطه‌ای توانمند شدن زنان بر سایر پیامدهای توسعه علاقه



داشته‌اند، بیشتر به منابع اطلاعاتی دست دوم، مانند پیمایش‌های نمونه‌ای در سطح وسیع یا آمارگیری‌های ملی (۱۷ مورد از ۲۹ مورد) تکیه کرده‌اند. به همین ترتیب شاخص‌های به کار رفته در این مطالعات، بیشتر سنجش‌نماگرها بوده است که به‌طور مستقیم توانمند شدن زنان را نمی‌سنجد. در سال‌های اخیر «پیمایش‌های جمعیت‌شناختی و بهداشت» در برخی کشورها، واحدهای سنجش تصمیم‌گیری و خودمختاری زنان در خانوار را در مطالعات خودگنجانده‌اند، و به این ترتیب سودمندی‌های پایگاه‌های بزرگ داده‌گان را در کنار اختصاصی بودن تحلیل در سطح فردی نشان داده‌اند. پنج مورد از مطالعات به همین صورت از اطلاعات پیمایش‌های جمعیت‌شناختی و بهداشت، استفاده کرده‌اند. جای شگفتی است که هیچ یک از این پیمایش‌ها، توانمند شدن را به عنوان متغیر وابسته در نظر نگرفته‌اند. سایر منابع اطلاعاتی اصلی شامل تحقیق «زندگی خانواده اندونزیایی» (که مورد استفاده پژوهشگران RAND و IFPRI قرار گرفته است)، «سرشماری هند»، تحقیق «منزلت زنان و باروری در آسیا»، تحقیق «خانوار روستایی اتیوپیایی»، و «پروژه جمع‌آوری آمار استانداردهای زندگی و توسعه در آفریقای جنوبی» بوده‌اند.

توانمند شدن چگونه به صورت تجربی مورد سنجش قرار گرفته است؟

#### مطالعات در سطح خانوار

جدول شماره ۳ نشان می‌دهد که تحلیل‌های تجربی در مورد توانمند شدن زنان عمدتاً روی سطوح فردی و خانوار متمرکز بوده‌اند، و بررسی‌های ما روی نوشتارهای مربوط حاکی از آن است که این سطح همان سطح تجمعی است که در آن بزرگ‌ترین گام‌ها در زمینه سنجش توانمندی زنان صورت گرفته است. با توجه به مرکزیت خانوار در روابط جنسیتی، جای تعجب نیست که این سطح از گردآوری داده‌ها و تحلیل بیشترین توجه را به خود جلب کرده باشد. همچنین ظاهراً این نیز درست

است که تحقق یافتن و اعمال هر دو مولفه توانمندی زنان - عاملیت و فرایند - به شیوه‌ای عینی در سطح خانوار در مقایسه با سطوح بزرگ‌تر تجمع امکان‌پذیرتر است. با این حال بررسی ما نشان می‌دهد که پژوهش تجربی در این سطح گام‌های بزرگ‌تری در تحقق یافتن و اعمال عاملیت برداشته است تا تحقق یافتن و اعمال فرایند. به استثنای دو مطالعه کیفی که از گذشته‌نگری و استنتاج با توجه به تغییر در طول زمان بهره‌گرفته‌اند، هیچ یک از مطالعات انجام شده در سطح خانوار، توانمند شدن را با استفاده از داده‌های به دست آمده از دو مقطع زمانی اعمال نکرده‌اند.

در دو دهه گذشته پژوهشگرانی که به مطالعه نابرابری جنسیتی اعمال شده در سطح خانوار توجه داشته‌اند، تلاش‌های قابل توجهی به عمل آوردند تا از طریق طراحی و هدایت بررسی‌های سطح خانوار که در آن با زنان، گاهی با شوهران و گاهی نیز بنا به موقعیت با سایر اعضای خانواده مصاحبه انجام می‌شد، مولفه عاملیت در توانمند شدن را مورد بررسی بهتر قرار دهند. در جامعه‌شناسی و جمعیت‌شناسی، تلاش اصلی در جهت سنجش مستقیم فرایندهای تصمیم‌گیری، در اختیار داشتن منابع مالی و محدودیت‌های اجتماعی یا خانوادگی صورت گرفته است. انگیزه این تلاش، علاقه به فهم خود توانمند شدن و همین‌طور فهم آن در پیامدهایی چون باروری، استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری، سلامت و رفاه کودکان بوده است. در اقتصاد، پیمایش‌های در سطح خانوار در بررسی معیارهای «برون‌زاد» که بر قدرت معاملاتی خانوار، همچون دارایی در هنگام ازدواج و درآمد بدون کار و همین‌طور مقرری داخل خانوار و کنترل بر منابع و درآمد تأثیر می‌گذارند، پیشرفت کرده‌اند. نتیجه مطلوب در نظر اقتصاددانان، الگوی مصرف خانوار و رفاه کودکان بوده است. با آن‌که چنین بررسی‌ها و تحلیل‌هایی تلاش‌هایی پیشروانه در راستای سنجش توانمند شدن با روش‌های مختلف به عمل آورده‌اند، محدودیت مهمی که در آن‌ها دیده می‌شود تمرکز زیاد از حدشان بر

روی موقعیت زنان متأهل (یا آنانی که زندگی مشترک دارند) است، یعنی جایی که توانمند شدن / ساختن عمدتاً در قالب زوج‌هایی که ازدواج کرده‌اند تحقق می‌یابد. توانمندی در غالب روابط میان زوجین.

جدول ۴. شاخص‌های توانمندی سطوح فردی/خانوار به کار رفته در مطالعات تجربی

<p>شاخص‌هایی که بیشترین کاربرد را داشته‌اند</p> <p>تصمیم‌گیری خانگی</p> <p>مسائل مالی، تخصیص منابع، مخارج، هزینه‌ها</p> <p>مسائل اجتماعی و خانگی (مانند آشپزی)</p> <p>مسائل مربوط به کودکان (مانند رفاه، تحصیل، بهداشت)</p> <p>دسترسی یا کنترل منابع</p> <p>دسترسی به پول نقد، درآمد خانواده، دارایی‌ها، درآمد بادآورده، دریافتی‌های رفاهی، بودجه خانوار، مشارکت در شغل همراه با حقوق</p> <p>رفت و آمد/آزادی تردد</p>
<p>شاخص‌هایی که کاربرد کمتری داشته‌اند</p> <p>مشارکت اقتصادی در خانواده</p> <p>استفاده/تقسیم زمان کار خانگی</p> <p>پرهیز از خشونت</p> <p>مدیریت/دانش</p> <p>مدیریت مزرعه</p> <p>دانش حسابداری</p> <p>کنترل مدیریتی روی وام</p> <p>فضای عمومی</p> <p>مشارکت سیاسی (مثلاً اعتراضات عمومی، مبارزات سیاسی)</p> <p>اعتماد در اقدامات اجتماعی</p> <p>توسعه مجامع اجتماعی و اقتصادی</p> <p>ازدواج/خویشاوندی/حمایت اجتماعی</p> <p>شبکه‌های حمایتی سنتی</p> <p>منزلت اجتماعی خانواده پدری</p> <p>دارایی‌هایی که هنگام ازدواج همراه زن است</p> <p>اختیار در انتخاب همسر</p> <p>تعامل زوجین</p> <p>ارتباط زوجین</p> <p>ارتباط و گفت‌وگو در مورد ارتباط جنسی</p> <p>مورد قدردانی واقع شدن در خانوار</p> <p>احساس ارزشمند بودن</p>

جدول شماره ۴ فهرستی از شاخص‌های به کار گرفته شده برای تحقق و اعمال توانمندی در سطوح فردی و خانوار در مطالعات تجربی است که ما در بررسی‌های خود در نظر گرفته‌ایم. دو نوع شاخصی که تقریباً به صورت عام و فراگیر در نوشتارهای تجربی به کار رفته است مربوط‌اند به سنجش تصمیم‌گیری در خانه، و سنجش دسترسی به منابع یا کنترل آن. بیشتر مواقع این دو جنبه با یکدیگر تلفیق می‌شوند چون شاخص‌های تصمیم‌گیری در خانه، عمدتاً بر مسائل تخصیص مالی و منابع تمرکز دارند.

تأکید بر چنین معیارهایی در نوشتارهای تجربی در انطباق کامل است با تأکید بر منابع و عاملیت در نوشتارهای مفهومی و نیز همسنگ گرفتن همیشگی توانمندی با انتخاب، نظارت، و قدرت. قطعاً پژوهشگران به گونه‌ای شمی و شهودی به سنجش تصمیم‌گیری و نظارت، به عنوان جنبه‌های مهم عاملیت، کشش و گرایش دارند. در عین حال، از آن‌جا که جمع‌آوری داده‌ها در یک مقطع زمانی خاص عملاً امکان سنجش مستقیم انتخاب‌های سرنوشت‌ساز را در درازمدت فراهم نمی‌کند، فرضیه‌ای که عملاً (اگر چه نه همیشه به طور مستقیم) در بسیاری از مطالعات سطح خانوار به کار گرفته می‌شود این است که توانایی یک فرد برای اتخاذ انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در زندگی، با دسترسی او به منابع اقتصادی و دیگر منابع و کنترل بر آن‌ها و توانایی در تصمیم‌گیری‌های جزئی و روزمره ارتباط دارد.

در تعریف اولیه توانمند شدن، برگرفته از مطالعات کبیر (۲۰۰۱)، «انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در زندگی» به تصمیماتی اشاره دارد که خط سیر زندگی فرد و توانایی بعدی‌اش را در اعمال خودمختاری و گزینش تحت تأثیر قرار می‌دهد. نمونه این تصمیمات، تصمیمات مربوط به ازدواج، تحصیل، اشتغال، و فرزندآوری است. یکی از استدلال‌های مطرح شده این است که چون اغلب این انتخاب‌های سرنوشت‌ساز

به ندرت در زندگی فرد روی می دهد، اغلب پیوند دادن آن‌ها با مداخلات برنامه‌ای و سیاستی مشکل است، مگر این‌که چارچوب زمانی پژوهش بسیار طولانی باشد. با توجه به محدودیت‌های سنجش، ناشی از نادر بودن «انتخاب‌های سرنوشت‌ساز زندگی» در طول زندگی یک فرد، در صورتی که سنجش توانمندی در دوره زمانی کوتاهی صورت می‌گیرد، تقریباً ضروری است تا کنش‌ها و انتخاب‌های «جزئی» مورد توجه قرار گیرند. در حقیقت بیشتر مطالعات سطح خانوار که شامل شاخص‌های توانمندی زنان هستند، با توجه به قلمروی آن‌ها، روی «انتخاب‌های سرنوشت‌ساز زندگی» تمرکز نکرده‌اند، بلکه بیشتر به آنچه «توانمند شدن در مسائل کوچک» نامیده می‌شود، پرداخته‌اند.

برخی شواهد منتشر شده از طریق مطالعات تجربی حاکی از معتبر بودن این فرض است که توانایی برای انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در زندگی به توانایی برای تصمیم‌گیری‌های کوچک‌تر مربوط می‌شود، اما نتایج سایر مطالعات نشان می‌دهد که این امر همیشه مصداق ندارد. بر اساس عمده پژوهش‌های موجود و به دلیل ماهیت مفهومی و چند بعدی بودن توانمندی، یا صرفاً اجرا نشدن طرح تحقیقاتی سنجش در طول زمان، نمی‌توان به سادگی قضاوت کرد که چه گستره‌ای از نتایج منفی به دست آمده، به دلیل طراحی نادرست مطالعات و سنجش نادقیق حاصل شده است. به عنوان مثال، معمولاً برای پژوهشگران آسان نیست که دریابند آیا همه تصمیمات کوچک و بزرگ مرتبط را که برای زنان در شرایط خاص اهمیت دارد در تحقیق خود در نظر گرفته‌اند یا خیر. مرتبط بودن تصمیمات معمولاً به بافت اجتماع و همین‌طور وضعیت اخلاقی و اجتماعی-اقتصادی ربط دارد. به علاوه، تعیین ارزش نسبی اهمیت تصمیماتی که در یک تحلیل وجود دارند دشوار است: بعید است قدرت تصمیم‌گیری در مورد آسپزی با تصمیم‌گیری در مورد تحصیل یا بهداشت کودکان، یا ازدواج برابر باشد، اما مطالعات تجربی اغلب بر شاخص‌هایی

که بر تصمیم‌گیری خانوار تأثیر مضاعف دارند تکیه می‌کنند. به همین‌سان، تخصیص و نظارت بر منابع ممکن است نامعلوم‌تر از آن باشد که در ابتدا به نظر می‌آید. به عنوان مثال کبیر (۲۰۰۱) به فقدان دقت مفهومی در تعاریف کاربردی در مورد دسترسی به منابع و نظارت بر آن‌ها در بسیاری از مطالعات کمی، اشاره می‌کند. هر دوی این موضوعات [دسترسی به منابع و نظارت بر آن‌ها] معمولاً بر اساس سؤالاتی مختلف درباره مشارکت زنان در تصمیم‌های مربوط به مخارج خانوار و مدیریت پولی سنجیده می‌شوند. این‌که این تصمیم‌گیری‌ها تا چه اندازه تنها نشان‌دهنده اجرای وظایف محول شده به زنان بنا بر عرف هستند، مشخص نمی‌شود. از سوی دیگر، مطالعات نشان می‌دهند زنانی که منابعی را وارد خانه یا یک پیوند ازدواج می‌کنند، حتی اگر اندکی اختیار نظارت بر آن منابع را داشته باشند، ممکن است به این وسیله موقعیت خود را در خانوار مستحکم سازند. به عنوان مثال، دارایی‌های یک زن در ازدواج یا شرکت در یک برنامه وام و اعتبار خرد ممکن است برای ایجاد قدرت چانه‌زنی و توان معاملاتی در رابطه زناشویی به او کمک کند، حتی اگر بهره‌برداری واقعی از منابع توسط شوهرش انجام گیرد و نه خود او. (هاشمی و دیگران ۱۹۹۶).

آزادی تردد و رفت و آمد یکی دیگر از شاخص‌های متداول در پژوهش‌های تجربی در سطح فردی/خانوار است، به‌ویژه در مطالعات جنوب آسیا که در آن حضور زنان در فضای عمومی معمولاً به‌شدت محدود است. در برخی شرایط، آزادی تردد و رفت و آمد می‌تواند به عنوان یک منبع توانمندی و یک عامل ایجاد امکان برای عاملیت زنان در سایر زمینه‌های زندگی تلقی شود. از سوی دیگر پیشقدم شدن در کار بیرون از خانه یا بردن یک کودک بیمار به مرکز درمانی می‌تواند به عنوان شکلی از عاملیت در محیطی باشد که محدودیت تردد و رفت و آمد زنان در آن یک هنجار محسوب می‌شود. مطالعات کیفی معدودی تلاش

کرده‌اند تا به دقت بررسی کنند که چگونه آزادی تردد و رفت و آمد بیشتر زنان فرایند توانمند شدن را تسهیل کرده یا نشان می‌دهد.

سایر شاخص‌های توانمندی در سطوح فردی و خانوار مورد استفاده قرار گرفته است، اما در نوشتارهای تجربی مورد بررسی بسیار کمتر بوده‌اند. به عنوان مثال، در قلمرو خانگی، با توجه به این واقعیت ساده که زنان درآمدی را وارد خانه می‌کنند یا بر منابع نظارت دارند، ارزش نسبی همکاری اقتصادی زنان بسیار کمتر به کار برده شده است. کبیر (۱۹۹۷) در مطالعه کیفی روی کارگران کارخانه‌ای در بنگلادش به تغییر میزان اهمیت زنان در خانواده به دلیل ارزش درآمد آن‌ها اشاره می‌کند. به همین سان، علی‌رغم نوشتارهای گسترده‌ای که در مورد اهمیت استفاده از زمان و تقسیم کار خانگی برای تعریف گزینه‌های زندگی زنان و قدرت خانگی در بافت کشورهای توسعه یافته وجود دارد، این شاخص‌ها به ندرت در پژوهش‌های مربوط به توانمندی در بافت کشورهای در حال توسعه جای داشته است. آچاریا و بنت (۱۹۸۳) رابطه‌ای را میان زمان صرف شده در بازار در مقابل فعالیت‌های غیربازاری و قدرت تصمیم‌گیری زنان نشان داده‌اند. به علاوه، فرانکنبرگ و توماس (۲۰۰۱) توانسته‌اند با استفاده از نتایج «بررسی زندگی خانواده اندونزیایی»، عمدتاً به دلیل داده‌های قوی به دست آمده از این منبع، استفاده از زمان را در تحلیل‌های اخیر خود در مورد قدرت تصمیم‌گیری خانگی جای دهند.

در نظر گرفتن شاخص‌های مربوط به ارتباط زوجین عمدتاً به مطالعه در مورد استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری محدود بوده است، در حالی که تلاش برای سنجش مذاکرات و ارتباطات جنسی تنها با ظهور تحقیقات در مورد ایدز/اچ آی وی مشروعیت یافته‌اند. تحلیل‌های ولف و دیگران (۲۰۰۰) در مورد استفاده از کاندوم در اوگاندا، توانایی زنان را در مذاکره و بحث در مورد روابط جنسی مورد توجه قرار داده است. به همین نحو، تنها اخیراً مطالعات مرتبط با توانمندی به سنجش خشونت یا تهدید

جسمی توجه نشان داده‌اند، با این‌که روشن است ارباب جسمانی یا جنسی اهمیت ویژه‌ای در تعریف توانایی فرد برای انتخاب‌های سرنوشت‌ساز در زندگی دارد. راثو (۱۹۹۸) دریافته است که کتک زدن زن، یکی از عوامل تعیین‌کننده اصلی در مقدار کالری دریافتی کودکان در هند است. مطالعات کیفی (کبیر ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸) معمولاً حاکی از آن بوده که خشونت جسمانی و تهدید به رها کردن، از مؤلفه‌های اصلی در فرایندهایی است که ناتوانمندی زنان را شکل می‌دهد، اما تحقیق شولر و دیگران (۱۹۹۶) در بنگلادش و مطالعات جیبهوری (۲۰۰۰) در زمینه خودمختاری زنان در هند نشان‌دهنده تلاش‌های محدود کیفی در گنجاندن این مؤلفه در چارچوب مفهومی جامع توانمند شدن است.

به همین ترتیب، باز هم بیشتر در مطالعات کیفی تاکمی، تلاش‌های پرشور اما پراکنده‌ای در نوشتارها برای به دست آوردن شاخص‌های توانمندی برای سرمایه و حمایت اجتماعی یا حضور زنان در فضاها و فرایندهای عمومی (اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی) وجود دارد (مایوکس ۲۰۰۱). با وجود این‌که چندین پیمایش خانوار، به سنجش شاخص‌های مفهومی در سطح اجتماع پرداخته‌اند، معدودی از آن‌ها امکان سنجش مشارکت فردی زنان در اجتماع یا فرایندهای سیاسی را مورد توجه قرار داده‌اند. هاشمی و دیگران (۱۹۹۶)، آگاهی سیاسی و قانونی زنان و مشارکت سیاسی آنان را در مطالعه خود جای داده‌اند، در حالی‌که کبیر (۱۹۹۸) در تحلیل‌های جداگانه خود در زمینه وام و اعتبارهای خرد و توانمندی زنان در بنگلادش، بررسی اعتماد به تعاملات اجتماعی را در کار خود گنجانده است. مطالعات کیفی با سؤال از زنان درباره احساسشان در مورد ارزش خود یا ارزشمندی‌شان در نگاه دیگران، در زمینه فضاها و احساسی و روان‌شناختی تعمق کرده‌اند، اگرچه در این نوشتار به‌طور کامل به بررسی این مورد پرداخته‌ایم (کبیر ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸).



### مطالعات در سطح کلان تجمع‌ها

سنجش تجربی توانمندی زنان در سطح تجمع‌ها افراتر از سطح فرد/خانوار اساساً به اندازه سنجش سطوح خانوار یا فردی پیشرفت نداشته است. چارچوب‌های مفهومی در این زمینه که چگونه توانمندی زنان باید در سطح تجمع‌ها تحقق یابد کمتر بسط یافته‌اند، و درباره شاخص‌های به کار رفته در این‌گونه مطالعات، با اتکای همیشگی شان به سنجش معیارهای نماگر، کمتر بحث شده است. شاخص‌های به کار رفته در سنجش توانمندی زنان در مطالعات تجربی در سطح تجمع در جدول شماره ۵ فهرست شده است. روشن است که دست یافتن به فرایند یا عاملیت در سطوح بالاتر تجمع بسیار دشوارتر است؛ بیشتر شاخص‌ها یک گام به پیش رفته‌اند و رو به آن دارند که عوامل تواناساز یا شرایط توانمندی را در قالب مشارکت نیروی کار، قوانین کار، سواد خواندن و نوشتن، تحصیلات، مختصات و مشخصات ازدواج و خویشاوندی، و نمایندگی سیاسی زنان مورد سنجش قرار دهد. این دشواری ذاتی در مورد سنجش توانمندی زنان در تحلیل سطح تجمع، با فقدان داده‌های ثابت و دقیق و صحیح در مجموعه‌ای جامع، حتی از سنجش نماگرها یا عوامل تواناساز برای بیشتر کشورهای در حال توسعه، تشدید شده است.

در عمل معدودی از مطالعاتی که قادر بودیم در این زمینه انتخاب کنیم، به خودی خود حاکی از فقدان نسبی توجه مفهومی به سنجش توانمندی زنان در کارهای تجربی در سطح تجمع به حساب می‌آیند. در بررسی و گزینش تعداد زیادی از مطالعاتی که شاخص‌های اشاره شده در جدول ۵ (و مشابه آن‌ها) را به پیامدهای مختلف توسعه مربوط کرده‌اند، تنها چند مورد یافتیم که به‌طور مستقیم با معیارهای ما در زمینه عاملیت یا فرایند سازگار بود یا شامل چارچوبی مفهومی در رابطه با توانمندی زنان بود. در تعداد قابل توجهی از این نوشتارها، برابر گرفتن شاخص‌های خاص - خواه

جدول ۵. شاخص‌های سطح تجمع توانمندی که در مطالعات تجربی به کار رفته است.

<p>بازار کار</p> <ul style="list-style-type: none"><li>- مشارکت نیروی کار زنان (یا سهم زنان، یا نسبت زنان به مردان)</li><li>- تفکیک جنسی شغلی</li><li>- تفاوت دستمزد بر اساس جنسیت</li><li>- گزینه‌های مراقبت از فرزند</li><li>- قوانین کار</li><li>- درصد زنان ازدواج کرده/مجرد در کارهای مدرن</li><li>- نسبت رؤسا و مدیران زن به مرد</li><li>- نسبت کارگران حرفه‌ای و متخصص زن به مرد</li><li>- سهم زنان در درآمد کسب شده</li></ul>
<p>تحصیلات</p> <ul style="list-style-type: none"><li>- باسوادی زنان (یا سهم زنان، نسبت زنان به مردان)</li><li>- ورود زنان به دبیرستان</li><li>- تحصیل مادران</li></ul>
<p>نظام ازدواج / خویشاوندی</p> <ul style="list-style-type: none"><li>- میانگین سن ازدواج</li><li>- میانگین اختلاف سن ازدواج</li><li>- درصد زنان مجرد بین ۱۵ تا ۱۹ سال</li><li>- ناحیه کشت برنج</li><li>- نرخ نسبی مهاجرت زنان به مردان</li><li>- منطقه جغرافیایی</li></ul>
<p>هنجارها و رفتارهای اجتماعی</p> <ul style="list-style-type: none"><li>- میزان تردد و آمد و رفت زنان (ازدواج کرده/مجرد)</li></ul>
<p>بهداشت/بقا</p> <ul style="list-style-type: none"><li>- نسبت مرگ و میر، بقای نسبی کودک به جنسیت</li></ul>
<p>سیاسی و قانونی</p> <ul style="list-style-type: none"><li>- نسبت کرسی‌های زنان به مردان در مجالس</li><li>- حقوق قانونی زنان</li><li>- سؤال‌ها، شکایات، تقاضاهای زنان در شورای روستایی</li></ul>

به صورت فردی در برخی مطالعات مرکب، و خواه از طریق ساختن شاخص‌ها - با نابرابری جنسیتی و گاه نیز توانمندی، بیشتر بر اساس گزینش‌های اختیاری است تا چارچوب‌های مفهومی. شاخص‌هایی

که مکرراً به این شیوه به کار رفته‌اند، عبارتند از تحصیل، اشتغال، و حقوق قانونی زنان. به عنوان مثال دلار و گتی (۱۹۹۹) در تحلیل خود در مورد نابرابری جنسیتی و رشد اقتصادی به این نتیجه رسیدند که توانمند شدن زنان یکی از چهار بُعد معنی‌دار نابرابری جنسیتی است و آن را با استفاده از درصد زنان در مجلس و سالی که زنان حق رأی کسب کرده‌اند، سنجیده‌اند، بدون ذکر این‌که چرا گزینش‌های خاصی چهارگانه آن‌ها ابعاد نابرابری جنسیتی را شکل می‌دهد، و یا چرا شاخص‌های خاص به کار گرفته شده توسط آن‌ها گزینش‌های صحیحی برای هر یک از این ابعاد هستند، یا چرا نمایندگی در مجلس و سال کسب حق رأی معیارهای مناسبی برای توانمند شدن زنان هستند. به همین ترتیب، یون (۱۹۹۶) از داده‌های مربوط به حقوق قانونی استفاده کرد تا برای سنجش خودمختاری زنان، شاخصی برای «سرکوب جنسیتی» بسازد، بدون توجه این‌که چرا حقوق قانونی برای سنجش این مفاهیم مناسب هستند. بررسی‌های ما حاکی از آن است که علائم<sup>۱</sup> منفرد، یا حتی شاخص‌های<sup>۲</sup> مرکب مانند «معیار توانمند شدن جنسیتی»<sup>۳</sup>، برای سنجیدن توانمند شدن زنان در سطح تجمعی مناسب نیستند (بردهام و کلاسن ۱۹۹۹، اکسال و بادن ۱۹۹۷). السون (۱۹۹۹) و دیگران پاسخ مناسبی ارائه دادند برای این‌که چرا شاخص‌های سطح تجمعی مانند مشارکت زنان در مشاغل با دستمزد لزوماً مصداق توانمند شدن نیست؛ از نظر آنان دلیل این وضع آن است که همیشه معلوم نیست که زنان در نتیجه اشتغال بتوانند عاملیت کسب کنند. هم‌چنین می‌توان با توجه به نادقیق بودن معیارهای مربوط به حقوق سیاسی یا قانونی در نمایاندن توانایی واقعی زنان برای به‌کارگیری این حقوق، استدلال محکم دیگری در این خصوص ارائه داد. به عنوان مثال مینزن-دیک و دیگران (۱۹۹۷) و

روچلیو و ادموندز (۱۹۹۷) اظهار می‌دارند که حق مالکیت، تشکیل گروه‌های سیاسی برای دستیابی و کنترل برابر بر زمین، و توزیع واقعی بهره‌برداری و مالکیت در سطح محلی، در تعیین این‌که آیا حقوق مربوط به زمین برای زنان قابل تحقق است یا خیر، عواملی ضروری به حساب می‌آیند. کبیر (۲۰۰۱) نیز بر ناکامی بسیاری از مطالعات تجربی در مورد در نظر گرفتن تحولات و تعاملات میان حقوق قانونی بر زمین و سایر منابع، و حقوق قانونی و واقعاً موجود تأکید می‌کند. او نمونه‌هایی را ذکر می‌کند که نشان می‌دهد محرمات فرهنگی (تابوها) معمولاً زنان را نسبت به مطالبه حقوق قانونی وراثتی خود بی‌میل می‌سازد. کار تجربی در مورد تعیین حقوق واقعاً موجود قطعاً در برگیرنده توجه به سطوح میانی تجمع - در سطح اجتماع محلی - است. به همین ترتیب، ارزیابی توانمندی زنان در بازار کار مستلزم تحلیل‌هایی در سطوح صنعتی یا بخشی است.

از آن‌جا که سنجش شاخص‌های نظارت و تصمیم‌گیری در سطح کلان - اگر نه غیرممکن - دشوار است، نظر ما این است که کار استنتاج از داده‌های کلان به وسیله ارزیابی خوشه‌ای قوی از شاخص‌های سطح کلان در مورد بُعد خاصی از توانمندی در طول حداقل دو مقطع زمانی به‌طور قابل توجهی تسهیل خواهد شد. مطالعات انجام شده توسط تزاناتوس (۱۹۹۹) و وینتر (۱۹۹۴)، نمونه‌های مهمی از این رویکرد ارائه می‌کنند. در هر دو مورد، مؤلفان تنها یک بعد خاص از توانمندی را مورد توجه قرار داده‌اند: تغییر موقعیت بازار کار زنان در طول زمان. تزاناتوس به تعدادی از کشورهای جهان می‌پردازد، در حالی‌که کار وینتر به یک گروه از کشورهای آمریکای لاتین محدود می‌شود. هر دوی این نویسندگان به جای استفاده از تنها یک شاخص یا علائم واحد برای ارزیابی، از مجموعه‌ای از علائم بازار کار - از جمله مشارکت نیروی کار زنان، اختلاف دستمزد بر اساس جنسیت، تفکیک جنسیتی شغلی و غیره - استفاده کردند. از آن‌جا که مطالعه وینتر محدود به شمار اندکی از کشورها

می‌شود، او قادر است از مجموعه وسیع‌تری از علائم استفاده کند - از جمله قانون کار، گزینه‌های مراقبت از فرزند - بنابراین، برای نتیجه‌گیری خود مبنی بر این‌که موقعیت زنان در بازار کار این کشورها بهبود یافته است، ارزش بیشتری قائل است.

این رویکرد را می‌توان شکلی از سه وجهی ساختن دانست: به جای اتکا به تنها یک شاخص یا علامت برای معرفی یک بُعد خاص، شاخص‌های گوناگون درون همان بُعد، فرصتی را برای اثبات و همین‌طور انکار فراهم می‌آورد. بر اساس شواهد و مدارک اضافی، می‌توان استنتاج کرد که آیا توانایی زنان در انتخاب‌های سرنوشت‌ساز زندگی درون این بُعد خاص در طول زمان افزایش یافته است یا خیر، و قابلیت اطمینان به استنتاج، به تعداد و مناسب بودن شاخص‌های انتخاب شده بستگی دارد. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، مشکل اصلی در به‌کارگرفتن این رویکرد در کشورهای در حال توسعه فقدان داده‌های صحیح که تفکیک جنسیتی شده<sup>۱</sup> باشند بیشتر در مورد علائمی است که احتمالاً برای ضابطه‌بندی کردن یک شاخص مناسب‌اند.

### مطالعات سطح میانی

بررسی‌های ما روشن می‌سازد که فقدان مطالعاتی که به سطوح تجمعی که میان سطح فردی / خانوار و سطح ناحیه / استان / کشور قرار دارد پردازد، یکی از مهم‌ترین شکاف‌های موجود در تلاش برای سنجش تجربی توانمندی زنان است. در مطالعاتی که رویکرد چند سطحی را در پیش گرفته‌اند، عوامل اجتماعی، نهادی، و هنجاری مد نظر بوده‌اند (ججیبهوی ۲۰۰۰؛ کبیر ۱۹۹۸؛ کریتز ۲۰۰۰؛ ماسون ۱۹۹۸)، اما در کل این‌که زنان چگونه ممکن است به‌واسطه تغییر هنجارها، نظام ازدواج، فرایندهای سیاسی و غیره در جوامع خاص توانمند گردند، در نوشتارهای موجود

ارزیابی نشده است. مطالعه در زمینه کنش‌های جمعی یکی از زمینه‌های بالقوه تحلیل توانمندی زنان در سطح محلی یا اجتماع است. با این حال بررسی ما بر روی نوشتارهای مربوط به کنش‌های جمعی و توانمند شدن زنان عمدتاً کارهایی را شناسایی کرده است که ماهیت آن‌ها توصیفی یا تجویزی است. از این رو اگرچه در مورد جنبش‌های اجتماعی و کنش‌های جمعی توانمندکننده زنان به‌ویژه در جنوب آسیا نمونه‌های خوبی وجود دارد - مثل جنبش‌های ضد مشروبات الکلی، و سوناگچی - اما اغلب مطالعات بیش از آن‌که فرایندهای مربوط را تحلیل نمایند، آن‌ها را مستند ساخته‌اند (کار و دیگران ۱۹۹۶؛ ویدین ۱۹۹۶؛ بات ۱۹۸۹).

همچنین متوجه شدیم که در نوشتارهای مرتبط با توانمند شدن زنان، تلاش‌هایی در جهت انجام و مستندسازی ارزیابی‌های مناسب و معتدل علمی از مداخلات برنامه‌ریزی‌شده و سیاستی صورت نگرفته است. چنین مداخلاتی دقیقاً در سطوح اجتماعی، نهادی و هنجاری اجرا می‌شوند و اگر قرار است توانمند شدن زنان هدف چنین طرح‌های ابتکاری باشد، لازم است برخی طرح‌ها و تمهیدات سنجش بالقوه برای بررسی فرایندها در این سطح اندیشیده شود. یکی از مطالعات مورد بررسی که تا حدی به این موضوع توجه کرده است، ارزیابی (خام) اقدامات صورت گرفته برای افزایش حضور زنان در (Panchayats) شورای روستایی در هند توسط چاتوپدیای و دوفلو (۲۰۰۱) بوده است. این نویسندگان در مقایسه با مطالعات دیگری که تاکنون به آن‌ها اشاره شده است، طیف متفاوتی از سؤالات را مورد توجه قرار داده‌اند، آن‌ها مشارکت زنان را در شورای روستایی، سهم بودن در فرایندهای سیاسی، و اولویت آنان برای سرمایه‌گذاری‌های توسعه را بررسی کرده‌اند.

شواهد و مدارک تا چه میزان جامع هستند؟

با توجه به قوت‌ها و محدودیت‌های علائم به کار گرفته شده برای سنجش توانمندی، درباره شواهد و مدارک موجود مربوط به عوامل توانمندکننده زنان، و این‌که آیا توانمندی زنان باعث بروز پیامدهای مثبت برای توسعه می‌شود یا خیر، چه می‌توان گفت؟ همان‌طور که جلوتر خواهیم گفت، بیشتر این مطالعات توانمند شدن را آن‌طور که باید مورد سنجش قرار نداده‌اند که پاسخ مناسبی برای این سؤال در این مرحله به دست آید. بیشتر مطالعات به جای پرداختن به خود توانمندی، به بعضی از عناصر متشکله توانمندی که بررسی‌شان امکان‌پذیر بوده است، مورد توجه قرار داده‌اند. در میان این عناصر محدود، به نظر می‌رسد آن‌چه در نوشتارهای تجربی مورد بررسی ما ثبت شده، به‌طور عمده به مناسبات و روابط ایجابی گرایش داشته‌اند. بیشتر مطالعات حاکی از آن است که عوامل تواناساز مانند تحصیلات، اشتغال، ازدواج رضایت‌بخش و وضعیت خویشاوندی، یا مداخلات برنامه‌ای مانند وام‌ها و اعتبارات خرد، منجر به انتخاب، گزینه، نظارت، یا اعمال قدرت بیشتر در زندگی آنان می‌شود. به همین ترتیب، مطالعاتی که به بررسی نقش واسطه‌ای توانمند شدن پرداخته‌اند، نتیجه می‌گیرند که نظارت و اشراف زنان بر دارایی، درآمد، تصمیم‌گیری خانوار و غیره، به پیامدهای بهتری برای خانواده، رفاه بیشتر فرزندان، و کاهش نرخ باروری منجر می‌شود.

در عین حال تأکید بر این نکته نیز حائز اهمیت است که نتایج صراحتاً مثبت نیستند، و در واقع قضاوت‌های ذهنی قابل توجهی در انواع تحلیل‌های انجام شده و نتایج مشخص شده وجود دارد. به عنوان مثال، اگر به مداخله برنامه‌ریزی شده‌ای که بیشتر از همه در نوشتارها مورد بررسی قرار گرفته است - یعنی وام‌ها و اعتبارات خرد - توجه کنیم، بر اساس جهت‌گیری و تأکید نویسندگان، برخی نتایج متناقض را خواهیم یافت. هاشمی و دیگران (۱۹۹۶) و کبیر (۱۹۹۸) نتیجه گرفته‌اند که

مشارکت به واسطه دست‌یابی به وام‌ها و اعتبارات کوچک در بنگلادش برای زنان توانمندکننده است، در حالی که گوئز و گویتا (۱۹۹۶) و اکرلی (۱۹۹۵) به این نتیجه رسیدند که این‌طور نیست. کبیر (۱۹۹۸) استدلال می‌کند که نتایج منفی اعلام شده از سوی نویسندگان اخیر حاکی از کاربست محدود توانمندسازی است. همچنین صحیح خواهد بود که بگویم نتایج مختلف، نشان‌دهنده انتظارات و ارزیابی‌های متفاوت‌اند. هاشمی و دیگران و کبیر اذعان می‌دارند که ساختارهای مسلط پدرسالارانه به واسطه این‌گونه از وام‌ها و اعتبارات تغییری نکرده است، اما زنان به تدریج قدرت و کنترل بیشتری بر زندگیشان در قلمرو خانواده پیدا کرده‌اند. از سوی دیگر گوئز و گویتا، و اکرلی به تغییر موقعیت زنان در بازار امید داشتند، امیدی که شاید برای حوزه مداخلات تک‌منظوره‌ای مانند برنامه‌های وام‌ها و اعتبارات خرد بیش از اندازه بلندپروازانه به نظر آید.

پژوهش تجربی همچنین حاکی از وجود تفاوت‌های زمینه‌ای و بافتی در تأثیر برنامه‌های وام‌ها و اعتبارات خرد است. به عنوان مثال، خاندکر (۱۹۹۸) و پیت و خاندکر (۱۹۹۸) متوجه تأثیر بسیار مهمی بر مخارج خانگی زنان وام‌گیرنده نسبت به مردان وام‌گیرنده در بنگلادش شدند. شولر و دیگران (۱۹۹۴ و ۱۹۹۸) نیز متوجه شدند که این امر متعجبانه به استفاده بیشتر از وسایل پیشگیری از بارداری در بنگلادش می‌شود. با این حال شولر و همکارانش در رابطه با تأثیر مشارکت در برنامه‌های وام‌ها و اعتبارات خرد بر رفتارهای مربوط به استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری، در هند و بولیوی به نتایج مثبتی دست نیافتند. به همین ترتیب مایوکس (۲۰۰۱) دریافت که در کامرون، توان بالقوه باز کردن مجرا برای به دست آوردن اعتبار از طریق شبکه‌های سنتی اجتماعی، بهره‌وری زنان را محدود می‌سازد.

شواهد مربوط به بهداشت و رفاه کودکان حتی نامشخص‌تر است.



مطالعات چندی حاکی از آن هستند که تأثیر توانمند شدن زنان بر بهداشت و رفاه کودکان به طور کلی مثبت است. به عنوان مثال، باسو و باسو (۱۹۹۱) و کیشور (۱۹۹۳) بر اساس یافته‌هایی که با استفاده از داده‌های آمارگیری هند به دست آورده بودند، نشان دادند که مشارکت نیروی کار زنان با نسبت مرگ و میر دختر به پسر رابطه معکوس دارد. راثو (۱۹۹۸) در سطح خانوار نتیجه‌گیری کرد که مصرف کالری کودکان با تحصیلات، درآمد، و رهایی زنان از خشونت خانگی بهبود می‌یابد. در همین زمان، تحلیل کیشور (۱۹۹۲) روی آمارگیری هند در طول زمان (از ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۷) حاکی از آن بود که توسعه ممکن است در عمل برای والدین - از جمله زنان - فرصت‌های بهتری برای قائل شدن تبعیض جنسیتی فراهم کند، که با ارجح دانستن اولاد پسر پدید می‌آید. این امر که عوامل توانمندکننده زنان احتمالاً مشکلات دختران آن‌ها را شدت خواهد بخشید، در دو مطالعه انجام شده در سطح خانوار در ساحل عاج (حداد و هودینات ۱۹۹۴) و در اندونزی (توماس و دیگران ۱۹۹۷) آشکار شده است. هر دوی این مطالعات نشان دادند که مزیت نسبی زنان در دارایی یا سهم درآمد، به بهداشت منجر می‌شود اما برای پسران و نه لزوماً دختران.

#### ۴. نتایج و توصیه‌ها

##### نتایج

مقاله حاضر به عنوان مروری بر نوشتارهای نظری و تجربی، گام اول به سوی شناسایی بهترین رویکردهای روش‌شناختی سنجش و تحلیل توانمندی زنان است. بررسی ما حاکی از آن است که اگرچه تکرار مکرر این فرایند برای دست یافتن به روشی که برای بانک جهانی و سایر سازمان‌های چندجانبه قابل اعتماد باشد ضروری است، اما نوشتارهای موجود راهنمای مهمی در هدایت و پیشبرد این وظیفه به حساب می‌آیند. در حالی که روشن است که توانمند شدن زنان یک مفهوم پیچیده است که

در مفهوم‌پردازی و سنجش دارای مسائل و دشواری‌های بسیاری است، این دشواری‌ها بیشتر و بزرگ‌تر از دشواری‌های موجود در مورد سایر مفاهیم پیچیده توسعه مانند کاهش فقر یا شمول اجتماعی نیستند. همان‌طور که در مورد سایر مفاهیم نیز مصداق داشته است، تلاش مداوم در تحلیل و اصلاح برای به پیش بردن بحث سنجش ضروری است.

بررسی‌های ما روی کارهای موجود انجام شده در مورد توانمند شدن زنان، شماری از نقاط قوت مهمی را آشکار ساخت که بنیانی برای پیشرفت بیشتر در سنجش فراهم می‌آورد. مهم‌ترین این نقاط قوت این حقیقت است که با وجود سردرگمی در معانی و بیان و واژه‌پردازی، در زمینه معنی توانمندی و این‌که چگونه باید آن را مفهوم‌پردازی کرد، و حتی در نحوه عملی ساختن آن، اجماع و اتفاق نظری بیش از آنچه انتظار داشتیم، وجود دارد. متوجه شدیم که در مورد «فرایند» و «عاملیت» به عنوان مؤلفه‌های اصلی و ضروری توانمند شدن زنان، و متمایز دانستن آن از واژه‌های مرتبط مانند برابری جنسیتی توافق اساسی وجود دارد. به علاوه، تاکنون کارهای پایه‌ای قابل توجهی صورت گرفته است تا ملاک‌ها و چارچوب‌هایی برای مشخص کردن ابعاد توانمندی، ماهیت مفهومی آن، و سطوح متفاوتی که در آن می‌توان توانمندی را مورد سنجش قرار داد، ایجاد شوند. اگرچه هیچ یک از ملاک‌ها و چارچوب‌های موجود آن‌قدر برتر از سایر ملاک‌ها و چارچوب‌ها نیست که به عنوان چارچوب پذیرفته شده به کار گرفته شود، اما در مجموع چارچوب‌های موجود مواد خام ضروری برای ایجاد یک نقشه راه کارآمد برای سنجش توانمندی زنان را فراهم می‌آورند.

شماری از مطالعات تجربی برآمده از گستره‌ای از رشته‌ها، درصدد بوده‌اند جنبه‌های مختلف توانمند شدن زنان را به عنوان نتایج مطلوب، یا به عنوان عامل واسطه‌ای اثرگذار بر سایر پیامدهای توسعه بسنجند. تلاش‌ها در گردآوری داده‌ها و تحلیل آن‌ها، به‌ویژه در سطح فردی و

خانوار، در سال‌های اخیر متداول‌تر و پخته‌تر شده‌اند، و اگرچه محدودیت‌های آن‌ها همچنان باقی است، اما راهنمای مهمی برای تلاش‌های آتی در زمینه سنجش توانمندی زنان فراهم آورده‌اند. در عین حال، مشکلات مهم همچنان باقی هستند. آشکار است که بیشتر مطالعات تجربی مورد بررسی، آن دسته از شاخص‌ها و تحلیل‌های توانمندی را به کار برده‌اند که تعریف و مفهوم‌پردازی مورد اجماعی را که در نیمه نخست این نوشتار به تشریح آن پرداختیم، به‌طور مؤثر به کار نمی‌بندند. بخش عمده مطالعات تجربی به سنجش اجزای فرایند توانمندی نمی‌پردازند. به‌علاوه مطالعات سطح کلان، به‌ویژه در سنجش عاملیت ضعیف هستند و اغلب چارچوب مفهومی مرتبطی را به کار نمی‌برند. مطالعات سطح خانوار در مفهوم‌پردازی ملاک‌ها و چارچوب‌های وسیع‌تر و معیارهای وابسته به بافت، و مشخص کردن شاخص‌هایی که می‌توان گفت وجوه عاملیت را در بردارند، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند؛ با این حال به کار بیشتری در این زمینه نیاز است. نبود پژوهش تجربی در سطوح میانی نشان‌دهنده شکاف مهمی است، همان‌گونه که نبود پژوهش موشکافانه در زمینه اقدامات سیاستی و برنامه‌ریزی شده نیز به همین منوال است.

محدودیت داده‌ها نیز یک مانع بسیار مهم بر سر راه تلاش برای سنجش توانمندی زنان است. به‌ویژه مطالعات سطوح کلان به واسطه نبود داده‌های تفکیک جنسیتی شده در مورد بخش عمده شاخص‌های مربوطه در کشورهای در حال توسعه به میزان محدودی رویکردهای ابتکاری را برای تحقق این امر به کار برده‌اند. بررسی نوشتارهای تجربی حاکی از آن است که در بسیاری از موارد پژوهشگران محدودیت داده‌ها را شناسایی کرده‌اند، اما ناچار بوده‌اند مطالعات خود را با محدودیت‌ها سازگار نمایند. سایرین نیز داده‌های اولیه را جمع‌آوری کرده‌اند، اما بیشتر مواقع این کار را به صورت کاملاً مجزا از

یکدیگر، و نه از طریق مطالعات درازمدت یا گروهی انجام داده‌اند.

### توصیه‌هایی برای گام‌های بعدی

ما گام‌های زیر را برای پیشبرد برنامه کار سنجش توانمندی زنان پیشنهاد می‌کنیم:

۱. ایجاد یک چارچوب برای قلمروها یا ابعادی که در موقعیت‌های مختلف به کار گرفته شوند، گام طبیعی بعدی برای اتکا بر قوت نوشتارهای موجود در زمینه مفهوم‌پردازی توانمندی است. رویه‌هایی برای تعیین شاخص‌های هر قلمرو، در سطوح مختلف تجمع و در بافت‌های متفاوت، باید بسط داده شود. این اقدام، بحث سنجش توانمندی زنان را به واسطه امکان دقیق‌تر مشخص کردن این که کدام جنبه - یا بُعد - از توانمندی مورد نظر است، یا مشخصات واقعی انواع تغییراتی که می‌توان در طول دوره خاصی انتظار داشت، و مداخلات خاص تعیین شده، بهتر به پیش خواهد برد. همچنین گسترش و بهبود معیارهای وابسته به بافت که شباهت بیشتری به آنچه برای سنجیدن آن در نظر گرفته شده‌اند داشته باشند، و کاهش اتکا به نماگرها نیز موجب پیشبرد تلاش‌ها خواهد بود.

۲. اقدامات و تلاش‌های بهتر و هماهنگ‌تری در امر گرد آوردن داده‌ها مورد نیاز است. به عنوان مثال، در هیچ طرح سنجشی، بدون دسترسی به اطلاعات جمع‌آوری شده در طول زمان، نمی‌توان مؤلفه فرایند در توانمندی زنان را به دقت فهم کرد. توجه به فرایند نیز نیازمند پرداختن به دوره زمانی مناسب برای گردآوری داده‌ها از انواع مختلف شاخص‌هاست. در سطح تجمع، با توجه به نیروی کار، شرایط بازار، حقوق قانونی و سیاسی، فرایندهای سیاسی و اجتماعی، به طیف وسیع‌تری از داده‌های کامل‌تر و جنسیت‌زدایی شده نیاز است. در سطح خانوار باید داده‌های مربوط به شاخص‌های

- مهم اما نسبتاً بلااستفاده مانند، استفاده از زمان یا خشونت علیه زنان، به شکلی منظم تر جمع آوری شوند.
۳. در کنار تلاش برای مستندسازی اثر مداخلات برنامه‌ای و سیاستی، توجه بیشتر به سنجش توانمندی زنان در سطح «میانی» نیز مورد نیاز است. در ارزیابی برنامه‌ای و سیاستی، لازم است الگوهای موجود نظارت و ارزیابی که کارآمد هستند انتخاب شوند، و مناسب بودن آن‌ها برای توانمند شدن زنان به عنوان یک پیامد یا فرایند واسطه‌ای ارزیابی شود. طرح‌های ارزیابی نیمه‌آزمایشی و گردآوری داده‌ها در آغاز و پایان باید هنگام انجام برنامه‌های تعیین شده برای توانمند شدن زنان در نظر قرار گیرد. سنجش تغییرات نهادی و هنجاری در اجتماعات، مستلزم رویکردهای نوین و ابتکاری است. یکی از این رویکردها، مدل مدرسه‌بازرگانی<sup>۱</sup> برای مطالعه موردی است. مستندسازی از طریق روایت‌های شخصی که سپس با استفاده از روش‌های کیفی تحلیل می‌شوند، گزینه‌ای دیگر است. کار روی کنش جمعی نیز ممکن است راهنمای خوبی باشد. این حوزه‌ای است که در آن مرور درس‌های آموخته شده از تلاش‌های مرتبط و رویکردهای میان رشته‌ای، سودمند خواهد بود.
۴. کار و دغدغه‌های میان رشته‌ای بیشتری مورد نیاز است تا شاخص‌ها و رویکردهایی برای دستیابی به اجزای اصلی توانمند شدن زنان ایجاد گردد، شایستگی علمی کسب شود، و در میان ذی‌نفعان مهم، مقبولیت به دست آورد. اگرچه در این مرحله ما تنها به نوشتارهایی پرداختیم که در مرکز بحث توانمند شدن زنان بودند، واضح است که تلاش‌های مستمر در پیشبرد این کار با بهره‌گیری از طیف وسیعی از رشته‌ها امکان‌پذیر خواهد بود. به علاوه براساس بررسی‌های ما روی

جامعه‌شناسی، جمعیت‌شناسی، اقتصاد و انسان‌شناسی، روشن است که در میان این رشته‌ها، وجوه اشتراک - اما نه تعامل چندان زیاد - وجود دارد. فعالیت میان‌رشته‌ای بیشتر، کار تبدیل اجماع نظر فعلی در مورد مفهوم‌پردازی به سنجش واقعی توانمند شدن زنان را تسهیل خواهد کرد.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پیوست ۱. ابعاد «توانمندی» که از سوی نویسندگان منتخب پیشنهاد شده‌اند

سید ۱۹۹۶

توانمند شدن قانونی  
توانمند شدن سیاسی  
توانمند شدن اقتصادی  
توانمند شدن اجتماعی

ججیبهوی ۱۹۹۵

خودمختاری در دانش  
خودمختاری در تصمیم‌گیری  
خودمختاری جسمانی  
خودمختاری احساسی  
خودمختاری اقتصادی و اجتماعی و اتکا به نفس

کیشور ۲۰۰۰ a

خودمختاری مالی  
مشارکت در بخش‌های مدرن  
قرار داشتن در موقعیت کار در طول عمر  
سهیم بودن در نقش‌ها و تصمیم‌گیری‌ها  
ایجاد امکان توانمند شدن از سوی مآختر خانواده  
برابری در ازدواج  
(نبود) کاستن ارزش زنان  
رهایی زنان  
مزیت در زناشویی  
ازدواج سنتی

شولر و هاشمی ۱۹۹۳

هاشمی و دیگران ۱۹۹۶

شولر ۱۹۹۶

شولر و دیگران ۱۹۹۷

قدرت جابه‌جایی و شهود بودن  
امنیت اقتصادی  
منزلت و قدرت تصمیم‌گیری در خانواده  
توطایی برای تامل مؤثر در فضاهای عمومی  
مشارکت در گروه‌های غیر خانوادگی

استرومکوئیت ۱۹۹۵

شناختی  
روان‌شناختی  
اقتصادی  
سیاسی

آ. سن ۱۹۹۹

نبود نابرابری جنسیتی در:  
نرخ مرگ و میر  
نرخ موالید  
دسترسی به تسهیلات اولیه مانند مدرسه  
دسترسی به آموزش حرفه‌ای و تحصیلات عالی  
اشتغال  
مالکیت دارایی  
کار خانوار و تصمیم‌گیری

پیوست ۲. مطالعاتی که «توانمندی» در آن‌ها نتیجه مطلوب است

مطالعه‌مکان	نمونه و طرح	متغیرهای مستقل و واسطه‌ای	شاخص‌های توانمند شدن (به‌عنوان متغیر وابسته)	یافته‌ها
آچاریا و بنت ۱۹۸۲ نیال	۳۷۸ زن و ۳۳۲ مرد در ۷ روستا مورد بررسی قرار گرفتند و با آنان مصاحبه شد.	کار در بازار در مقابل کار خانوادگی بدون حقوق	نقش زنان در مدیریت مزرعه، خانه، و تصمیمات مربوط به تخصیص منابع	وارد کردن زنان در اقتصاد بازار تأثیر مثبتی بر نفوذ آنان در تخصیص منابع و تصمیم‌گیری‌های خانگی دارد.
اکری ۱۹۹۵ بنگلادش	۶۱۳ زن در ۲ محل تحلیل شد.	مشخصات وام و مشارکت زنان در آن دسته از فعالیت‌های بازار که از طریق این وام تأمین مالی شد.	دانش حسابداری زنان؛ توانایی فراهم آوردن اطلاعات مربوط به بهزیمنه‌های دادها (input) بازده محصول، و سودآوری فعالیت ایجادشده بواسطه وام	زنان از طریق دسترسی به بازار، دانش و توانمندی به دست می‌آورند اما این اتفاق به‌ندرت روی می‌دهد.
فرانکبرگ و توماس ۲۰۰۱ کلدوزی	در مورد ۵۱۶۸ زوج، داده‌های سه دست آمده از جزوهٔ تصمیم‌گیری در «همچایش زندگی خانوادگی در کلدوزی» که از ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۸ انجام شده است، از جمله داده‌هایی از ۴ گروه نمونه تحلیل شد.	منزلت نسبی شوهران و زنان در ازدواج، مثلاً تحصیلات، سن، و منزلت اجتماعی خانواده	نقش زنان در تصمیم‌گیری خانوار؛ کنترل بر نقدینگی، هزینه‌ها و استفاده از زمان	منزلت بر تمهیدات مالی و قدرت تصمیم‌گیری اثر دارد.
گوئیز و گوپتا ۱۹۹۶ بنگلادش	با ۲۵۳ زن و ۲۲ مرد در یافت‌کنندهٔ وام در ۵ منطقهٔ مصاحبه شد.	مشخصات وام، مثلاً مقدار وام و فعالیت سرمایه‌گذاری	نظارت مدیریتی زنان روی وام در مقابل نظارت مدیریتی مردان روی وام، نظارت گزارش شده در مورد فرایند تولیدی، بازاربایی، و داده‌ها	معمولاً مردان اختیار خرج کردن وام‌های داده شده به زنان را در دست دارند، از این رو برنامه‌های وام‌و اجاره‌های خرد لزوماً زنان را توانمند نمی‌سازند.
گراسماک و اسپیتال ۲۰۰۰ جمهوری دومینیکن	۱۲۶ مرد و ۷۵ زن کارآفرین در سطح خرد مورد بررسی قرار گرفتند و ۲۰ مصاحبه عمیق در ساتیاگو انجام شد.	کمک مالی زنان به خانوار در مقابل کمک مالی مردان به خانوار	نقش زنان در تصمیم‌گیری‌های مربوط به مخارج خانوار	هم ایدئولوژی جنسیتی و هم میزان انکای خانوار به درآمد افراد بر خودمختاری تأثیر می‌گذارد.
هانسی و دیگران ۱۹۹۶ بنگلادش	۱۳۳۸ زن در یک تحقیق قوم‌شناسی در ۶ روستا مورد بررسی قرار گرفتند.	برخورداری از وام و اعتبار خرد و کمک زنان به خانوار	توانمند شدن شدن در خانوار و حوزه‌های اجتماعی: تردد (مثلاً تعداد جاهایی که زن به تنهایی می‌رود)، امنیت اقتصادی (مثلاً سرمایه‌گذاری‌های زنان)، قدرت تصمیم‌گیری (مثلاً توانایی انجام خریدهای بزرگ و سلبه خشونت خانگی؛ آگاهی سیاسی و قانونی (مثلاً داشتن نام مقامات حکومتی)؛ مشارکت در اعتراضات اجتماعی و مبارزات سیاسی	(وام و اعتبارهای خرد به واسطهٔ فعالیت شدن ارزش اقتصادی بیشتر برای خانواده‌های زنان، آنان را توانمند می‌سازد (در مجموع به جز در دو قلمروی توانمندی



<p>جیبیهی ۲۰۰۰ هند</p>	<p>۱۸۴۲ زن در ۲ بخش از هر کدام از دو ایالت مورد بررسی قرار گرفتند و گروههای نمونه تشکیل شد.</p>	<p>ویژگیهای زنان و خانوار، به عنوان مثال بخش، منطقه، تحصیلات: مشارکت در شغل حقوق دار، میزان چهیزیه، درون همسری، اخلاف سن با همسر، شرایط اقتصادی خانوار</p>	<p>نقش در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی (مثلاً در خرید جواهرات حرف اصلی را زن)؛ نقش در تصمیم‌گیری‌های مربوط به فرزندان (مثلاً اگر فرزندی بیمار شد، نظر اصلی دربارهٔ این که چه باید کرد)؛ تردد؛ رهایی از تهدید (مثلاً این که آیا زن از مرد می‌ترسد) کنترل بر منابع (مثلاً این که آیا زن برای خود پس‌اندازی دارد)</p>	<p>برخی ابعاد خودمختاری ارتباط تنگاتنگ بیشتری با یکدیگر دارند. نمازها تنها در بعضی از مناطق، برآورد خوبی برای خودمختاری در بعضی از شاخص‌ها به حساب می‌آیند.</p>
<p>کبیر بنگلادش ۱۹۹۷</p>	<p>با ۶۰ زن و ۳۰ مرد از کارگران کارخانه تولید لباس در داکا مصاحبه شد.</p>	<p>دستمزد کار کارخانه و میزان کمک مالی زنان به خانوار</p>	<p>منزل مشاهده شدهٔ زنان در خانوار (به عنوان مثال تقدر، خشونت خانگی، مشارکت در تصمیم‌گیری)</p>	<p>زنان گفتند که به دلیل کار در کارخانه از منزلت بهتری برخوردار شده‌اند، اما مردان اظهار داشتند که زنان کارگر کارخانه، منزلت کمتری دارند.</p>
<p>کبیر بنگلادش ۱۹۹۸</p>	<p>۶۹۶ زن وام‌گیرنده مورد بررسی قرار گرفتند و مصاحبه‌های عمیقی با ۵۰ زن و ۲۰ مرد انجام گرفت.</p>	<p>سهیم بودن زنان در آن دسته از فعالیت‌های بازار که از طریق وام تأمین مالی شده بودند.</p>	<p>تغییرات مشاهده شده در درک زنان از ارزش خودشان، عاملیت، کمک به خانوار، و اعتماد به نفس در تعاملات اجتماعی</p>	<p>وام و اعتبار خرید، جاهه، جای‌هایی را که زنان مجبور بودند بین ابعاد رفاه خود داشته باشند، کاهش داده است.</p>
<p>مالوترا و ماتر ۱۹۹۷ سری‌لانکا</p>	<p>۵۷۷ زن در بخش کالوترا مورد بررسی قرار گرفتند و مجموعه‌ای از گروههای نمونه تشکیل شد.</p>	<p>ویژگی‌های زنان و شوهران، مثلاً تحصیلات، مشارکت در شغل حقوق دار، مرحله تحول (رونه) خانوار، ساختار خانواده</p>	<p>نقش زنان در تصمیم‌گیری‌های خانوار؛ نظارت بر مسائل مالی و سایر مسائل مهم خانوار</p>	<p>کار در ازای دستمزد و تحصیل، سهم و مشارکت زنان در تصمیم‌گیری در مورد مسائل مالی را افزایش می‌دهد اما در مسائل اجتماعی و سازمانی تسخیری در خانوار روی نمی‌دهد.</p>
<p>میسون ۱۹۹۸ پاکستان، هند، مازلی، تایلند، و فیلیپین</p>	<p>نمونه‌های احتمالی زنان در ۲۶ خوشه از محله‌های روستایی یا شهری مورد بررسی قرار گرفته.</p>	<p>یافت اجتماعی از نظر نظام‌های جنسیتی و خانواده، و ویژگی‌های زنان و شوهران مثلاً دارایی، ملکه، مشارکت در شغل حقوق دار، رتبهٔ کاری زن در مقایسه با مرد</p>	<p>نقش زن در تصمیم‌گیری‌های مربوط به مخارج خانوار</p>	<p>بافت اجتماعی به‌طور غیرمستقیم و مستقیم بر قدرت اقتصادی زنان تأثیر می‌گذارد.</p>
<p>مسایوکس ۲۰۰۱ کامرون</p>	<p>۱۲ گروه نمونه سازمان‌دهی شدند و با زنان ۴ استان مصاحبه عمیق انجام شد.</p>	<p>سهم وام و اعتبار خرید و سرمایه اجتماعی، مثلاً شبکه‌های خویشاوندی، همسایگی و بازار</p>	<p>درآمد شخصی زنان، نظارت داشتن بر درآمد، و گسترش فعالیتهای جمعی اجتماعی و اقتصادی</p>	<p>استفاده از شکل‌های موجود سرمایه اجتماعی برای هدایت وام و اعتبارهای خرید مزایای آن را بسزای زنان، به‌ویژه فقیرترین زنان، محدود می‌سازد.</p>
<p>شولور و دیگسیران ۱۹۹۶ بنگلادش</p>	<p>به دنبال پژوهش قوم‌شناسی در ۶ روستا، ۱۳۳۸ زن مورد بررسی قرار گرفتند.</p>	<p>سهم و نقش وام و اعتبار خرید</p>	<p>میزان بروز خشونت خانگی</p>	<p>خشونت خانگی در جوامی که وام و اعتبار کوچک در دسترس زنان است، کمتر رواج دارد.</p>

## سنجش توانمندی زنان به عنوان... ۲۱۷

<p>ارزیابی بارزترین شاخص‌های بازار کار در کشورهای در حال توسعه در طول چند دهه اخیر نشان می‌دهد که پیشرفت سریعی در موقعیت بازار کار زنان حاصل شده است.</p>	<p>موقعیت بازار کار زنان: نرخ مشارکت نیروی کار، سیاست جداسازی و تمیض جنسی در مورد شغل، و اختلاف دستمزد بر اساس جنسیت</p>	<p>رشد اقتصادی-تغییر در طول زمان</p>	<p>داده‌های موجود سازمان بین‌المللی کار از دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ در مورد کشورها به‌ویژه در دهه ۱۹۸۰ تحلیل شد.</p>	<p>تراناس ۱۹۹۹ کشورها و مناطق مختلف</p>
<p>GEM تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی را نشان داد که حاکی از توانایی زنان در بهره‌گیری از امکانات است.</p>	<p>سنجش توانمندی جنسیتی (GEM): تعداد کرسی‌های زنان در مجلس؛ تعداد رؤسا و مدیران زن؛ تعداد کارگران متخصص و فنی زن؛ سهم زنان در درآمد حاصله</p>		<p>تلفیق داده‌های سطح ملی از منابع مختلف</p>	<p>گزارش توسعه انسانی UNDP ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ در سطح جهان</p>
<p>در مجموع موقعیت بازار کار زنان بهبود یافته است؛ اگرچه هنوز هزینه‌های شخصی قابل توجهی برای زنان وجود دارد قوانین حمایتی، و قوانین مربوط به مراقبت از فرزند ممکن است هزینه استخدام زنان را بالا ببرد. تمهیدات مربوط به پرداخت حقوق برابر بیشتر مواقع مؤثر نیستند و این تمیض دلیل شکاف موجود در دستمزد زنان و مردان را شرح می‌دهد.</p>	<p>موقعیت بازار کار زنان: نرخ مشارکت نیروی کار، سیاست جداسازی و تمیض جنسی در شغل، اختلاف دستمزد بر اساس جنسیت، در دسترس داشتن امکانات مراقبت از فرزند، و قوانین کار</p>	<p>مداخلات سیاستی کارفرمایان در کار بخش رسمی زنان به عنوان نمونه رفتار در مورد استخدام و دستمزد</p>	<p>داده‌های مربوط به اشتغال و کسب درآمد را که از بررسی‌های ملی مختلف در سطح خاور در دهه ۱۹۸۰ به دست آمده بود، مورد بررسی قرار داد.</p>	<p>ویتز، برزیل، ۱۹۹۴ شیلی، کلمبیا، کاستاریکا، هندوراس، ونزوئلا</p>

پیوست ۳. مطالعات تجربی که در آن «توانمند شدن» سایر نتایج مطلوب را تحت تأثیر قرار می‌دهد

مطالعه‌مکان	نمونه و طراحی	شاخص‌های توانمند شدن (به‌عنوان متغیرهای مستقل و واسطه)	متغیر(های) وابسته	یافته‌ها
باروری و استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری				
آبادیان ۱۹۹۶ ۵۲ کشور	داده‌های بی‌دست آمده از تحقیقات مختلف سازمان ملل و بانک جهانی مورد بررسی قرار گرفته	خودمختاری نسبی زنان در خانواده (متوسط سن ازدواج، متوسط اختلاف سن زوجین، و ورود زنان به دبیرستان)	شیخ باروری کلی	خودمختاری بر باروری تأثیر منفی می‌گذارد
دایسون و مور ۱۹۸۳ هند	داده‌های سرشماری هند از سال ۱۹۷۱ و منابع دست دوم از مطالعات قوم‌شناسی تحلیل شدند	خودمختاری اجتماعی و اقتصادی زنان (مشارکت نیروی کار زنان، درصد زنانی که از حجاب استفاده می‌کنند، سواد زنان، درصد مراقبت‌های پزشکی در هنگام زایمان، شاخص ارجحیت پسر)	باروری	الگوهای خودمختاری تأثیر مهمی بر خودمختاری و سطح باروری زنان دارند
گیج ۱۹۹۵ توگو	داده‌های مربوط به ۳۴۰ زن از «پیمایش بهداشت جمعیتی توگو ۱۹۸۸» مورد بررسی قرار گرفته	مسنزت و خودمختاری اجتماعی-اقتصادی زنان (مثلاً اختیار انتخاب همسر، و داشتن شغل یا حقوق)	استفاده از وسایل مدرن پیشگیری از بارداری	اختیار زنان در انتخاب همسر و دسترسی به پول نقد (خودمختاری زنان) استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری را افزایش می‌دهد
گووینداسامی و سالوترا ۱۹۹۶ مصر	داده‌های مربوط به ۷۸۵۷ زن از «پیمایش بهداشت جمعیتی مصر» در سال ۱۹۸۸ تحلیل شد	آزادی رفت و آمد لغویت نظر زنان در خانواده، و ارجحیت این که چه کسی بودجهٔ خوار را در دست داشته باشد	استفاده فوری از وسایل پیشگیری از بارداری و ارجحیت در تصمیم‌گیری در مقابل تصمیم‌گیری مستقل در مورد باروری	آزادی رفت و آمد و اثرگذاری در ایجاد غیرتولیدمندی باعث استفاده بیشتر از وسایل پیشگیری از بارداری می‌شود. احتمال استفاده از وسایل جلوگیری از بارداری در میان زنانی که تصمیم‌گیری مشترک را ترجیح می‌دهند، کمتر نیست. استفاده از تحصیلات در اشتغال به عنوان نمالگرهای خودمختاری باید مورد بررسی قرار گیرد
جسیپهوی ۱۹۹۵ در سطح جهان	مطالعات گوناگون در مورد رابطه‌میان تحصیل و باروری مورد بررسی قرار گرفته	تحصیلات، ساختار خودمختاری زنان و خودمختاری زنان	باروری	ساختار خودمختاری و میزان توسعهٔ تحصیلات تحت تأثیر قرار می‌دهد. تحصیلات، از طریق بالا بردن میزان خودمختاری، باروری را کاهش می‌دهد.
کسیپور ۲۰۰۵ مصر	داده‌های مربوط به ۷۱۳۳ زن از «پیمایش بهداشت جمعیتی مصر» در طول سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۶ تحلیل و بررسی شد	نقش زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده (جنود ۷ موضوع): آزادی رفت و آمد (تعداد جاهایی که زن به تنهایی یا همراه با فرزندان در روز) تحصیلات؛ مشارکت در شغل حقوق‌دار	استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری	تصمیم‌گیری و آزادی رفت و آمد تأثیرات متفاوتی بر نیاز برآورده نشده داشت. توانمندی باید به‌طور مستقیم و توأم با شاخص‌های نمالگر مستحیجه شود

<p>کمبریج و دیگورن ۲۰۰۵ نیجریه</p>	<p>دادهای مربوط به ۲۱۲۲ زن که از یک بررسی در ۱۹۹۱ در مورد منزلت زنان و باروری در ۴ استان در هر یک از ۵ ایالت استخراج شده بود، تحلیل شد.</p>	<p>بافت جنسیتی اجتماع (شاخص میانگین اختلاف سن زوجین؛ درصد حضور همسران در کارهای مدرن؛ قدرت رفت و آمد زنان متأهل؛ نقش زنان در تصمیم‌گیری‌های خانوار؛ منزلت اجتماعی اقتصادی افراد</p>	<p>میل به داشتن فرزند و استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری</p>	<p>توازن جنسیتی استان تأثیر مثبت بر رفتار تولیدمثل داشت و زنان متأهل بیشترین تأثیر را در بافت‌هایی با توازن جنسیتی کمتر داشتند.</p>
<p>ماتوترا و دیگورن ۱۹۹۵ هند</p>	<p>دادهای مربوط به جمعیت ۲۵۸ بخش که از سرشماری سال ۱۹۸۱ هند به دست آمده بود، تحلیل شد.</p>	<p>سه بعد از پدرسالاری: تبعیض جنسی فعال علیه زنان (مثلاً نرخ سرگ و حیر دختران و پسوران؛ نظام ازدواج (مثلاً سباجرت زنان؛ ارزش اقتصادی زنان (مثلاً توانی زیر کشت برنج)</p>	<p>نرخ کلی باروری</p>	<p>هر بعد از پدرسالاری ارتباطی با باروری داشت، اما این ایما در مجموع به‌طور کامل سطح باروری را توصیف نمی‌کنند.</p>
<p>طیبون و اسیت ۲۰۰۰ پاکستان، هند، مازری، تایلند، فیلیپین</p>	<p>نمونه‌های احتمالی زنان و زوج‌های زن و شوهر در ۲۶ حوضه از محله‌های روستایی و شهری بررسی شدند.</p>	<p>توانمند شدن زنان در اقتصاد و در تصمیم‌گیری‌های مربوط به تولیدمثل (مثلاً این‌که چه کسی در مورد تعداد فرزندان تصمیم بگیرد؛ تهدید فقدان تهدید (مثلاً این‌که آیا زن مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد؛ ارتباطا زوجین (مثلاً این‌که آیا زوجین دربارهٔ برنامه‌ریزی خانوادگی با هم گفتگو می‌کنند)</p>	<p>میل به داشتن فرزند و استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری</p>	<p>لاابندی جنسیتی تأثیری در کسوفات زوجین دربارهٔ تعداد فرزندان ندارد، اما بر میزان استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری تأثیر می‌گذارد، از این رو در جوامع بسیار لاابندی شده از نظر جنسیتی، خواست شوهران بیشتر از خواست زنان تأثیرگذار است.</p>
<p>شور و هانسی ۱۹۹۲ شور و دیگورن ۱۹۹۷ بنگلادش</p>	<p>۱۲۳۸ زن به دنبال پژوهش قوم‌شناسی در ۶ روستا مورد بررسی قرار گرفتند.</p>	<p>توانمند شدن در خوار و حوزهای اجتماعی؛ تردد (مثلاً تعداد جاهایی که زن به‌تنهایی می‌رود؛ امنیت اقتصادی (مثلاً سرمایه‌گذاری؛ قدرت تصمیم‌گیری (مثلاً توانایی برای خریدهای کلان؛ سابقهٔ خشونت خانگی؛ انگلی-سیاسی-قانونی (مثلاً دانستن نام مقامات سیاسی؛ مشارکت در اعتراضات عمومی و مبارزات سیاسی</p>	<p>استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری</p>	<p>وام اعتبار خرد زنان را توانمند می‌سازد احتمال استفاده زنان توانمند شده از وسایل پیشگیری از بارداری بیشتر است اعتبار، مشارکت و توانمندی تأثیرات مستقلی بر استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری دارند.</p>
<p>شور و دیگورن ۱۹۹۵ بولیوی</p>	<p>۳۳۲ زن دستفروش تولیدکننده که وام اعتبار خرد دریافت کرده بودند، و ۲۹۵ زن که چنین وامی دریافت نکرده بودند، مورد مطالعه قرار گرفتند و با ۳۰ زن و ۸ مرد دربارهٔ پیشگیری از بارداری مصاحبهٔ عمیق انجام شد.</p>	<p>توانمندی در خوار و حوزهای اجتماعی؛ مثلاً این‌که آیا زن در انجمن بازرگانی مغزی به دست می‌آورد؛ شوهرش در کارهای خانه به او کمک می‌کند، منحل خشونت می‌شود، و در شبکه‌های حمایتی سستی شرکت دارد یا خیر.</p>	<p>استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری و خدمات نوبت بهداشتی</p>	<p>مسئکوکردیت تأثیری در توانمندی در تصمیم‌گیری، استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری یا خدمات مدرن بهداشتی ندارد (مگر در رهبری انجمن‌های بازرگانی). شاید به این دلیل که شاخص‌های مناسبی برای توانمندی در بولیوی وجود ندارد.</p>
<p>شور و دیگورن ۱۹۹۵ هند</p>	<p>تاریخچهٔ زندگی ۵۰ زن خوش‌کارفرما در احمدآباد تحلیل شد، از جمله ۲۳ عضو سپوا، یک سازمان غیرنوابی زنان</p>	<p>توانمندی در خوار و حوزهای اجتماعی (مانند شور و هانسی ۱۹۹۴ که ذکر شد، مگر شاخص‌های مربوط به تردد که جایگزین شاخص‌های احساس نیست به خود و نگرش به آینده شدند، به عنوان نمونه پس‌انداز برای آینده و خویش‌ارامدی)</p>	<p>استفاده از وسایل پیشگیری از بارداری</p>	<p>سپوا زنان را توانمند می‌سازد اما این توانمندی به استفاده بیشتر ایسن وسایل پیشگیری از بارداری نمی‌انجامد.</p>

بهداشت و رفاه کودکان				
باسو و باسو ۱۹۹۱ هند	داده‌های کشوری در مورد اشتغال و بنگای فرزندان به دست آمده از سرشماری ۱۹۸۱ هند همراه با داده‌های کیفی سال ۱۹۸۸ تحلیل شد.	مشارکت نیروی کار زنان	مرگومیر کودکان و نرخ جنسیت در مرگ و میر کودکان	اشتغال زنان به کاهش مرگومیر دختران نسبت به مرگومیر پسران انجامید.
دیسای و الوا ۱۹۹۸، ۲۱ کشور در حال توسعه	داده‌های مربوط به زنان با کودکان زیر ۵ سال به دست آمده از ۲۲ بررسی بهداشت جمعیت‌شناختی تحلیل شد.	تحصیلات	مرگ و میر نوزادان، قد، وزن، وضعیت تغذیه، واکسیناسیون کودکان	وضعیت سلامت کودکان با تحصیل مادران بهبود می‌یابد، اما عمدتاً به این دلیل که تحصیلات یک شاخص ناماگر است تحصیلات زنان را توانمند می‌سازد.
حساد و هدینات ساحل ۱۹۹۲ عاج	سهام زنان در مقابل شوهران از درآمد نقدی	نسبت قد فرزندان به سن، و نسبت وزن به قد آنها	بالا رفتن سهم زنان از درآمد منجر به بهتر شدن نسبت قد به وزن در پسران — و نه در دختران — شد.	
کشور هند ۱۹۹۲	داده‌های مربوط به ۳۰۹ بخش به دست آمده از سرشماری ۱۹۸۱ و ۱۹۶۱ هند تحلیل شد.	ارزش اقتصادی زنان (مثلاً مشارکت در نیروی کار)؛ ساختار خویشاوندی (مثلاً نسبت مهاجرت زنان)؛ لایه‌بندی اجتماعی (مثلاً درصد کارگران مزارع که زمین ندارند)	نسبت بنگای کودکان، مورد سنجش از طریق اختلاف بین نسبت جنسیت نوجوانان در ۱۹۸۱ و ۱۹۶۱	افزایش توسعه با کاهش نسبت بنگای دختران ارتباط دارد، شاید به واسطه این‌که والدین می‌توانند ترجیح خود را در مورد پسر داشتن تحقق بخشند. مشارکت بیشتر نیروی کار زنان، تأثیر برون‌همسری را بر بنگای دختران کم می‌کند.
کشور هند ۱۹۹۲	داده‌های مربوط به ۲۵۲ بخش به دست آمده از سرشماری ۱۹۸۱ هند تحلیل شد.	ارزش اقتصادی زنان (مثلاً مشارکت در نیروی کار)؛ ساختار خویشاوندی (مثلاً نسبت مهاجرت زنان)؛ لایه‌بندی اجتماعی (مثلاً درصد کارگران مزارع فاقد زمین)	تفاوت جنسیت در مرگ و میر کودکان	ساختار خویشاوندی (فرهنگ) و مشارکت زنان در نیروی کار (اقتصاد) هر دو در اختلاف جنسیتی در مرگ و میر سال‌های اولیه کودکان اهمیت دارد.
کشور (b) مصر ۲۰۰۰	داده‌های مربوط به ۲۷۸۲ زن که بر اساس بررسی بهداشت جمعیتی مصر در ۵ سال گذشته زایمان داشتند تحلیل شد.	۲۲ شاخص از شاخص‌های رفتاری و عوامل نگرشی در ده بُعد توانمندی دسته‌بندی شدند.	مرگ و میر نوزادان و وضعیت واکسیناسیون کودکان	سنجش تمام اجزای توانمندی اهمیت دارد چون ابعاد مختلف به شاخص‌های مختلف توسعه مربوط هستند.
زنان هند ۱۹۹۸	همهٔ ۱۷۷ زن کوزه‌گر و ۱۲۰ نفر از شوهرانشان در سه روستا مورد بررسی قرار گرفتند و با ۷۰ زن و ۳۰ مرد مصاحبه شد.	ویژگی‌های زنان (مثلاً تحصیلات، تعداد فرزندان زنده، درآمد فردی) و ویژگی‌های خانوار (مانند دفعات کتک خوردن زنان، و چیزی غیره خاص)	مصرف کالری فرزندان	کتک خوردن همسر تأثیر منفی بر کالری دریافتی کودک دارد درآمد، تحصیلات و تعداد بیشتر فرزندان پسر میزان کتک خوردن همسر را کاهش می‌دهد.

## سنجش توانمندی زنان به عنوان... ۲۲۱

<p>پسران زنانی که دارایی بیشتری وارد بینه زناشویی می‌کردند، کمتر از خواهرانشان به ناهنجاری‌های نفسی مبتلا می‌شوند.</p>	<p>تفاوت جنسیتی در بیماری‌های کودکان</p>	<p>دارایی وارد شده به بینه ازدواج توسط زن و شوهر</p>	<p>در مورد ۵۱۶۸ زوج، داده‌های بینه دست آمده از جزوه تصمیم‌گیری در «بیمایش زندگی خانوادگی در انسونزی» که از ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۸ انجام شده است، از جمله داده‌های از ۴ گروه نمونه تحلیل شد.</p>	<p>تسوماس، کوئتریراس، و فنراندکبرگ ۱۹۹۷ انسونزی</p>
<p><b>مصرف خانوار و رفاه</b></p>				
<p>سهم زنان از نقدینگی درآمد، سهم بودجه مصرفی غذا را افزایش می‌دهد و سهم بودجه لباس، غذاهای صرف شده در بیرون از خانه الکل و سیگار را کاهش می‌دهد.</p>	<p>مصرف خانوار</p>	<p>سهم زنان از نقدینگی درآمد در مقابل سهم مردان و همچنین نظارت آنان بر نقدینگی درآمد</p>		<p>هودینات و حداد ۱۹۹۵ ساحل عاج</p>
<p>اعتبار داده شده به زنان سفه مردان - دارایی‌های غیرملکی تحت اختیار زنان، تجهیزات کار سرد و زن، و رفتن پسران و دختران به مدرسه را افزایش می‌دهد. تأثیر وام گرفتن زنان بر کل درآمد سرانه دو برابر تأثیر وام گرفتن مردان است.</p>	<p>مصرف خانوار</p>	<p>مقدار وام/اعتبار خرد داده شده به زنان و مردان و نظارت زنان بر منابع</p>	<p>۱۵۲۸ خانوار در ۵۷ روستا مورد بررسی قرار گرفتند.</p>	<p>پیت و خاندگر ۱۹۹۸ خاندگر ۱۹۹۸ بنگلادش</p>
<p>دارایی‌های زنان تأثیر مثبت و قابل توجهی در سهم هزینه لباس کودکان داشت در حالی که دارایی‌های فعلی شوهران تأثیر مثبتی بر سهم هزینه غذا داشت.</p>	<p>سهم مصرف غذا، لباس، تحصیل کودکان</p>	<p>دارایی‌های زنان در هنگام ازدواج و دارایی‌های فعلی</p>	<p>۸۲۶ خانوار در ۳۷ روستا در سه مکان مورد بررسی قرار گرفتند</p>	<p>کویسامینگ و دلا-سیریر ۲۰۰۰ بنگلادش</p>
<p>وقتی زن نظارت بیشتر بر منابع داشته باشد هزینه تحصیل افزایش می‌یابد، اما این امر در میان ملت‌های مختلف برای دختران و پسران یکسان نبود و تأثیر روی سایر هزینه‌ها در مناطق مختلف متفاوت است.</p>	<p>سهم هزینه‌های غذا، تحصیلات، سلامت، لباس کودکان الکل/تنباکو و مدرسه رفتن کودکان</p>	<p>دارایی زنان هنگام ازدواج</p>	<p>داده‌های بینه دست آمده از بررسی‌های IFPRI مربوط به ۸۲۶ خانوار در بنگلادش و ۱۱۴ خانوار در انسونزی تحلیل شد. همین‌طور داده‌های مربوط به ۱۵۰۰ خانوار به دست آمده از «بررسی خانوار روستایی انبوس سال ۱۹۹۷» و داده‌های مربوط به ۵۰۰ خانوار به دست آمده از «پروژه سال ۱۹۹۸ برای آمار مربوط به استانداردهای متداول و توسعه Kwaszulu-Natal» تحلیل و بررسی گردید.</p>	<p>کویسامینگ و مانوکویو ۱۹۹۹ بنگلادش، انسونزی، انبوس، انسونزی جنوبی</p>

<p>توماس ۱۹۹۷ توماس ۱۹۹۰ برزیل</p>	<p>داده‌های مربوط به ۵۵۰،۰۰۰ خانوار از پروژه تحقیقاتی "Estudio Nacional da Despesa, "Familiar" تحلیل شد (ENDEF)</p>	<p>درآمد بدون کار زن و مرد، درآمد کلی، و نظارت زنان بر درآمد</p>	<p>سهیم هزینه‌ها، سرانه مواد غذایی دریافتی در خانوار، و نتایج آسان‌سنجی کودکان</p>	<p>درآمد زنان بیشتر در سرمایه‌گذاری‌های انسانی صرف می‌شود و با دریافت بیشتر مواد غذایی و سلامت بهتر کودکان ارتباط مستقیم دارد</p>
<p><b>بهداشت تولیدمثل</b></p>				
<p>بیگل، فرانکبرگ و توماس ۱۹۹۸ اندونزی</p>	<p>داده‌های مربوط به ۲،۰۰۰ زوج به دست آمده از پیمایش ۹۸،۱۹۹۷ زندگی خانوادگی اندونزیایی، تحلیل شد</p>	<p>ویژگی‌های زنان (مانند) دارای‌های فردی، تحصیلات، منزلت اجتماعی خانواده اصیل و تحصیلات پدر)</p>	<p>مراقبت‌های پیش از زایمان و زایمان در بیمارستان</p>	<p>دارایی‌های فردی، تحصیلات منزلت اجتماعی زن، شانس او را برای دریافت مراقبت‌های پیش از زایمان و هنگام زایمان افزایش می‌دهد</p>
<p>بلانک س و ولف ۲۰۰۰ والمودیکرنی ۲۰۰۰ لرکاندا</p>	<p>۱۳۵۶ زن و شوهر دانشی آنان مورد بررسی قرار گرفتند و ۲۴ گروه نمونه با حضور زنان و مردان دو بخش تشکیل شد</p>	<p>مذاکره و گفتگو درباره ارتباط جنسی میان همسران</p>	<p>استفاده از کاندوم</p>	<p>تأثیر ازتواج و کار زنان در بخش‌های مختلف متفاوت است، اما تحصیلات و سکونت در شهر، توفایی مذاکره زنان را به‌طور منفی افزایش می‌دهد</p>
<p>میدین ۲۰۰۰ زیسباوه</p>	<p>داده‌های مربوط به ۱۸۶۱ زن که بر اساس پیمایش بهداشت جمعی زیسباوه در طول سه سال گذشته زایمان داشتند تحلیل شد</p>	<p>نقش زنان در تصمیم‌گیری خانوار در مورد خریدهای اصلی و مشارکت در مشاغل حقوق‌دار</p>	<p>وضعیت آسان‌سنجی زنان (BMI) شاخص بدنی کلی و کمبود انرژی مزمن)</p>	<p>و زنانی که در خانوار هیچ نظارتی ندارند بیشتر در معرض BMI پایین هستند، از این رو نداشتن نظارت می‌تواند به سلامت زنان لطمه بزند</p>
<p><b>سرمایه‌گذاری در توسعه</b></p>				
<p>جائویدای و دافلو ۲۰۰۷ هند</p>	<p>یک سوم تمام زنان عضو شورا در ۱۶۱ شورای روستایی مورد بررسی قرار گرفتند و با روستاییان یکی از روستاها از هر یک از سه ناحیه شورای روستایی در بخش پیرام بنگال غربی مصاحبه شد</p>	<p>مشارکت زنان در شورای روستا (مثلاً سوالات، درخواست‌ها، و شکایت‌های طرح‌شده توسط زنان در شورای روستایی)</p>	<p>سرمایه‌گذاری در کالاهای عمومی در جمله آب آشامیدنی، تجهیزات سوخت، آموزش و بهداشت</p>	<p>در صورتی که رئیس شورا یک زن باشد احتمال مشارکت زنان بالا می‌رود و در موارد زیربنایی که مستقیماً با نیازهای زنان روستایی ارتباط دارد، سرمایه‌گذاری بیشتری انجام می‌شود (مانند آب، سوخت بهداشت، جاده) مردان بیشتر در زمینه آموزش سرمایه‌گذاری می‌کنند</p>

## نگاهی به شاخص‌های توانمندی

نوشته اعظم خاتم

برای آن‌هایی که به تحقیق تجربی در زمینه توانمندی زنان علاقه‌مند هستند، شاخص‌های عملی سنجش این مفهوم واجد اهمیت است. از این‌رو در یادداشت زیر به شاخص‌های دو طرح مهم «جنسیت در اهداف توسعه» برنامه توسعه سازمان ملل (UNDP) و طرح تحقیقی آژانس توسعه بین‌المللی کانادا اشاره می‌کنیم و موارد قدرت و ضعف آن‌ها را می‌کاویم.

### ۱. شاخص‌های توانمندی در طرح «جنسیت در اهداف توسعه»<sup>۱</sup>

برنامه «جنسیت در اهداف توسعه» به‌طور صریح واژگان توانمندی را به کار می‌گیرد. به موجب این برنامه، جریان‌سازی جنسیتی در تمامی

۱. این بحث با استفاده از مطالب ارائه شده در مقاله زیر تدوین شده است:

"Gender and empowerment: definitions, approaches and implications for policy" Briefing prepared for the Swedish International Development Cooperation Agency (Sida) by Zoë Oxaal with Sally Baden, October 1997.



فعالیت‌های این نهاد مورد توجه قرار گرفته است. در واقع برنامه «جنسیت در اهداف توسعه» طراحی شد تا به نهادهای منطقه‌ای و کشورها برای دسترسی به اهداف مورد نظر کمک کند. این برنامه رویکردی دوگانه دارد، هم به جریان‌سازی جنسیتی توجه دارد، هم به موضوع پیشرفت زنان. این نهاد مدعی است که یا با توجه به مباحث طرح شده توسط نمایندگان سازمان‌های زنان کشورهای مختلف در کنفرانس‌های جهانی هم موضوع محیط مساعد برای پیشرفت زنان و هم ارتقای توانمندی زنان را مورد توجه قرار داده است. ایجاد محیط مساعد برای زنان در چهار موضوع دنبال شده است:

– ایجاد چهارچوب‌های سیاسی و قانونی حساس به جنسیت؛  
– کمک به زنان در دستیابی به کنترل بر دارایی‌ها و منابع اقتصادی و اجتماعی؛

– ارتقا شاخص‌های حساس به جنسیت در زمینه فقر؛  
– توجه به شاخص‌های حساس در زمینه اقتصاد کلان و تحلیل‌های بخشی؛

این سازمان توانمندی زنان را در گرو تحقق امور زیر می‌داند:  
– پیشرفت زنان در روندهای سیاسی و موفقیت‌های تصمیم‌گیری؛  
– مشارکت زنان در فعالیت‌های درآمد؛  
– دسترسی زنان به تسهیلات توانمندکننده (از قبیل آموزش، جهت‌گیری حرفه‌ای و آموزش انواع فعالیت‌ها).

برنامه جنسیت UNDP بر هدف ائتلاف‌سازی و شراکت از طریق تعیین ائتلاف‌های ممکن و شبکه‌سازی با نیروهای موجود در این ائتلاف تأکید دارد. گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۵ توانمندی را یکی از چهار عنصر سازنده پارادایم توسعه انسانی می‌داند که سه عنصر دیگر آن بازدهی، برابری و پایداری است. این گزارش توانمندی را مشارکت کامل مردم در تصمیمات و فرایندهایی که به زندگی‌شان شکل می‌دهد تعریف می‌کند.

در گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۵ دو شاخص جدید برای ارزیابی توانمندی زنان تعریف شده است: شاخص توانمندی جنسیتی (GEM)<sup>۱</sup> و شاخص توسعه جنسیتی (GDI)<sup>۲</sup>. هدف شاخص دوم ارزیابی پیشرفت کشورها از نظر ظرفیت‌های پایه توسعه با توجه به جنسیت است. ظرفیت‌های پایه‌ای که پیش از این با شاخص توسعه انسانی (HDI) (امید به زندگی، پیشرفت تحصیلی و درآمد) سنجیده می‌شد این بار با توجه به تبعیض‌ها و تفاوت‌های زنان و مردان و بر اساس شدت این نابرابری مورد ارزیابی قرار گرفت. اما شاخص اول یا شاخص توانمندی جنسیتی یک شاخص مرکب است که به نمایندگی زنان در پارلمان‌ها، سهم آن‌ها از مشاغل مدیریتی و تخصص، مشارکت در نیروی کار و سهم آن‌ها از درآمد ملی توجه دارد. گزارش سال ۱۹۹۵ شاخص توسعه جنسیتی را برای ارزیابی امکانات به کار گرفت و شاخص توانمندی جنسیتی را برای ارزیابی نحوه استفاده از امکانات و فرصت‌های زندگی مناسب دانست. تفاوت قابل توجه بین میزان شاخص توسعه جنسیتی و شاخص توانمندی جنسیتی در برخی کشورها حاکی از آن است که تأمین نیازهای پایه اقتصادی، آموزشی و سلامتی به معنای تحقق خود به خودی توانمندی زنان نیست. در سال ۱۹۹۵ این تفاوت نه تنها در کشورهایی چون، کره جنوبی، ترکیه، کویت و امارات متحده عربی مشاهده شد بلکه حتی در کشورهایی چون فرانسه، ژاپن، یونان، بریتانیا، ایرلند و اسپانیا نیز قابل ملاحظه بود. برای نمونه کره جنوبی در این سال از نظر سرانه تولید ناخالص در رده ۲۸ جهان بود اما از نظر شاخص توسعه جنسیتی در رده نود قرار داشت. برخی کشورهای در حال توسعه نظیر چین، کوبا، کاستاریکا شاخص توسعه جنسیتی بالاتری از فرانسه و ژاپن داشته‌اند. (اکسال و بادن ۱۹۹۷: ۲۰).

علی‌رغم تفاوت‌های موجود بین شاخص توسعه جنسیتی و شاخص توانمندی جنسیتی، هر دو این شاخص‌ها در مجموع باز هم تنها دسترسی زنان منابع (اعم از منابع اقتصادی، آموزشی و قدرت سیاسی) را در سطح کلان مورد توجه قرار می‌دهند و اقدامات پیشنهادی برای ایجاد محیط مساعد پیشرفت زنان نیز در واقع معطوف به رفع موانع و بهبود شرایط در حوزه‌های سیاست‌گذاری دولتی است. این شاخص‌ها برای سنجش وضعیت و ارزیابی برنامه‌های ملی و منطقه‌ای تنظیم شده، از این رو به ساختارها و نیروهای میانی و محلی توجه ندارد، نظرات و خواسته‌های زنان را مستقیماً مورد توجه قرار نمی‌دهد و برای سنجش فرایند توانمندی و نقش عاملیت در قدرت‌یابی زنان کفایت نمی‌کند.

#### ۲. نگاهی به شاخص‌های قدرتمندی CIDA<sup>۱</sup>

آژانس توسعه بین‌المللی کانادا (CIDA) طیفی از شاخص‌های کمی و کیفی ارزیابی توانمندی زنان را پیشنهاد کرده که برخی از آن‌ها به بررسی فرایند قدرتمند شدن مربوط است. آن‌ها اعتقاد دارند که به دلیل پیچیده بودن موضوع، استفاده از دو طیف شاخص‌های کمی و کیفی در اندازه‌گیری ضروری است و تأکید می‌کنند این شاخص‌ها باید مورد تجزیه و تحلیل کیفی قرار بگیرند. این آژانس شاخص‌های کمی را به چهار گروه قانونی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تقسیم می‌کند.

#### شاخص‌های قدرتمندی قانونی

– تضمین‌های قانونی در زمینه حمایت از حقوق بشر؛  
 – عداد دعاوی مطرح شده مرتبط با حقوق زنان در دادگاه‌های محلی و نتایج آن؛

۱. این بحث با استفاده از منبع زیر تهیه شده است:

- تعداد دعاوی مربوط به حقوق قانونی زنان مطلقه و بیوه در دادگاه‌های محلی و نتایج آن؟
- اثرات اعمال قوانین مجازات متجاوزین؟
- افزایش یا کاهش خشونت علیه زنان؟
- نرخ افزایش یا کاهش تعداد قضاات، دادیاران و وکلای زن یا مرد؟
- نرخ افزایش یا کاهش تعداد زنان و مردان در نیروی پلیس محلی براساس رتبه.

#### شاخص‌های قدرتمندی سیاسی

- درصد کرسی‌های زنان در شوراهای محلی و نهادهای تصمیم‌گیری؟
- درصد زنان در پست‌های تصمیم‌گیری در حکومت محلی؟
- درصد زنان در تشکیلات دولتی محلی؟
- درصد زنان و مردان شرکت‌کننده در انتخابات - درصد زنان و مردان حائز شرایط شرکت؟
- درصد زنان دارای موقعیت تصمیم‌گیری بالا و پایین در اتحادیه‌ها؟
- نسبت زنان و مردان به اعضای اتحادیه‌ها؟
- تعداد زنان فعال در حوزه عمومی و مبارزه سیاسی در مقایسه با تعداد مردان.

#### شاخص‌های توانمندی اقتصادی (بررسی در طول زمان)

- تغییرات نرخ اشتغال و بیکاری زنان و مردان؟
- تغییرات تخصیص وقت زنان به برخی فعالیت‌ها، به‌ویژه سهم‌بندی مشارکت اعضای خانوار در انجام کار منزل و نگهداری از کودکان؟
- تفاوت‌های حقوق و دستمزد زنان و مردان، درصد تغییر مالکیت و کنترل اموال توسط زنان و مردان (زمین، خانه، دام) برحسب گروه‌های اجتماعی، اقتصادی و قومی؟

– میانگین هزینه خانوار جهت آموزش و سلامتی به تفکیک زن و مرد و قدرت خریدهای کوچک و بزرگ به طور مستقل؛  
 – درصد اعتبارات و حمایت‌های مالی و فنی مراکز دولتی و غیردولتی که در دسترس زنان و مردان است.

شاخص‌های قدرتمندی اجتماعی (بررسی در طول زمان)  
 – تعداد زنان متشکل در نهادهای محلی (به‌طور مثال انجمن‌های زنان، گروه‌های درآمدزا و غیره) و تعداد زنان در پست‌های ذی‌نقوذ در نهادهای محلی؛  
 – گستره دوره‌های آموزشی با میزان شبکه‌سازی در میان زنان محلی در مقایسه با مردان، کنترل زنان در مورد بارداری (تعداد کودکان و تعداد سقط جنین)؛  
 – تحرک زنان در داخل و خارج محله مسکونی خود در مقایسه با مردان.

#### شاخص‌های کیفی قدرتمندی

علاوه بر شاخص‌های کمی فوق شاخص‌های کیفی دیگری نیز که حاوی پرسش‌های کلیدی برای سنجش قدرتمندی زنان است مطرح شده است:  
 – آگاهی زنان از سیاست‌های محلی و حقوق قانونی خود چقدر است؟ آیا آگاهی زنان از مردان کمتر است یا بیشتر؟ آیا آگاهی برحسب گروه اجتماعی-اقتصادی، سن یا قومیت زنان متفاوت است؟ این تفاوت در طول زمان تغییر کرده است؟  
 – آیا زنان و مردان احساس می‌کنند که در حال کسب توانمندی بیشتری هستند؟  
 – آیا زنان تصور می‌کنند در حال حاضر استقلال مالی بیشتری دارند؟ چرا؟  
 – آیا روش‌های تصمیم‌گیری در خانواده تغییر یافته است؟ و درباره تأثیر این تغییر چگونه فکر می‌کنند؟  
 – آیا تصمیماتی توسط زنان در خانوار به‌طور مستقل از مردان گرفته می‌شود؟ چه نوع تصمیماتی به‌طور مستقل گرفته می‌شود؟

interpretation	تفسیر	conscilusness	آگاه‌سازی
indivisibility	تقسیم‌ناپذیری	consciousness raising	آگاهی‌بخش
equity	توازن	community	اجتماع
empowering	توانمندساز	community-based	اجتماع‌بنیاد
empowerment	توانمندشدن، توانمندی	1. convergence 2. inclusion	ادغام
gender	جنسیت	consciousness raising	ارتقای آگاهی
framing	چارچوب‌بندی	mainstreaming	اشاعه عمومی
embed	حک شدن	exercise	اعمال
governance	حکمرانی	functioning	ایفای کارکرد
micro	خرد	redistribution	بازتوزیع
construct	سازه	equality	برابری
exploitative	سودجویانه	constructed	برساخته
policy	سیاست	construct	بنا
indicator	شاخص		به جریان غالب تبدیل کردن
exclusion	طررد	mainstreaming	
capacity building	ظرفیت‌سازی	exploitative	بهره‌کش
agent	عامل	accountability	پاسخگویی
conventional	عرفی	monitoring	پایش، بررسی و پی‌گیری
action	عمل	indivisibility	تجزیه‌ناپذیری
objective	عینی	mapping	ترسیم وضعیت، ترسیم موقعیت
informal	غیررسمی	advocacy	ترویج
agent	فاعل	accommodation	تسهیل‌گری
empowerment	قدرتمندشدن، قدرتمندی	decision making	تصمیم‌گیری، تصمیم‌ساز
disempowerment	قدرت‌زدایی	interaction	تعامل
empowering	قدرت‌یابی	interpretation	تعبیر

conceptualize	مفهوم پردازی	conventional	قراردادی
meso	میانی	entrepreneurship	کارآفرینی
disempowerment	ناتوان سازی	platform	کارپایه
invisibility	نامرئی بودن	macro	کلان
representation	نماینده	action	کنش
representative	نماینده	interaction	کنش متقابل
institutionalized	نهادینه	choice	گزینه
inter-dependency	وابستگی متقابل	1. choice 2. option	گزینه
objective	هدف	intervention	مداخله
integration	همگرایی	participatory	مشارکتی
integration	یکپارچگی	legitimacy	مشروعیت

www.tabarestan.info  
 بزرستان

تبرستان  
www.tabarestan.info

ISBN: 978-964-329-218-4  
9 789643 292184

نیمه آبی  
چهارم آذر  
چهارم آذر  
چهارم آذر  
چهارم آذر

